

ابدیت شفاعت لقامی اللہ

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابدیت، شفاعت، لقاء الله از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	ابدیت، شفاعت، لقاء الله از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان)
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	فهرست مطالب
۱۶	تقدیم به
۱۷	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی
۱۷	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی
۱۸	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب‌نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس
۱۸	مقدمه ناشر
۱۹	مقدمه مؤلف
۲۱	فصل اول: ابدیت و زندگی آخرت
۲۱	زندگی بهتر در تعالیم قرآن
۲۱	آخرت: تحقق هدف خلقت
۲۲	زندگی آخرت در دنیا
۲۲	آخرت تابع حکم زندگی دنیا
۲۳	زندگی دنیا نشانه زندگی آخرت
۲۴	خلق جدید یا عالم آخرت
۲۴	رابطه نظام آخرتی با حکیم و خبیر بودن خدا
۲۵	جاودانگی در آخرت، در آسمانها و زمین آخرتی
۲۶	بحثی در بدن آخرتی
۲۶	زندگی حقیقی، و حقیقت زندگی در آخرت!
۲۷	حیاط حقیقی
۲۷	زندگی آخرت، حیات محض

- ۲۸ خیر بودن خانه آخرت
- ۲۸ دنیا متاع است و آخرت دار قرار
- ۲۹ پستی زندگی دنیا و ارزش زندگی آخرت
- ۲۹ زندگی آخرت مختص متقین است!
- ۲۹ فصل دوم: تدارک برای زندگی ابدی
- ۲۹ تأسی به رسول الله
- ۳۰ آخرت طلبی و نتایج آن
- ۳۱ اعراض از آخرت و نتایج آن
- ۳۲ بحثی در مقدمات رستگاری ابدی
- ۳۴ آنها که یاد خانه آخرت بودند!
- ۳۵ خرید زندگی آخرت، در ازای فروش زندگی دنیا
- ۳۶ طالبین حسنه دنیا و حسنه آخرت
- ۳۶ زیانکاران در آخرت : جویندگان دینی غیر از اسلام
- ۳۸ ایمان و استقامت عامل تثبیت در دنیا و آخرت
- ۳۸ دارندگان یقین به آخرت
- ۳۹ جویندگان ثواب دنیا و آخرت
- ۴۰ ایمان به آخرت مستلزم ایمان به قرآن
- ۴۰ ایمان به آخرت انگیزه پرستش خدا
- ۴۱ محرومین از علم به آخرت
- ۴۱ مشخصات منکرین آخرت
- ۴۱ مشخصات کافرین به آخرت
- ۴۲ فصل سوم: شفاعت و واقعیت آن در قرآن
- ۴۲ موضوع شفاعت در قرآن کریم
- ۴۴ شفاعت چیست؟

- ۴۵ انواع شفاعت
- ۴۵ شفاعت کنندگان کیستند؟
- ۴۷ شفاعت شدگان (اصحاب یمین)
- ۴۸ مجرمین در قیامت چه کسانی‌اند؟
- ۵۰ زمان و مکان شفاعت
- ۵۲ شفاعت به چه چیز تعلق می‌گیرد؟
- ۵۳ شفاعت چه وقت فائده می‌بخشد؟
- ۵۴ مقام و رضایت رسول الله در آخرت
- ۵۵ شفاعت در روایات اسلامی
- ۶۵ بحث فلسفی درباره شفاعت
- ۶۷ بحث اجتماعی درباره شفاعت
- ۷۰ صلاحیت طرفین شفاعت
- ۷۰ مقام محمود شفاعت کبرای رسول الله در قیامت
- ۷۱ حج، از عوامل شفاعت، و موجب بخشش گناهان
- ۷۱ کسی بدون اذن او حق شفاعت ندارد!
- ۷۲ علل و اسباب، و اذن خدا در حوادث
- ۷۲ معنی شفاعت و زبان شفاعت
- ۷۴ شفاعت منوط به اذن و رضایت خدا
- ۷۴ فصل چهارم: شفاعت‌های دروغین
- ۷۴ مخالفت قرآن با اعتقادات دروغین درباره شفاعت
- ۷۶ نفی شفیعان دروغین - «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»
- ۷۷ نفی فدیة و رشوه در قیامت
- ۷۷ نفی شفاعت بدون عهد الهی
- ۷۷ نفی شفاعت ملائکه از مشرکین

- ۷۸ ناامیدی از شفاعت ملائکه و جن در روز حشر
- ۷۹ فصل پنجم: بازگشت به خدا
- ۷۹ روز طولانی عروج
- ۷۹ از خلقت تا بازگشت
- ۸۰ بازگشت به سوی خدا، به خاطر حساب و جزا
- ۸۱ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
- ۸۲ تمام انسانها می‌میرند و به خدا باز می‌گردند!
- ۸۲ علم ساعت نزد خداست و بازگشت به اوست!
- ۸۲ برگردانده شدن به سوی خدا
- ۸۳ عرضه شدن انسانها به پروردگارشان - حضور اضطراری
- ۸۴ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
- ۸۴ نزدیکی خدا به انسان، و حشر و بازگشت انسان به او
- ۸۵ سپس به سوی پروردگارتان برمی‌گردید!
- ۸۵ فصل ششم: راه‌های بازگشت و وصول به لقاءالله
- ۸۵ همه راه‌ها به خدا منتهی می‌شود!
- ۸۶ نفس مؤمن، خط سیر منتهی به خدا
- ۸۸ راه بازگشت همه موجودات به سوی خدا
- ۸۸ یک راه مستقیم، و بقیه راهها به سوی خدا
- ۸۹ جهاد در راه خدا به خدا منتهی می‌شود!
- ۹۰ دو راه بازگشت به خدا: طریق سعادت، طریق شقاوت
- ۹۱ تلاش انسان برای ملاقات پروردگار خود
- ۹۱ سیر انسان تا توحید، و قرب درگاه الهی!
- ۹۳ بازگشت به خدا، آخرین منزل در سیر آدمی
- ۹۳ فصل هفتم: امید دیدار خدا و نتایج آن

۹۳	پیش‌بینی ملاقات خدا، و اثرات آن
۹۴	شرط امید به دیدار خدا
۹۴	اعتقاد به معاد و امید به ملاقات پروردگار
۹۵	ملاقات خدا با ایمان کامل، و ایمان ناقص
۹۵	فصل هشتم: مفهوم دیدار خدا و لقاءالله
۹۵	مفهوم لقاء و لقاءالله
۹۶	مفهوم مشاهده و تجلی و رفع حجابها در روز قیامت
۹۶	مفهوم مشاهده و تجلی و رفع حجابها در روز قیامت
۹۶	علم رؤیت و دیدار خدا
۹۸	حضور بدون حاجب انسان در برابر خدا
۹۸	مفهوم رؤیت و لقاء در روایات اسلامی
۱۰۰	فصل نهم: محرومین از دیدار خدا
۱۰۰	مفهوم محجوب بودن از خدا در روز قیامت
۱۰۰	کیفر انکار لقاءالله و جزای روز حساب
۱۰۱	کفر ناشی از انکار لقاءالله
۱۰۱	خسارت ناشی از انکار لقاءالله
۱۰۲	محرومیت ناشی از تردید درباره ملاقات پروردگار
۱۰۳	نتیجه فراموشی روز ملاقات خدا
۱۰۳	اعراض خدا از کفار در قیامت
۱۰۴	فصل دهم: در روز ملاقات خدا
۱۰۴	آغاز روز ملاقات، با سلام و تحیت خدا و ملائکه
۱۰۴	و عرش خدا برای مردم هویدا می‌شود!
۱۰۷	جایگاه متقین نزد خدای ملوک مقتدر
۱۰۷	دارندگان مقام صدق نزد پروردگار

- ۱۰۷ آثار مراتب قرب به خدای سبحان
- ۱۰۹ آنچه نزد خداست پایدارتر است!
- ۱۰۹ دارالسلام نزد خدا
- ۱۰۹ دارالکرامت مؤمنین در اعلیٰ علیین
- ۱۱۰ آنها که داخل در رحمت خدا شده‌اند!
- ۱۱۱ نعمت‌های ذخیره شده نزد خدا برای مؤمنین
- ۱۱۱ ترس از خدا و روز ملاقات او
- ۱۱۱ وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ!
- ۱۱۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ابديت، شفاعت، لقاء الله از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان)

مشخصات کتاب

- سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، - گردآورنده
- عنوان و نام پدیدآور : ابديت، شفاعت، لقاء الله از دیدگاه قرآن و حدیث/ به اهتمام مهدی امین ؛ با نظارت محمد بیستونی.
- مشخصات نشر : قم: بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر، ۱۳۸۹.
- مشخصات ظاهری : ۳۴۴ ص.؛ م ۱۴/۵ × ۱۰
- فروست : تفسیر موضوعی قرآن؛ [ج. ۵۳].
- شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۴۴-۴
- وضعیت فهرست نویسی : فیپا
- یادداشت : این کتاب بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیر القرآن" تألیف محمدحسین طباطبایی است.
- یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.
- عنوان دیگر : المیزان فی تفسیر القرآن.
- موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
- موضوع : شفاعت -- جنبه‌های قرآنی
- شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -
- شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیر القرآن
- شناسه افزوده : شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)
- شناسه افزوده : تفسیر موضوعی قرآن؛ [ج. ۵۳].
- رده بندی کنگره : BP۹۸/الف ۸۳ ت ۵۳۷ ج ۱۳۸۹
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹
- شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۳۱۴۸۳

فهرست مطالب

- موضوع صفحه
- تأییدیه آیه‌الله محمد یزدی رئیس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه ۵۰۰۰
- تأییدیه آیه‌الله مرتضی مقتدائی مدیریت حوزه علمیه قم ۶۰۰۰
- تأییدیه آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری ۷۰۰۰
- مقدمه ناشر ۸۰۰۰
- مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰
- فصل اول: ابديت و زندگی آخرت ۱۷۰۰۰
- زندگی بهتر در تعالیم قرآن ۱۷۰۰۰
- آخرت: تحقق هدف خلقت ۱۸۰۰۰

(۴۰۸)

زندگی آخرت در دنیا ۲۰۰۰۰

آخرت تابع حکم زندگی دنیا ۲۱۰۰۰

زندگی دنیا نشانه زندگی آخرت ۲۴۰۰۰

(۴۰۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

خلق جدید یا عالم آخرت ۲۵۰۰۰

رابطه نظام آخرتی با حکیم و خیر بودن خدا ۲۸۰۰۰

جاودانگی در آخرت، در آسمانها و زمین آخرتی ۲۹۰۰۰

بحثی در بدن آخرتی ۳۲۰۰۰

زندگی حقیقی و حقیقت زندگی در آخرت ۳۳۱۰۰۰

حیاط حقیقی ۳۶۰۰۰

زندگی آخرت، حیات محض ۳۷۰۰۰

خیر بودن خانه آخرت ۳۹۰۰۰

(۴۱۰)

دنیا متاع است و آخرت دار قرار ۴۰۰۰۰

پستی زندگی دنیا و ارزش زندگی آخرت ۴۲۰۰۰

زندگی آخرت مختص متقین است ۴۳۱۰۰۰

(۴۱۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل دوم: تدارک برای زندگی ابدی ۴۵۰۰۰

تأسی به رسول الله ۴۵۰۰۰

آخرت طلبی و نتایج آن ۴۷۰۰۰

اعراض از آخرت و نتایج آن ۵۲۰۰۰

بحثی در مقدمات رستگاری ابدی ۵۵۰۰۰

آنها که یاد خانه آخرت بودند ۶۳۱۰۰۰

خرید زندگی آخرت، در ازای فروش زندگی دنیا ۶۵۰۰۰

طالبین حسنه دنیا و حسنه آخرت ۶۷۰۰۰

(۴۱۲)

زیانکاران در آخرت: جویندگان دینی غیر از اسلام ۶۹۰۰۰

نصیبی از دنیا و بی نصیب از آخرت ۷۱۰۰۰

(۴۱۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- ایمان و استقامت عامل تثبیت در دنیا و آخرت ۷۴۰۰۰
- دارندگان یقین به آخرت ۷۶۰۰۰
- جویندگان ثواب دنیا و آخرت ۸۰۰۰۰
- ایمان به آخرت مستلزم ایمان به قرآن ۸۱۰۰۰
- ایمان به آخرت انگیزه پرستش خدا ۸۳۰۰۰
- محرومین از علم به آخرت ۸۴۰۰۰
- مشخصات منکرین آخرت ۸۶۰۰۰
- مشخصات کافرین به آخرت ۸۷۰۰۰

(۴۱۴)

- فصل سوم: شفاعت و واقعیت آن در قرآن ۸۹۰۰۰
- موضوع شفاعت در قرآن کریم ۸۹۰۰۰

(۴۱۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- شفاعت چیست ۹۷۴۰۰۰
- انواع شفاعت ۹۸۰۰۰

- شفاعت کنندگان کیستند ۱۰۱۴۰۰۰
- شفاعت شدگان (اصحاب یمین) ۱۰۵۰۰۰
- مجرمین در قیامت چه کسانی‌اند ۱۱۱۴۰۰۰
- زمان و مکان شفاعت ۱۱۵۰۰۰
- شفاعت به چه چیز تعلق می‌گیرد ۱۲۳۴۰۰۰
- شفاعت چه وقت فائده می‌بخشد ۱۲۵۴۰۰۰

(۴۱۶)

- مقام و رضایت رسول الله در آخرت ۱۲۹۰۰۰
- شفاعت در روایات اسلامی ۱۳۲۰۰۰

(۴۱۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- بحث فلسفی درباره شفاعت ۱۶۶۰۰۰
- بحث اجتماعی درباره شفاعت ۱۷۲۰۰۰

صلاحیت طرفین شفاعت ۱۸۳۰۰۰

مقام محمود شفاعت کبریا رسول الله در قیامت ۱۸۵۰۰۰

حج، از عوامل شفاعت، و موجب بخشش گناهان ۱۸۷۰۰۰

کسی بدون اذن او حق شفاعت ندارد ۱۸۸!۰۰۰

علل و اسباب، و اذن خدا در حوادث ۱۹۱۰۰۰

معنی شفاعت و زبان شفاعت ۱۹۲۰۰۰

(۴۱۸)

شفاعت منوط به اذن و رضایت خدا ۱۹۸۰۰۰

(۴۱۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل چهارم : شفاعت‌های دروغین ۲۰۱۰۰۰

مخالفت قرآن با اعتقادات دروغین درباره شفاعت ۲۰۱۰۰۰

نفی شفیعان دروغین - قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا ۲۰۷۰۰۰

نفی فدیة و رشوه در قیامت ۲۱۰۰۰۰

نفی شفاعت بدون عهد الهی ۲۱۱۰۰۰

نفی شفاعت ملائکه از مشرکین ۲۱۲۰۰۰

ناامیدی از شفاعت ملائکه و جن در روز حشر ۲۱۴۰۰۰

فصل پنجم : بازگشت به خدا ۲۱۷۰۰۰

(۴۲۰)

روز طولانی عروج ۲۱۷۰۰۰

از خلقت تا بازگشت ۲۱۹۰۰۰

(۴۲۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

بازگشت به سوی خدا، به خاطر حساب و جزا ۲۲۲۰۰۰

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۲۲۴!۰۰۰

تمام انسانها می‌میرند و به خدا باز می‌گردند ۲۲۶!۰۰۰

علم ساعت نزد خداست و بازگشت به اوست ۲۲۸!۰۰۰

برگردانده شدن به سوی خدا ۲۲۹۰۰۰

عرضه شدن انسانها به پروردگارشان - حضور اضطراری ۲۳۱۰۰۰

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۲۳۳۰۰۰

نزدیکی خدا به انسان، و حشر و بازگشت انسان به او ۲۳۵۰۰۰

(۴۲۲)

سپس به سوی پروردگارتان برمی‌گردید ●●●!۲۳۷

(۴۲۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل ششم: راه‌های بازگشت و وصول به لقاء الله ●●●!۲۳۹

همه راه‌ها به خدا منتهی می‌شود ●●●!۲۳۹

نفس مؤمن، خط سیر منتهی به خدا ●●●!۲۴۱

راه بازگشت همه موجودات به سوی خدا ●●●!۲۴۸

یک راه مستقیم، و بقیه راه‌ها به سوی خدا ●●●!۲۴۹

جهاد در راه خدا به خدا منتهی می‌شود ●●●!۲۵۳

دو راه بازگشت به خدا: طریق سعادت، طریق شقاوت ●●●!۲۵۵

تلاش انسان برای ملاقات پروردگار خود ●●●!۲۵۶

(۴۲۴)

سیر انسان تا توحید، و قرب درگاه الهی ●●●!۲۵۹

بازگشت به خدا، آخرین منزل در سیر آدمی ●●●!۲۶۴

(۴۲۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل هفتم: امید دیدار خدا و نتایج آن ●●●!۲۶۷

پیش‌بینی ملاقات خدا، و اثرات آن ●●●!۲۶۷

شرط امید به دیدار خدا ●●●!۲۶۹

اعتقاد به معاد و امید به ملاقات پروردگار ●●●!۲۷۱

ملاقات خدا با ایمان کامل، و ایمان ناقص ●●●!۲۷۲

فصل هشتم: مفهوم دیدار خدا و لقاء الله ●●●!۲۷۵

مفهوم لقاء و لقاء الله ●●●!۲۷۵

مفهوم مشاهده و تجلی و رفع حجابها در روز قیامت ●●●!۲۷۷

(۴۲۶)

علم رؤیت و دیدار خدا ●●●!۲۷۸

حضور بدون حاجب انسان در برابر خدا ●●●!۲۸۴

(۴۲۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- مفهوم رؤیت و لقاء در روایات اسلامی ۲۸۶۰۰۰
- فصل نهم : محرومین از دیدار خدا ۲۹۳۰۰۰
- مفهوم محجوب بودن از خدا در روز قیامت ۲۹۳۰۰۰
- کیفر انکار لقاءالله و جزای روز حساب ۲۹۴۰۰۰
- کفر ناشی از انکار لقاءالله ۲۹۶۰۰۰
- خسارت ناشی از انکار لقاءالله ۲۹۸۰۰۰
- محرومیت ناشی از تردید درباره ملاقات پروردگار ۳۰۰۰۰۰
- نتیجه فراموشی روز ملاقات خدا ۳۰۲۰۰۰
- (۴۲۸)
- اعراض خدا از کفار در قیامت ۳۰۳۰۰۰
- فصل دهم : در روز ملاقات خدا ۳۰۵۰۰۰
- آغاز روز ملاقات، با سلام و تحیت خدا و ملائکه ۳۰۵۰۰۰
- (۴۲۹)
- فهرست مطالب
- موضوع صفحه
- و عرش خدا برای مردم هویدا می‌شود ۳۰۶۰۰۰
- جایگاه متقین نزد خدای ملیک مقتدر ۳۱۵۰۰۰
- دارندگان مقام صدق نزد پروردگار ۳۱۷۰۰۰
- آثار مراتب قرب به خدای سبحان ۳۱۸۰۰۰
- آنچه نزد خداست پایدارتر است ۳۲۲۰۰۰
- دارالسلام نزد خدا ۳۲۳۰۰۰
- دارالکرامت مؤمنین در اعلیٰ علیین ۳۲۵۰۰۰
- آنها که داخل در رحمت خدا شده‌اند ۳۲۸۰۰۰
- (۴۳۰)
- نعمت‌های ذخیره شده نزد خدا برای مؤمنین ۳۲۹۰۰۰
- ترس از خدا و روز ملاقات او ۳۳۱۰۰۰
- وَ اِنَّ اِلٰی رَبِّكَ الْمُنْتَهٰی ۳۳۲۰۰۰
- ۴۳)

تقدیم به

اِلٰی سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّٰهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ اِلٰی مَوْلَانَا
وَ مَوْلٰى الْمُؤَحِّدِيْنَ عَلٰى اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اِلٰى بَضْعَةٍ

الْمُصْطَفَى وَبَهَجَهُ قَلْبَهُ سَيِّدَهُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَإِلَى سَيِّدِي
 شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَإِلَى الْاِثْمَةِ التَّشْعَةِ
 الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لِاسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَوَارِثِ عُلُومِ
 الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدَّةَ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَالْمُدَّخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَمَعَالِمِ الدِّينِ ،
 الْحُجَّهٖ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ
 الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُذِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدَّمَسْنَا
 وَأَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَفِرَاقِكَ وَجِنَّا بِيَضَاعِهِ
 (۶)

مُرْجَاهِ مِنْ وَلَائِكَ وَمَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ
 فَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ
 إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی

رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رئیس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت
 فر فرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و
 رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،
 (۷)

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد.
 کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی
 که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن
 انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند
 شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی

(۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پر گل و متنوع که
 به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار

گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت الله الاعظم ارواحنا فداه باشد.

(۹)

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۱۰)

متن تأییدیه حضرت آیه الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسانها می باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانياً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۱)

قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۲)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع

جیبی

(۱۳)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه

گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد. کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیر المیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان (۱۴) ابديت، شفاعت، لقاء الله

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبیری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از مقدمه ناشر (۱۵)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لغوی و بیانی آنرا شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای (۱۶) ابديت، شفاعت، لقاء الله

سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۷)

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرننگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و

(۱۸)

تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

(۲۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در

تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

مقدمه مؤلف (۲۱)

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید. و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، (۲۲) ابديت، شفاعت، لقاء الله

تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد... و ما همه بندگان هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این مقدمه مؤلف (۲۳)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقیه آیه‌الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۴) ابديت، شفاعت، لقاء الله

فصل اول: ابديت و زندگي آخرت

زندگي بهتر در تعاليم قرآن

«... قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظَلِّمُونَ فَتِيْلًا»

«... بگو زندگي دنيا اندك و زندگي آخرت برای کسی که تقوا پیشه کند بهتر است و شما حتی به مقدار تحك هسته خرما ستم نخواهید شد.» (۷۷ / نساء)

(۲۵)

زندگي دنيا در تعليم قرآنی متاعی است قليل که چند صباحی مورد بهره‌وري قرار می‌گیرد و سپس سریع از بین رفته، اثری از آن باقی نمی‌ماند، و به دنبال آن زندگي آخرت است که حیاتی است باقی و حقیقی، معلوم است که چنین حیاتی از حیات دنيا بهتر است. (۱)

آخرت: تحقق هدف خلقت

۱- المیزان ج: ۵، ص: ۵.

(۲۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ»

«آیا در نفس خود نمی‌اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است جز به حق نیافریده و جز برای مدتی معین خلق نکرده؟ ولی بسیاری از مردم به مسأله معاد و دیدار پروردگار خود کافرند.» (۸ / روم)

مراد از حق بودن خلقت آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است، و خلاصه حق بودن همه عوالم محسوس، این است که: خلقت آن عبث و بی نتیجه نبوده، که موجود شود و بعد معدوم گردد، و دوباره موجود گشته و سپس معدوم شود، بدون اینکه غرضی و هدفی از آن منظور باشد، پس خدای تعالی اگر عالم را خلق کرده به خاطر آخرت: تحقق هدف خلقت (۲۷)

غایت و نتیجه‌ای بوده که بر خلقت آن مترتب بوده است. هیچ یک از اجزای عالم تا بی‌نهایت باقی نمی‌ماند، بلکه روزی فانی می‌شود، و وقتی یک یک اجزای عالم، و نیز مجموع آن، مخلوقی دارای نتیجه و غایت باشد، و نیز وقتی هیچ یک از اجزای آن دائمی نباشد، معلوم می‌شود غایت و نتیجه آن بعد از فانی آن مترتب می‌شود، و این همان آخرتی است که بعد از گذشتن عمر دنیا و فانی آن ظاهر می‌شود. (۱)

زندگی آخرت در دنیا

«لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَ كَذِبِ بَصَرِكُمْ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۲۳۷.

(۲۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«تو از این زندگی غافل بودی، ما پرده‌ات را کنار زدیم، اینک دیدگانت خیره شده است!» (۲۲ / ق)

زندگی آخرت در دنیا نیز هست، لکن پرده‌ای میانه ما و آن حائل شده است. (به جان خودم! اگر در قرآن کریم در این باره هیچ آیه‌ای نبود بجز آیه فوق کافی بود، چون لغت غفلت در موردی استعمال می‌شود که آدمی از چیزی که پیش روی او و حاضر نزد او است بی‌خبر بماند، نه در مورد چیزی که اصلاً وجود ندارد، و بعدها موجود می‌شود)، پس معلوم می‌شود زندگی آخرت در دنیا نیز هست، لکن پرده‌ای میانه ما و آن حائل شده است. دیگر این که کشف غطاء و پرده‌برداری از چیزی می‌شود که موجود و در پس پرده است، اگر آنچه در قیامت آدمی می‌بیند، در دنیا نباشد، صحیح نیست در آن روز به زندگی آخرت در دنیا (۲۹)

انسانها بگویند: تو از این زندگی در غفلت بودی، و این زندگی برایت مستور و در پرده بود، ما پرده‌ات را برداشتیم، و در نتیجه غفلت مبدل به مشاهده گشت! (۱)

آخرت تابع حکم زندگی دنیا

در مورد فوق آیات بسیار زیادند، چند آیه را به عنوان نمونه در اینجا می‌آوریم، تا خواننده خودش داوری کند که از ظاهر آن چه استفاده می‌شود، آیا همانطور که ما

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۱۴۳.

(۳۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

فهمیده‌ایم زندگی آخرت تابع حکم زندگی دنیا هست، یا نه، و آیا از آنها بر نمی‌آید که جزا در آن زندگی عین اعمال دنیا است؟
«لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

«امروز دیگر عذرخواهی نکنید، چون به غیر کرده‌های خود پاداشی داده نمی‌شوید!»

(۷ / تحریم)

«ثُمَّ تُؤَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ»

«سپس به هر کس آنچه را که خود انجام داده به تمام و کمال داده می‌شود.»

(۲۸۱ / بقره)

«فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»

آخرت تابع حکم زندگی دنیا (۳۱)

«پس بترسید از آتشی که آتش گیرانه‌اش مردم و سنگند!» (۲۴ / بقره)

«فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ»

«پس او انجمن خود را صدا بزند و ما به زودی مامورین دوزخ را صدا می‌زنیم.»

(۱۸ / علق)

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ»

«روزی که هر کس آنچه را که از خیر و شر انجام داده حاضر می‌یابد.» (۳۰ / آل عمران)

«مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ»

«آنها که مال یتیم را می‌خورند جز آتش در درون خود نمی‌ریزند.» (۱۷۴ / نساء)

«إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»

(۳۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«آنها که ربا می‌خورند در شکم خود آتش فرو می‌کنند.» (۱)

زندگی دنیا نشانه زندگی آخرت

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ»

«و شما با اینکه نشانه نخستین را دیدید، چرا متذکر نمی‌شوید؟!» (۶۲ / واقعه)

۱- میزان ج: ۱، ص: ۱۴۳.

زندگی دنیا نشانه زندگی آخرت (۳۳)

از نظام حیرت‌انگیز عالم دنیا این معنا به طور یقین به دست می‌آید که لغو و باطلی در عالم هستی نیست، و قطعاً برای این نشأه فانی غایت و هدفی است باقی، و نیز از ضروریات نظام دنیا این است که می‌بینیم هر موجودی به سوی سعادت نوعیه‌اش هدایت شده، و انسانها هم باید از طریق بعث رسل و تشریح شرایع و توجیه امر و نهی به سوی سعادتشان هدایت شوند، و این نیز صورت نمی‌گیرد مگر اینکه در برابر اعمال نیک پاداشی و در مقابل اعمال زشت کیفری مقرر شود، و چون دنیا برای پاداش و کیفر تنگ است، ناگزیر باید در عالمی دیگر که همان نشأه آخرت است صورت پذیرد. (۱)

خلق جدید یا عالم آخرت

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۳۱.

(۳۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»

«مگر ما از آفریدن بار نخست عالم خسته شدیم؟ نه همه این حرفها را می‌دانند ولی نسبت به خلقت جدید در قیامت شک دارند.» (۱۵ / ق)

مراد از خلق اول، خلقت این نشأه طبیعت با نظامی است که در آن جاری است، و یکی از انواع موجودات آن خلقت همانا انسان است، البته انسان دنیایی، همچنان که فرموده: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۴۸ / ابراهیم) و خلقت جدید به معنای خلقت نشأه جدید است که منظور از آن، نشأه آخرت است.

«بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» مراد از خلق جدید، تبدیل نشأه دنیا به نشأه‌ای دیگر و دارای نظامی دیگر غیر از نظام طبیعی است که در دنیا حاکم است، برای اینکه در خلق جدید یا عالم آخرت (۳۵)

نشأه اخروی - که همان خلق جدید است - دیگر مرگ و فنائی در کار نیست، تماشای زندگی و بقاء است. چیزی که هست اگر انسان اهل سعادت باشد نعمتش خالص، نعمت است و نعمت و عذابی ندارد. و اگر از اهل شقاوت باشد بهره‌اش یکسره نعمت و عذاب است و نعمتی ندارد.

در روایات اسلامی در کتاب توحید به سند خود از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید روایت کرده که گفت: من از امام ابی جعفر علیه‌السلام پرسیدم: آیه شریفه «أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» چه معنا دارد؟ حضرت فرمود: ای جابر، تأویل این آیه چنین است که وقتی این عالم و این خلقت فانی شود، و اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش جای گیرند، خدای تعالی دست به خلقت عالمی غیر این عالم می‌زند، و خلقتی جدید می‌آفریند، بدون اینکه مرد و زنی داشته باشند، تنها کارشان عبادت و

(۳۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

توحید خدا است، و برایشان سرزمینی خلق می‌کند غیر از این زمین تا آن خلایق را بر دوش خود بکشد، و آسمانی برایشان خلق می‌کند غیر از این آسمان، تا بر آنان سایه بگستراند.

و شاید تو خیال می‌کردی خدا تنها همین یک عالم را خلق کرده، و یا می‌پنداشتی که غیر از شما دیگر هیچ بشری نیافریده است؟

به خدا سوگند هزار هزار عالم، و هزار هزار آدم آفریده که تو فعلاً در آخرین آن عوالم هستی، و در دودمان آخرین آن آدمها قرار داری! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۵۱۷.

خلق جدید یا عالم آخرت (۳۷)

رابطه نظام آخرتی با حکیم و خبیر بودن خدا

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ»

«حمد آن خدایی را که ملک آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست، و حمد برای اوست در آخرت، و او حکیم و خبیر است.» (۱ / سبأ)

«وَلَهُ الْحُكْمُ فِي الْآخِرَةِ»، اگر حمد را اختصاص داد به ظرف آخرت، برای این است که جمله اولی متضمن حمد خدا در دنیا بود، چون نظام محسوس در آسمانها و زمین نظام دنیوی است، به دلیل این که در آیه: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»، (۳۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

(۴۸ / ابراهیم) نظام آخرتی آسمانها و زمین را غیر از نظام دنیوی آنها دانسته است.

«وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ». این جمله آیه را با دو نام از نام‌های کریم خدا خاتمه می‌دهد، یکی حکیم، و دیگری خبیر، تا دلالت کند بر اینکه تصرف خدا در نظام دنیا، و در دنبال آن پدید آوردن نظام آخرت، همه براساس حکمت و خبرویت است. (۱)

جاودانگی در آخرت، در آسمانها و زمین آخرتی

«فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ»،
۱- میزان ج: ۱۶، ص: ۵۳۷.

جاودانگی در آخرت، در آسمانها و زمین آخرتی (۳۹)

«خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ»،

«وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ»،

«اما کسانی که بدبختند در آتشدن و برای آنها زفیر و شهیق است»، «و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه پروردگار تو خواهد که پروردگارت هر چه خواهد می‌کند،»

«اما کسانی که نیکبخت‌اند در بهشتند و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه خدای تو خواهد که این بخششی قطع نشدنی است.» (۱۰۳ تا ۱۰۸ / هود)

(۴۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

خدای تعالی در کلام خود آسمانها و زمینی برای قیامت معرفی می‌کند که غیر آسمانها و زمین دنیا است، و می‌فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»، (۴۸ / ابراهیم) و از اهل بهشت حکایت می‌کند که می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ» (۷۴ / زمر) و در مقام وعده به مؤمنین و توصیف ایشان می‌فرماید: «لَهُمْ عِشْقَى الدَّارِ»، (۲۲ / رعد)

پس معلوم می‌شود برای آخرت نیز آسمانها و زمینی است، همچنانکه در آن بهشت و دوزخی و برای هر یک سکنه و اهلی است، که خدا همه آنها را به این وصف توصیف کرده که نزد اویند، و فرموده: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»، (۹۶ / نحل) و به حکم این آیه آسمان و زمین آخرت از بین نمی‌رود.

و اگر در آیه مورد بحث بقای بهشت و دوزخ و اهل آن دو را به مدت بقای آسمان و

جاودانگی در آخرت، در آسمانها و زمین آخرتی (۴۱)

زمین محدود کرده از این جهت است که معنای این دو اسم از حیث آسمان و زمین بودن هیچ‌وقت از بین نمی‌رود، آنکه از بین می‌رود یک نوع آسمان و زمین است و آن آسمان و زمین دنیایی است که این نظام مشهود را دارد، و اما آسمانها و زمینی که مثلاً بهشت در آنها است، و به نور پروردگار روشن می‌شود به هیچ‌وجه از بین نمی‌رود، و خلاصه جهان همواره آسمانها و زمینی دارد.

چیزی که هست در آخرت نظام دنیایش را از دست می‌دهد. (۱)

بحثی در بدن آخرتی

۱- المیزان ج: ۱۱، ص: ۷.

(۴۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«انْ كُلْ نَفْسٍ لِّمَا عَلَيْهَا حَافِظٌ»،

«هیچ انسانی نیست مگر آنکه نگهبانی بر او موکل است.» (۴ / طارق)

عده‌ای گفته‌اند: اعاده انسان بعینه از محالات است، و محال تحقق و هستی نمی‌پذیرد چون انسانی که می‌خواهد در آخرت خلق شود مثل انسان دنیوی است، نه عین او که در دنیا بود، و معلوم است که مثل من غیر از خود من است.

جواب این است که: شخصیت یک انسان به نفس و یا به عبارت دیگر به روح او است، نه به بدن او، در آخرت هم وقتی خدای تعالی بدن فلان شخص را خلق کرد، و نفس و یا به عبارتی روح او را در آن بدن دمید قطعاً همان شخصی خواهد شد که در دنیا به

فلان اسم و رسم و شخصیت شناخته می‌شد، هر چند که بدنش با صرفنظر از نفس، عین آن

بحثی در بدن آخرتی (۴۳)

بدن نباشد بلکه مثل آن باشد. (۱)

زندگی حقیقی، و حقیقت زندگی در آخرت!

خدای سبحان با اینکه زندگی دنیا را زندگی دانسته ولی در عین حال در مواردی از کلام آن را زندگی پست و خوار و غیرقابل اعتنا شمرده، از آن جمله فرموده:

«وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ»، (۲۶ / رعد)

«تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا»، (۹۴ / نساء)

۱- المیزان ج: ۲۰، ص: ۴۳۰.

(۴۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا»، (۲۸ / كهف)

«وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ»، (۳۲ / انعام)

«مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ!»، (۲۰ / حدید)

آیه دیگری که جامع همه خصوصیات آیات بالا است، این است:

«وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوةُ، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ!»، (۶۴ / عنکبوت)

این آیه شریفه می‌خواهد حقیقت معنای زندگی، یعنی کمال آن را از زندگی دنیا نفی نموده، و آن حقیقت و کمال را برای زندگی آخرت اثبات کند، چون زندگی آخرت حیاتی است که بعد از آن مرگی نیست: همچنانکه فرمود:

زندگی حقیقی، و حقیقت زندگی در آخرت! (۴۵)

«يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ. لَا يَذُقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى»،

(۵۵ و ۵۶ / دخان)

و نیز فرموده:

«لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ»، (۳۵ / ق)

پس اهل آخرت دیگر دچار مرگ نمی‌شوند، و هیچ نقصی و کدورتی عیششان را مگر نمی‌کند. صفت اول یعنی ایمنی، از آثار حقیقی، و خاص زندگی آخرت، و از ضروریات آن است.

پس زندگی اخروی، زندگی حقیقی و بر طبق حقیقت است، چون ممکن نیست مرگ بر آن عارض شود، بر خلاف حیات دنیا، اما خدای سبحان با این حال در آیات بسیار زیاد دیگری فهمانده که حیات حقیقی را او به آخرت داده و انسان را او به چنین حیاتی زنده می‌کند و زمام همه امور به دست او است پس حیات آخرت هم ملک خدا است نه (۴۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

اینکه خودش مالک باشد، و مسخر خدا است نه یله و رها، و خلاصه زندگی آخرت خاصیت مخصوص به خود را، از خدا دارد، نه از خودش. (۱)

۱- میزان ج: ۲، ص: ۵۰۲.

زندگی حقیقی، و حقیقت زندگی در آخرت! (۴۷)

حیات حقیقی

از اینجا یک حقیقت روشن می‌شود و آن این است که حیات حقیقی باید طوری باشد که ذاتا مرگ‌پذیر نباشد، و عارض شدن مرگ بر آن محال باشد، و این مسأله قابل تصور نیست مگر به اینکه حیات عین ذات حی باشد، نه عارض بر ذات او، و همچنین از خودش باشد نه اینکه دیگری به او داده باشد، همچنانکه قرآن درباره خدای تعالی فرموده:

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» (۵۸ / فرقان)

و بنابراین حیات حقیقی، حیات خدای واجب‌الوجود است، و یا به عبارت دیگر حیاتی است واجب، و مشخصه چنین حیاتی این است که صاحب آن به ذات خود عالم و (۴۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله قادر باشد.

از اینجا کاملاً معلوم می‌شود که چرا در جمله «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (۶۵ / غافر)

حیات را منحصر در خدای تعالی کرد، و فرمود: تنها او حی و زنده است، و نیز معلوم می‌شود که این حصر حقیقی است نه نسبی، و اینکه حقیقت حیات یعنی آن حیاتی که آمیخته با مرگ نیست و در معرض نابودی قرار نمی‌گیرد تنها حیات خدای تعالی است! حیات تنها و تنها خاص خدا است، و اگر زندگی دیگر هم زندگی دارند خدا به آنها داده است. (۱)

زندگی آخرت، حیات محض

۱- میزان ج: ۲، ص: ۵۰۴.

زندگی آخرت، حیات محض (۴۹)

«وَمَا هَذِهِ الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوانُ، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

«این زندگی دنیا جز لهوی و لعبی نیست و تنها زندگی آخرت است که حیات محض است، اگر بدانند.» (۶۴ / عنکبوت)

زندگی آخرت، که انسان در آن عالم با کمالات واقعی که خود از راه ایمان و عمل صالح کسب کرده زندگی می‌کند، و مهمی است که اشتغال به آن آدمی را از منافعی بازنمی‌دارد، چون غیر از آن کمالات واقعی واقعیت دیگری نیست، و جدی است که لعب و لهو و تاثیر در آن راه ندارد، بقایبی است که فنا بی با آن نیست، لذتی است که به الم آمیخته نیست، سعادت بی است که شقاوتی در

پی ندارد. پس آخرت حیاتی است واقعی و به

(۵۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

حقیقت معنای کلمه و این است معنای اینکه خدای تعالی می‌فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَاةُ»
 «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» یعنی اگر مردمی دانا بودند می‌دانستند که مطلب از همین قرار است که ما گفتیم. (۱)

خیر بودن خانه آخرت

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

۱- میزان ج: ۱۶، ص: ۲۲۴.

خیر بودن خانه آخرت (۵۱)

«و زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست و هر آینه خانه آخرت بهتر است برای کسانی که تقوا را پیشه خود می‌سازند آیا باز هم تعقل نمی‌کنید؟» (۳۲ / انعام)

حیات دنیوی لهو و لعب است و بس، زیرا که این زندگی چیزی جز یک سلسله عقاید اعتباری و غرضهای موهوم نیست، و چون لعب هم عبارت است از سرگرمی به موهومات، بنابراین دنیا نیز یک نوع لعب خواهد بود.

و از آنجائی که آدمی را از مهمات حیات اخرویش که حیات حقیقی و دائمی است باز می‌دارد، و لهو هم چیزی است که آدمی را از مهماتش باز می‌دارد، پس دنیا هم نوعی لهو است.

و اما اینکه چرا دار آخرت خیر است آنهم تنها برای متقین؟ جهتش این است که دار

(۵۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

آخرت حیاتی است حقیقی و ثابت، و چنین حیاتی جز برای متقین دست نمی‌دهد، از این جهت فرمود: خیر است برای متقین. (۱)

دنیا متاع است و آخرت دار قرار

«وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»

«و آنکه ایمان آورده بود گفت: ای قوم مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۷۹.

دنیا متاع است و آخرت دار قرار (۵۳)

هدایت کنم، ای قوم این زندگی دنیا متاعی است و خانه آخرت خانه قرار و دائمی است.» (۳۸ و ۳۹ / غافر)

این مهمترین سندی است که مؤمن آل فرعون سلوک سبیل رشاد و تدین به دین حق را به آن مستند نموده، که در هیچ حالی آدمی از آن بی‌نیاز نیست و آن عبارت است از این عقیده که آدمی بعد از زندگی ناپایدار دنیا زندگی ابدی و جاودانی دارد که عبارت است از زندگی آخرت، و این زندگی دنیا در آخرت متاعی است، و در حقیقت مقدمه‌ای است برای آن، و به همین جهت در بیان معنای سبیل رشاد اول این معنا را خاطر نشان ساخت و بعداً به ذکر عمل زشت و صالح پرداخت.

«مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا...» (۴۰ / غافر) یعنی آنچه در آخرت به آدمی می‌رسد و با آن زندگی می‌کند، نظیر همان اعمالی است که در زندگی دنیا

(۵۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

می‌کند، دنیایی که در مقابل آخرت متاعی است، آری دنیا جای عمل است و آخرت محل جزا. (۱)

پستی زندگی دنیا و ارزش زندگی آخرت

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِثَّا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلًا»، (۳۸ / توبه)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده که وقتی به شما گویند در راه خدا بیرون شوید و کوچ کنید به زمین سنگینی می‌کنید، مگر از آخرت به زندگی دنیا
۱- میزان ج: ۱۷، ص: ۵۰۴.

پستی زندگی دنیا و ارزش زندگی آخرت (۵۵)

راضی شده‌اید؟ بدانید که بهره گرفتن از دنیا در قبال آخرت جز اندکی نیست.»

زندگی دنیا یک درجه پستی از زندگی آخرت است. در این آیه زندگی دنیا و آخرت یکی حساب شده، و مردم مورد نظر آیه از این زندگی به درجه پستش قناعت کرده‌اند و جمله: «فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلًا»، هم به این عنایت مجاز، اشعار دارد. معنای آیه شریفه این است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چه شده است شما را وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می‌گوید برای جهاد بیرون شوید تناقل و کندی می‌کنید، مثل اینکه دلتان نمی‌خواهد به جهاد بروید، مگر از زندگی آخرت به زندگی دنیا قناعت کرده‌اید؟ اگر چنین است بدانید که زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت جز یک زندگی پست و اندکی نیست. (۱)

(۵۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

زندگی آخرت مختص متقین است!

«... وَ زُحْرُفًا، وَ أَنْ كُلُّ ذَلِكَ لِمَا مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ،»

«... و نیز طلاآلات قرار می‌دادیم، چون همه این‌ها تنها بهره‌های زندگی دنیا است و آخرت در نزد پروردگارت خالص مردم با تقوی است.» (۳۵ / زحرف)

آنچه از مزایای معیشت گفتیم چیزی نیست، جز متاع زندگی دنیای ناپایدار و فانی و

۱- میزان ج: ۹، ص: ۳۷۴.

زندگی آخرت مختص متقین است! (۵۷)

بی‌دوام «وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ!» مراد از آخرت به قرینه مقام، زندگی آخرت است، البته زندگی با سعادت آخرت. گویا زندگی اشیاء جزء زندگی به شمار نمی‌آید.

می‌فرماید: زندگی آخرت که همان زندگی نیکبختان سعید است، (چون زندگی دوزخیان زندگی نیست)، به حکمی از خدای تعالی و به قضایی از او مختص است به متقین. (۱)

۱- میزان ج: ۱۸، ص: ۱۵۰.

(۵۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

فصل دوم: تدارک برای زندگی ابدی

تأسی به رسول الله

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»

«در حالی که شما می‌توانستید به رسول‌الله به خوبی تاسی کنید، و این وظیفه هر کسی است که امید به خدا و روز جزا دارد، و بسیار یاد خدا می‌کند.»

(۵۹)

(۲۱ / احزاب)

تاسی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله صفت حمیده و پاکیزه‌ای است که هر کسی که مؤمن نامیده شود بدان متصف نمی‌شود، بلکه کسانی به این صفت پسندیده متصف می‌شوند که متصف به حقیقت ایمان باشند، و معلوم است که چنین کسانی امیدشان همه به خدا است، و هدف و همشان همه و همه خانه آخرت است، چون دل در گرو خدا دارند، و به زندگی آخرت اهمیت می‌دهند و در نتیجه عمل صالح می‌کنند، و با این حال بسیار به یاد خدا می‌باشند و هرگز از پروردگار خود غافل نمی‌مانند، و نتیجه این توجه دائمی، تاسی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است در گفتار و کردار. (۱)

۱- میزان ج: ۱۶، ص: ۴۳۳.

(۶۰) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

آخرت‌طلبی و نتایج آن

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»

«و هر که آخرت را بخواهد و کوشش خود را همه برای رسیدن به آن قرار دهد آنان سعیشان قبول شده و صاحب اجر خواهند بود.» (۱۹ / اسری)

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ...» هر که کوشش کند و مجدانه

آخرت‌طلبی و نتایج آن (۶۱)

کوشش کند و کوششی کند که مختص به آخرت است...

از این معنا چنین استفاده می‌شود که سعی برای آخرت باید طوری باشد که لایق به آن باشد، مثل اینکه کمال جدیت را در حسن عمل به خرج دهد و حسن عمل را هم از عقل قطعی و یا حجت شرعی گرفته باشد.

معنای جمله: «وَهُوَ مُؤْمِنٌ»، این است که سعی را در حالی کند که ایمان به خدا داشته باشد، و این خود مستلزم توحید و ایمان به نبوت و معاد است، زیرا کسی که اعتراف به یکی از این سه اصل نداشته باشد خدای سبحان او را در کلام مجیدش مؤمن به خود نمی‌داند.

و معنای جمله: «فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» این است که خداوند عمل چنین کسانی را به بهترین وجه قبول نموده و کوشش آنان را می‌ستاید و ستایش خدا در

(۶۲) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

برابر عمل بنده، عبارت است از تفضل او بر بنده‌اش!

این دو آیه دلالت بر این دارند که اسباب اخروی عبارتند از اعمال و بس، و اعمال سببهای هستند که هرگز از غایات و نتایج خود تخلف ندارند، به خلاف اسباب دنیوی که تخلف پذیرند زیرا درباره اسباب اخروی فرموده است: «فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» و درباره اسباب دنیوی فرموده: «عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ» - پس هر قدر می‌خواهیم و برای هر کس که بخواهیم. (۱۸ / اسری)

آیه شریفه در مقام بیان حکم قبول شدن و نشدن اعمال و اینکه از چه عاملی قبول و از چه عاملی مردود است، نمی‌باشد، بلکه آیه

شریفه درباره هدف و غایت انسان و تعیین غایت او به حسب نشانه زندگی نظر دارد که یا متعلق به زندگی دنیائی است، و از آنچه می‌کند جز مزایای زندگی مادی دنیا منظوری ندارد و به کلی از آخرت اعراض آخرت‌طلبی و نتایج آن (۶۳)

دارد، و یا آنکه غایت و هدفش زندگی آخرت است، که لازمه‌اش آنست که برای خود یک زندگی جاودانه و همیشگی سراغ داشته باشد که این زندگی دائم یک طرفش مقدمه طرف دیگر است، ابتدای آن، که زندگی دنیا است مقدمه زندگی آخرت است و مقصود از زندگی دنیا همان سعادت اخروی است.

«أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا»، (۲۱ / اسری)

این جمله اشاره است به تفاوت درجات که از سعی و کوشش انسان ناشی می‌شود، تا کسی توهم نکند که سعی بسیار و سعی اندک هر دو یکی است، و در آخرت فرقی با هم ندارند، آری اگر خداوند فرقی میان عمل کم و عمل بسیار و عمل خوب و خوبتر نگذارد در حقیقت آن مازاد را که بیشتر و خوبتر است، شکر‌گزاری (۶۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

نکرده و مورد قبول در گاهش ننموده است.

و معنای اینکه فرمود: «و لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا»، این است که هم خود آخرت بزرگتر از دنیا است، و هم برترها و امتیازاتش بزرگتر از برترها و امتیازات دنیا است، پس کسی خیال نکند که اهل آخرت در زندگی یکسانند و نیز توهم نکند که تفاوت زندگی اهل آخرت مانند تفاوت در زندگی دنیا است، بلکه آخرت خانه‌ایست وسیع‌تر از دنیا، وسعتی که نمی‌شود آن را به چیزی قیاس کرد.

برتریهای آخرت به خاطر اختلاف اسباب کونیه نیست، بلکه به خاطر اختلافی است که جانها و دلها در ایمان و اخلاص که از احوال قلب است، دارند و اختلاف احوال قلب وسیع‌تر از اختلاف احوال جسم است، وسعتی که نتوان به چیزی مقایسه کرد، همچنانکه فرمود: «إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» (۲۸۴ / بقره) و آخرت‌طلبی و نتایج آن (۶۵)

نیز فرموده: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ!» (۸۸ و ۸۹ / شعرا)

بنابراین نتیجه این می‌شود که خدای سبحان رسول گرامی خود را دستور می‌دهد که فضیلتها و برتریهای اعتباری را که در میان اهل دنیا هست وسیله قرار داده و از آن برترها به برتریهای درجات آخرت پی ببرد، چون برترها باعث اختلاف ادراکات باطنی و نیت و اعمال می‌شود، آری هر چه قدرت بیشتر شد عملهای بیشتری برای انسان مقدور می‌شود، و هر چه آن کم شد این نیز کم می‌گردد، و همین اختلاف باعث اختلاف درجات آخرت خواهد شد. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۹۰.

(۶۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

اعراض از آخرت و نتایج آن

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا»،

«هر که دنیای نقد و زودگذر را بخواهد ما هم برایش در آن عجله می‌کنیم البته برای هر که بخواهیم و هر قدر که بخواهیم، آنگاه جهنم را برایش معین می‌کنیم که ملامت زده و رانده شده در آن شود.» (۱۸ / اسری)

از آنجا که به آخرت نمی‌توان رسید مگر از راه دنیا، لذا به هر انسانی که این راه را طی کند نمی‌شود گفت دنیا طلب مگر آنکه از

آخرت اعراض نموده و به کلی آن را

تدارک برای زندگی ابدی (۶۷)

فراموش کند و در نتیجه اراده و حواسش خالص برای دنیا شود.

آری طالب دنیا کسی است که معتقد به زندگی دیگری غیر این زندگی دنیا نباشد، و در نتیجه اعتقاد به نبوت و توحید را لغو بیندارد، زیرا که اگر اعتقاد به معاد نباشد، دیگر ایمان به خدا و فرستادگان او و تدین به دین اثری نخواهد داشت.

و اینکه فرمود: «عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ» معنایش این است که ما هم آنچه را که او می‌خواهد فوراً به او می‌دهیم، البته نه هر قدر که او می‌خواهد، بلکه هر قدر که ما بخواهیم، پس امر به دست ما است نه به اختیار او، و اثر هر چه هست در اراده ما است نه در اراده او، تازه این روش را درباره همه دنیاطلبان اعمال نمی‌کنیم، بلکه در حق هر کس که خواستیم به کار می‌بندیم، پس اراده اشخاص از هیچ جهت حاکم بر اراده ما نیست، و این تنها اراده ما است که در ایشان حکومت می‌کند. «وَاللَّهُ مِنْ

(۶۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

وَرَائِهِمْ مُحِيطًا!» (۲۰ / بروج)

خدای سبحان این حقیقت را در آیه‌ای دیگر به‌زبانی دیگر بیان کرده و فرموده: «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوبِتَهُمْ سُرُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ، وَ لِيُؤْتِيَهُمْ آبُوبًا وَسُررًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ، وَ زُخْرُفًا وَ أَنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...» (۳۳ تا ۳۵ / زخرف)

یعنی اگر نبود یکنواخت زندگی کردن مردم، و اینکه همه محکوم به قانون اسباب و عللند، و در این قانون فرقی میان مؤمن و کافر نیست و هر یک از این دو فریق به عوامل غنی و ثروت مصادف شود ثروتمند گشته و هر یک به عوامل مخالف آن برخورد کند فقیر می‌شود، چه مؤمن و چه کافر، ما کفار را به مزید نعمتهای دنیوی اختصاص می‌دادیم، چون نعمت‌های دنیوی در نزد ما و در بازار آخرت ارج و قیمتی ندارد.

تدارک برای زندگی ابدی (۶۹)

این آیه هر چند که وضعیت دنیاطلبان و غافلان از آخرت را بیان می‌کند، و لیکن باید بدانیم که مراتب دنیاطلبی و انکار آخرت مختلف است، یکی هم از ناحیه زبان چنین است و هم از ناحیه عمل، و دیگری در مرحله عمل چنین است هر چند لساناً به نشأه آخرت گواهی می‌دهد، جمله «وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ...» (۲۱ / اسری) نیز این اختلاف را تصدیق می‌کند. (۱)

بحثی در مقدمات رستگاری ابدی

«أَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۸۶.

(۷۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«به‌درستی که ستمگران رستگار نمی‌شوند.» (۲۱/انعام)

فلاح به معنای ظفر یافتن به مقصود است، و آن دو قسم است: یکی دنیوی و دیگری اخروی، فلاح و رستگاری دنیوی عبارتست از ظفر یافتن به سعادت‌هائی که با دستیابی به آنها زندگی دنیائی آدمی خوش و خرم می‌شود، مانند بقاء و توانگری و عزت.

فلاح اخروی به داشتن چهار چیز است:

۱ - بقاء بدون فنا

۲ - غنای بدون فقر

۳ - عزتی که آمیخته و دستخوش ذلت نگردد

۴ - علمی که جهل در آن راه نیابد

تدارک برای زندگی ابدی (۷۱)

اینکه فرمود: «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» با در نظر گرفتن این جهت که ظلم را به عنوان وصف بکار برده، معنایش این است که ستمگران به آرزوهائی که به منظور دستیابی به آنها، آن تشبث‌ها را می‌کنند، نمی‌رسند، چون ظالمند، و همین ظلمشان آنان را به آرزو و به سعادتشان رهبری نمی‌کند چون سعادت وقتی سعادت است که بحسب واقع و وجود خارج، مطلوب بوده باشد - نه خیال - در چنین موقعی است که طالب و آرزومند آن، خود را بحسب وجود و طبع وجودیش به ادوات و وسائلی که سازگار و مناسب با آن سعادتست مجهز می‌سازد.

مثلاً انسان که یکی از سعادهای مورد آرزویش این است که با جبران اجزای تحلیل رفته، بقای زندگی خود را تأمین نماید وقتی به چنین آرزویی نائل می‌شود که نخست به جهاز دقیق تغذیه‌ای که مناسب با این آرزو است مجهز بوده و سپس اسباب و ادواتی را (۷۲) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

هم که سازگار با آن است واجد باشد، و علاوه بر این در دنیای خارج از خودش به قدر احتیاجش از مواد غذایی مناسب با مزاجش بیابد، و آن ادوات را هم بکار ببندد، یعنی مواد غذایی را از خارج گرفته و تصفیه نموده، صورت اصلی آنرا بکلی بهم زده به صورت اجزائی که از بدنش تحلیل رفته درآورد، و آنرا جزء بدن خود نموده کمبودهای آن را جبران نماید، نه تنها انسان چنین است، بلکه سایر انواع حیوانات نیز تا آنجا که ما دیده و توانسته‌ایم بدست آوریم بدون هیچ تخلف و اختلافی محکوم به همین حکم هستند.

بلکه نظام تمامی موجودات عالم به همین منوال جریان دارد، هر غایت و هدفی که مطلوب و هر سعادتتی که مقصود باشد، طریق مخصوصی دارد که جز از آن طریق راه به آن برده نمی‌شود، و پیمودن غیر آن مسیری که نظام کون برای رسیدن به هر هدفی تدارک برای زندگی ابدی (۷۳)

تعیین نموده در حقیقت اسباب رسیدن به آن را عاطل و راه طبیعی رسیدن به آن را باطل کردن است، و معلوم است که عاطل گذاردن آن و باطل کردن این، ابطال جمیع سبب‌هائی است که مربوط و متعلق به آن است و عینا شبیه انسانی است که بخواهد بقای در زندگی را از غیر راه گرفتن غذا و لقمه کردن و جویدن و هضم آن تأمین نماید، همانطوری که چنین شخصی دستگاه تغذیه و جهاز هاضمه خود را عاطل گذارده و در نتیجه انحرافی در قوه رشد دهنده و مولده خود پدید می‌آورد، همچنین است کسی که بخواهد برای رسیدن به هدفی راه را گذاشته از بیراهه برود.

عنایت الهی هم بر این تعلق گرفته که انسان و سایر حیوانات که زندگیشان بر اساس شعور و اراده است زندگی را با تطبیق اعمال با خارج تا آنجا که می‌توانند به خارج علم پیدا کنند، ادامه دهند، به طوری که اگر در عملی از اعمال خود به جهت عروض (۷۴) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

عوارض از نظام خارج منحرف شوند، آن عمل بی‌نتیجه و باطل می‌گردد، و اگر این انحراف تکرار شود سر از بطلان ذات آنان درمی‌آورد، و انسانی را می‌ماند که زهر را به جای غذا، و گل را بجای نان مصرف کند، و یا به غلط کارهای دیگری نظیر آن انجام دهد.

از همین نظام عالم خارج، آراء و عقایدی عمومی و کلی، نظیر عقیده به مبدأ و معاد و همچنین احکامی کلی برای نوع بشر پدید آمده که آن عقاید را ملاک سایر عقاید خود و آن احکام را محک اعمال خویش قرار داده، سایر عقاید خود را با آن عقاید، و اعمال عبادی و معامله‌ای خود را با آن احکام تطبیق می‌دهد.

این است همان راه که طبعاً آدمی را به سعادت انسانیش می‌رساند، و جز این، راه دیگری برای رسیدن به آرزوها و ظفریافتن به سعادتش نیست، و انحراف از این راه - که همان ظلم است - او را به آرزویش نمی‌رساند، و به فرض هم که برساند، دوام پیدا تدارک برای زندگی ابدی (۷۵)

نمی‌کند، برای اینکه سایر طرف نیز مربوط به آن سعادتند، و با تمام قوا با آن راه منحرف (ظلم) مبارزه و ضدیت نموده و وی را مجبور به عقب‌نشینی و برگشت می‌سازند، علاوه بر اینکه اجزای عالم هم که منشاء آن عقاید و احکام (راه طبیعی رسیدن به سعادت) بود، نیز با اعمال وی مخالفت نموده و او همچنان در چنین حالتی هست تا آنکه سعادت را که از بیراهه (ظلم) به دست آورده، از دست بدهد و روزگارش تلخ گردد.

بنابراین چه بسا ستمگرانی که طغیان شهوت و ادارشان کند به اینکه عزت صوری و قدرت کاذب خود را که از راه غیر مشروع بدست آورده‌اند در راه تحصیل آرزو و سعادت موهومی بکار ببرند که مخالف با اعتقاد حق و توحید خدای سبحان و مزاحم با حقوق مشروع دیگران باشد، یعنی تعهد به اموال نموده و آنرا به زور و قلدری غصب کنند یا به ناموس آنان دست درازی کرده و به عنف عرضشان را به باد دهند، و یا به

(۷۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

جان آنان تجاوز کرده و بناحق، خونشان را بریزند و یا رسمی از مراسم عبودیت پروردگار، از قبیل نماز و روزه و حج و امثال آنرا عصیان ورزند، و یا گناهی از گناهان، از قبیل دروغ، افترا، خدعه و امثال آن را مرتکب شده، بوسیله ارتکاب یکی از این انحرافها به مقصد خود نائل آیند و خوشحالی و خرمی هم بکنند که چه خوب شد به کام دل رسیدیم.

همه اینها ممکن است لیکن باید دانست که چنین کسی در دنیا و آخرت خود را زیانکار ساخته و سعی و کوشش یک عمر را به هدر داده است.

اما در دنیا خود را چنین کرده، برای اینکه راهی که این بی‌نوا رفته راه هرج و مرج و اختلال نظام بود، به شهادت اینکه اگر این راه حق بود جایز بود که همه چنین راهی را سلوک کنند، و اگر برای همه جایز باشد، قطعاً نظام اجتماع مختل می‌شود، و معلوم تدارک برای زندگی ابدی (۷۷)

است که با ابطال نظم اجتماعی، حیات مجتمع انسان نیز باطل می‌شود.

پس نظامی که ضامن بقای نوع انسانی است بهر شکل باشد با چنین شخص در آنچه که از راه غیر مشروع کسب کرده مبارزه نموده، و تا زمانی که - دیر یا زود - نتیجه عملش را از کفش نرباید، از پای نمی‌نشیند. آری ظلم هرگز پایدار نمانده و نخواهد ماند.

و اما در آخرت خود را زیانکار، و کوشش یک عمر خود را بی‌نتیجه کرده است، برای اینکه ظلمی که کرده، در نامه عملش ثبت شده، علاوه بر اینکه جان و دلش را هم آلوده و پلید کرده، و در قیامت بر طبق آن نامه کیفر دیده و به مقتضای آن روح آلوده زندگی خواهد کرد، این است معنای «ان تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ» (۲۸۴ / بقره)

(۷۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

و همچنین معنای آیات بسیاری دیگر. (۱)

آنها که یاد خانه آخرت بودند!

«وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ،

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ،»

«وَأَنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ»

«و به یاد آورندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را که مردانی نیرومند و بینا

۱- میزان ج: ۷، ص: ۶۴.

آنها که یاد خانه آخرت بودند! (۷۹)

بودند،»

«بدین جهت نیرومند و بینا بودند که ما آنان را به خصلتی خالص که همان یاد آخرت باشد خالص و پاک کردیم،»

«و ایشان نزد ما از برگزیدگان اخیارند.» (۴۵ تا ۴۷ / ص)

«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» منظور از کلمه دار دار آخرت می‌باشد.

وقتی انسان مستغرق در یاد آخرت و جوار رب‌العالمین شد، و تمامی همش متمرکز در آن گردید، قهرا معرفتش نسبت به خدا کامل

گشته نظرش در تشخیص عقاید حق مصاب می‌گردد، و نیز در سلوک راه عبودیت حق، تبصر پیدا می‌کند، و دیگر بر ظاهر حیات

دنیا و زینت آن مانند ابنای دنیا جمود ندارد، همچنان که در شأن چنین کسانی در

(۸۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

جای دیگر نیز فرموده: «فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا، ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...» (۲۹ و ۳۰ /

نجم)

پس معنای آیه این است که: اگر گفتیم اینان صاحبان ایدی و ابصارند، برای این است که ما آنان را به خصلتی خالص و غیر

مشوب، خالص کردیم، خصلتی بس عظیم‌الشأن و آن عبارت است از یاد خانه آخرت! (۱)

خرید زندگی آخرت، در ازای فروش زندگی دنیا

۱- میزان ج: ۱۷، ص: ۳۲۲.

خرید زندگی آخرت، در ازای فروش زندگی دنیا (۸۱)

«فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»

«پس کسانی که زندگی دنیا را می‌فروشند، و آخرت را می‌خرند، باید در راه خدا پیکار کنند و کسانی که در راه خدا پیکار

می‌کنند تا کشته شوند و یا بر دشمن چیره گردند به زودی اجری عظیمشان می‌دهیم.» (۷۴ / نساء)

در این آیه مردم را برای تحریک به قتال در راه خدا هشدار می‌دهد، که همه آنها مؤمنند، و با اسلام خود و تسلیم شدنشان در برابر

خدای تعالی آخرت را با زندگی دنیا خریده‌اند.

و اگر از میان دو سرنوشت محتمل، اول سرنوشت کشته شدن را نام برد و بعدا

(۸۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

سرنوشت غلبه را، برای این بود که ثواب کشته شدن بیشتر و پایدارتر است، چون رزمنده غالب و کسی که دشمن خدا را شکست

می‌دهد، هرچند که اجر عظیم برایش نوشته شده، الا این که این اجر عظیم در خطر حبط شدن قرار دارد، چون وقتی آدمی بر دشمن

خود پیروز شد ممکن است غرور ناشی از پیروزی و هوسها ناشی از نداشتن دلواپسی به گناه وادارش ساخته و در اثر ارتکاب گناه

آن اجر عظیمی را که داشت از دست بدهد، چون بعضی از کارها هست که اجر اعمال صالحه را حبط می‌کند، یعنی خنثی

می‌سازد، به خلاف کشته شدن در راه خدا، که بعد از آن حیاتی جز حیات آخرت نیست، تا در آن حیات گناهی از او سر بزند، و

ثواب شهادتش را خنثی سازد، پس کشته راه خدا اجر عظیم خود را حتما دریافت می‌دارد، ولی غلبه و پیروزی بر دشمن هر چند که

غلبه‌اش در راه خدا بوده، لیکن امرش در استیفای اجرش مراعی و پا در هوا است. (۱)

خرید زندگی آخرت، در ازای فروش زندگی دنیا (۸۳)

طالبین حسنه دنیا و حسنه آخرت

«فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»

«بعضی از مردم نمی‌خواهند مگر دنیا را، و اینان در آخرت هیچ نصیبی ندارند، بعضی هم هستند که نمی‌جویند مگر آنچه را که مایه رضا و خوشنودی

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۶۷۱.

(۸۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

پروردگارشان باشد، چه در دنیا و چه در آخرت، اینان از آخرت هم نصیب دارند.» (۲۰۰ / بقره)

خدای تعالی در آیه فوق میان جمله: «وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» و جمله «أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا» مقابله انداخته، این معنا را می‌فهماند که اعمال طایفه اول که فقط دنیا را می‌خواهند باطل و بی‌نتیجه است، به خلاف دسته دوم که از آنچه می‌کنند بهره می‌برند.

پس آنچه از معنای جمله «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ» تا آخر سه آیه به دست آمد این شد که خدای را یاد کنید، چونکه مردم در طرز تفکرشان نسبت به دنیا دو دسته‌اند، بعضی از ایشان تنها دنیا را می‌خواهند و جز دنیا به یاد هیچ چیز دیگر نیستند که اینگونه مردم

طالبین حسنه دنیا و حسنه آخرت (۸۵)

هیچ نصیبی در آخرت ندارند، بعضی دیگر کسانی هستند که آنچه مایه رضای خدا است می‌خواهند، که اینگونه افراد از آخرت هم نصیب دارند و خدا سریع الحساب است، و به حساب آنچه بنده‌اش می‌خواهد به زودی می‌رسد، و آن را بر طبق خواسته‌اش به او می‌دهد، و بنابراین پس ای مسلمانان شما با یاد خدا جزء نصیب‌داران در آخرت باشید، و از آنها مباشید که به خاطر ترک یاد خدا در آخرت بی‌نصیب شدند، و در نتیجه شما هم ناامید و تهی دست شوید. (۱)

زیانکاران در آخرت: جویندگان دینی غیر از اسلام

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۱۰۹.

(۸۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«و هر کس بخواهد غیر از اسلام را به عنوان دین بپذیرد، از او قبول نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است.» (۸۵ / آل عمران)

چون اسلام است آن دینی که پایه و اساسش فطرت است و نیز بر همه واجب بود، دینی را بپذیرند که دلیل بر حقانیت آن همان دلیلی باشد که خدا، تمامی ذوی‌العقول موجود در آسمان‌ها و زمین و همه صاحبان شعور را محکوم به قبول آن کرده و آن این است که همانطور که در مقام تکوین تسلیم اویند، در مقام تشریح هم تسلیم او باشند و جز قانون او را نپذیرند.

در الدر المنثور است که احمد، و طبرانی، در کتاب اوسط از ابی هریره روایت کرده که در تفسیر آیه: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا...» گفت:

زیانکاران در آخرت: جویندگان دینی غیر از اسلام (۸۷)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در روز قیامت، اعمال می آیند، از آن جمله نماز می آید و عرضه می دارد: پروردگارا من نماز، خطاب می رسد: تو بر خیر هستی! و صدقه می آید و می گوید: پروردگارا من صدقه‌ام، خدای تعالی به او هم می فرماید تو بر خیر هستی!

دنبال صدقه روزه می آید و عرضه می دارد: پروردگارا من روزه‌ام، خدای تعالی به او هم می فرماید: تو بر خیر هستی! آنگاه سایر اعمال یکی یکی می آیند و خود را معرفی می کنند و خدای تعالی به یک یک آنها می فرماید: تو بر خیر هستی تا آنکه اسلام می آید و عرضه می دارد: پروردگارا تو سلامی و من اسلام هستم!

(۸۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

خدای تعالی می فرماید: تو بر خیر هستی و من امروز تو را معیار قرار می دهم، با تو مؤاخذه می کنم و با تو پاداش می دهم، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ...!» (۱)

نصیبی از دنیا و بی نصیب از آخرت

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۵۱۲.

نصیبی از دنیا و بی نصیب از آخرت (۸۹)

«کسی که تنها بهره آخرت را می خواهد به بهره اش می افزاییم، و کسی که تنها بهره دنیا را می خواهد تنها از دنیا به او می دهیم، و دیگر در آخرت بهره ای ندارد.» (۲۰ / شوری)

مراد از زراعت آخرت، نتیجه اعمال است که روز قیامت به آدمی عاید می شود، و به عنوان استعاره آن را زراعت آخرت نامیده، مثل اینکه اعمال صالحه بذری است که می کارند تا در پائیز آخرت آن را درو کنند.

و مراد از اینکه می فرماید هر کس زراعت آخرت را بخواهد زراعتش را زیاد می کنیم این است که ما ثواب او را چند برابر می سازیم همچنان که در جای دیگر فرموده: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا» (۱۶۰ / انعام) و نیز فرموده: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ» (۹۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

لِمَنْ يَشَاءُ» (۲۶۱ / بقره)

«وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» یعنی کسی که تنها نتایج دنیایی را در نظر دارد، و برای به دست آوردن آن می کوشد، و می خواهد که نتیجه عملش در دنیا عایدش شود، نه در آخرت، ما آن نتیجه دنیایی را به او می دهیم، و دیگر در آخرت بهره ای ندارد.

و اگر این معنا را تعبیر کرده به اراده حرث، برای این بوده که اشاره کرده باشد به اینکه صرف اراده در به دست آوردن نتایج دنیا و آخرت کافی نیست بلکه اراده عمل هم می خواهد.

در جمله قبلی به وضوح می فرمود کسی که زراعت آخرت را می خواهد آن زراعت را با زیادتی به او می دهیم ولی در این جمله مطلب را مبهم و گنگ آورده می فرماید و کسی

نصیبی از دنیا و بی نصیب از آخرت (۹۱)

که زراعت دنیا را بخواهد از آن به او می دهیم (نه همه آن را) و این اشاره است به اینکه زمام امر بسته به مشیت خدا است، چه بسا می شود که از دنیا بسیار می دهد، و چه بسا می شود که کم می دهد، همچنان که در جای دیگر فرموده: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ.» (۱۸ / اسرا)

خدای سبحان، لطیف به همه بندگان خویش است، دارا قوتی است مطلقه و عزتی مطلقه، بندگان خود را بر حسب مشیتش روزی می‌دهد، ولی با این تفاوت که درباره کسانی که هدفشان آخرت است، و برای آن کار می‌کنند خواسته که دنیا را بدهد، و مزد آخرتش را بیشتر از آنچه که عمل کرده‌اند بدهد، ولی درباره کسانی که هدفشان تنها دنیا است خواسته است تنها دنیا را بدهد و در آخرت بهره‌ای نداشته باشند. (۱)

۱- میزان ج: ۱۸، ص: ۵۷.

(۹۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

ایمان و استقامت عامل تثبیت در دنیا و آخرت

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»

«خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند بخاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت قدم می‌دارد، هم در زندگی دنیا و هم در جهان دیگر، و ستمگران را گمراه می‌کند، و خدا هر چه بخواهد، می‌کند.» (۲۴ / ابراهیم)

ایمان و استقامت عامل تثبیت در دنیا و آخرت (۹۳)

می‌فرماید: خدا کسانی را که ایمان آوردند، به قول ثابت در حیات دنیا و در آخرت پابرجا می‌کند، و خلاصه آنچه‌شان را آنچه‌شان را می‌سازد. به قول معروف: چشمه باید از خودش آب داشته باشد، تا با لاروبی زیادترش کرد.

یعنی کسانی که ایمان آورده‌اند، اگر بر ایمان خود ثابت بمانند و استقامت به خرج دهند، خداوند هم ایشان را در دنیا و آخرت بر همان ایمانشان ثابت قدم می‌کند و اگر مشیت خدای تعالی نباشد، ثبات خودشان سودی نخواهد داشت، و از فواید آن بهره نمی‌برند، آری همه امور به خدای سبحان بازگشت می‌کند، پس جمله: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» در مقام هدایت همان نکته‌ای را می‌رساند که آیه: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (۵ / صف) در طرف ضلالت، آن را افاده می‌کند.

فرقی که میان این دو مقام یعنی باب هدایت و ضلالت است، این است که، هدایت ابتدا

(۹۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

و آغازش از ناحیه خدا است، که نتیجه‌اش هدایت شدن است ولی ضلالت ابتدایش از خود بنده است، و خداوند به خاطر سوء اختیار بنده او را با ضلالت بیشتری کیفر داده و بر ضلالتش می‌افزاید همچنان که فرمود: «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (۲۶ / بقره) و بسیاری آیات از قرآن این معنا را خاطر نشان می‌سازد که هدایت تنها از خدای سبحان است و غیر او کسی در آن دخالت ندارد. (۱)

دارندگان یقین به آخرت

«وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ!»

۱- میزان ج: ۱۲، ص: ۷۱.

دارندگان یقین به آخرت (۹۵)

«الم، این کتاب که در آن هیچ نقطه ابهامی نیست راهنمای کسانی است که تقوای فطری خود را دارند،»

«آنها که به عالم غیب ایمان دارند و با نماز که بهترین مظهر عبودیت است خدا را عبادت و با زکات که بهترین خدمت به نوع است و وظائف اجتماعی خود را انجام می‌دهند،»

«و همان‌هایی که به آنچه بر تو نازل شده و بدانچه قبل از تو نازل شده ایمان، و به آخرت یقین دارند،»

«چنین کسان بر طریق هدایتی از پروردگار خویشند و هم ایشان تنها رستگارانند.» (۱ تا ۴ / بقره)

(۹۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

از اوصاف معرف تقوی، تنها پنج صفت در قرآن کریم ذکر شده است، و آن عبارت است از:

«ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق از آنچه خدای سبحان روزی کرده، ایمان به آنچه بر انبیاء علیهم السلام خود نازل فرموده، و به تحصیل یقین به آخرت.»

دارندگان این پنج صفت را به این خصوصیت توصیف کرده: که چنین کسانی بر طریق هدایت الهی و دارای آن هستند.

خدای تعالی در آیه ۳ سوره بقره اعتقاد راسخ به توحید و نبوت را به کلمه ایمان تعبیر آورد، و در این آیه، اعتقاد راسخ بخصوص به آخرت را به ایقان و یقین تعبیر کرد، و این بدان جهت است که به لازمه یقین، که عبارت است از فراموش نکردن آخرت، نیز اشاره کرده باشد.

دارندگان یقین به آخرت (۹۷)

چون بسیار می شود انسان نسبت به چیزی ایمان دارد و هیچ شکی در آن ندارد، اما پاره‌ای از لوازم آنرا فراموش می کند، و در نتیجه عملی منافی با ایمانش انجام می دهد، به خلاف یقین که دیگر با فراموشی نمی سازد، و ممکن نیست انسان، عالم و مؤمن به روز حساب باشد، و همواره آن روز را در خاطر داشته و به یاد آن باشد، به یاد روزی باشد که در آن روز به حساب کوچک و بزرگ اعمالش می رسند، و در عین حال پاره‌ای گناهان را مرتکب شود، چنین کسی نه تنها مرتکب گناه نمی شود، بلکه از ترس، به قرق گاه‌های خدا، نزدیک هم نمی گردد.

همچنان که خدای تعالی درباره آنان فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»

«کسانی که از راه خدا گمراه می شوند، عذابی شدید دارند، به خاطر اینکه روز

(۹۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

حساب را فراموش کردند!» (۲۶ / ص)

و فهمانید که ضلالت از راه خدا تنها به خاطر فراموشی روز حساب است و بدین جهت در آیات مورد بحث فرمود: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»، چون به یاد آخرت بودن، و بدان یقین داشتن، تقوی را نتیجه می دهد. (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۶۹ تا ۷۴.

دارندگان یقین به آخرت (۹۹)

جویندگان ثواب دنیا و آخرت

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»

«کسی که از زندگی پاداش دنیوی را بخواهد، باید بداند پاداش دنیا و آخرت هر دو نزد خدا است و شنوا و بینا بودن صفت خدا است.» (۱۳۴ / نساء)

مراد از ثواب دنیا و آخرت، سعادت دنیا و آخرت با هم باشد و سعادت دنیا و آخرت با هم تنها نزد خدا است، پس بنده خدا باید به درگاه او تقرب بجوید حتی آن هم که سعادت دنیا و پاداش مادی را در نظر دارد باید از خدای تعالی بخواهد.

(۱۰۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

چون سعادت دنیا و آخرت از غیر مسیر تقوا برای انسان حاصل نمی شود و تقوا هم جز از طریق عمل به احکام دین او حاصل

نمی‌گردد، پس دین نیست مگر سعادت حقیقی بشر و با این حال دیگر چگونه تصور دارد که کسی جز از طریق افاضه خداوندی به ثوابی و پاداشی برسد؟ با اینکه تنها او سمیع و بصیر است، و از حاجت خلق با خبر و بینا و شنوای دعای آنان است. (۱)

ایمان به آخرت مستلزم ایمان به قرآن

۱- المیزان ج: ۵، ص: ۱۶۹.

ایمان به آخرت مستلزم ایمان به قرآن (۱۰۱)

«و هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبْرُوكٌ مُصَدِّقٌ لِّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»

«این کتابیست که ما آنرا نازل کرده‌ایم هم مبارک است و هم تصدیق کننده کتابهای پیشین تا ام‌القری (مکه) را با هر که اطراف آن هست بیم دهی و کسانی که به دنیای دیگر ایمان دارند به آن بگروند و نمازهای خویش را مواظبت کنند.» (۹۲ / انعام)

بعد از آنکه ثابت شد کتاب مبارک و مصدقی که ما نازلش کرده‌ایم کتابی است که به منظور انداز اهل زمین نازل شده پس کسانی که به نشأت آخرت ایمان دارند به این کتاب نیز ایمان خواهند آورد، زیرا این کتاب منظور و ایده‌آل آخرتی آنان را که همان ایمنی دائمی است تأمین می‌کند، و آنان را از عذاب دائمی می‌ترساند.

(۱۰۲) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

سپس خدای تعالی خصوصی‌ترین اوصاف این مؤمنین را بیان نموده و آن این است که: در امر نماز و عباداتی که در آن خدای را ذکر می‌کنند محافظت و مراقبت دارند.

و این صفت همان است که در سوره مؤمنون در خاتمه صفات مؤمنین ذکر کرده و فرموده: «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ.» (۳۴ / معارج) (۱)

ایمان به آخرت انگیزه پرستش خدا

«وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۳۸۹.

ایمان به آخرت انگیزه پرستش خدا (۱۰۳)

«و چون سخن از خدای یگانه می‌شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفّر می‌شود و چون سخن از خدایان دیگر می‌شود خشنود می‌گردند.»

(۴۵ / زمر)

اگر از اوصاف مشرکین تنها مسأله بی‌ایمانی به آخرت را نام برد، بدین جهت است که ریشه و اساس نفرت آنان از شنیدن نام خدا همین بی‌ایمانی به آخرت بوده است، چون اگر به آخرت ایمان می‌داشتند و باور داشتند که روزی به سوی خدا برمی‌گردند و جزای کرده‌ها خود را می‌بینند، قطعاً خدا را پرستش می‌کردند، نه اولیای خود را و هرگز از شنیدن نام خدای واحد نفرت نمی‌کردند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۴۱۱.

(۱۰۴) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

محرومین از علم به آخرت

«بَلِ اِذَا رَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ بَلٌ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلٌ هُمْ مِنْهَا عَمُوْنَ»

«مگر علم ایشان درباره آخرت کامل است؟ نه بلکه در مورد آن شک دارند، بلکه از این هم بدترند و درباره آخرت اصلاً کورند.» (۶۶ / نمل)

معنای تدارک علمشان در آخرت این است که ایشان علم خود را تا آخرین جزئیات درباره غیر آخرت مصرف کردند، تا بکلی تمام شد، و دیگر چیزی از آن نماند، تا با آن محرومین از علم به آخرت (۱۰۵) امر آخرت را دریابند.

ایشان آنچه استعداد برای درک و علم داشتند، همه را در مادیات و زندگی دنیا مصرف کردند، در نتیجه نسبت به امور آخرت در جهل مطلقند، بلکه اصلاً درباره آخرت تردید می‌کنند، چون از طرز احتجاجاتشان بر نبود قیامت که جز استبعاد، اساسی ندارد، همین معنا برمی‌آید، بلکه از این بالاتر، آنان نسبت به امور آخرت کورند، یعنی خدا دل‌هایشان را از تصدیق بدان و اعتقاد به وجود آن کور کرده است.

مراتب محرومیت مشرکین از علم به آخرت مختلف است و آیه شریفه آن مراتب را می‌فهماند و می‌فرماید که مشرکین در اعلا مرتبه آن محرومیتند، پس معنای جمله: «بَلِ اِذَا رَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ» این است که علمی بدان ندارند، به گوششان نخورده و معنای جمله: «بَلٌ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا» این است که اگر هم خبر قیامت به گوششان خورده (۱۰۶) ابديت، شفاعت، لقاءالله

و به دل‌هایشان وارد شده، لیکن یقین بدان نیافته‌اند و درباره آن درشکند و تصدیقش نکرده‌اند و معنای اینکه فرمود: «بَلٌ هُمْ مِنْهَا عَمُوْنَ» این است که اگر از اعتقاد به قیامت بی‌بهره شدند به اختیار خود نشده‌اند و اصولاً مربوط به آنان نیست، بلکه خدای سبحان قلوبشان را از درک آن کور کرده و در نتیجه دیگر نخواهند توانست آن را درک کنند. (۱)

مشخصات منکرین آخرت

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۵۵۳.

مشخصات منکرین آخرت (۱۰۷)

«الْهٰكُمُ اللّٰهُ وَاٰجِدُ فَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ قُلُوْبُهُمْ مُّكْرَرَةٌ وَ هُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ»

«خدای شما خدای یکتاست، کسانی که به آخرت ایمان ندارند دل‌هایشان به انکار حق خو کرده و خودشان مستکبرند.» (۲۲ / نحل) در این آیات، کافر را عبارت از کسی دانسته که به روز جزا ایمان نداشته باشد، چون ایمان به روز جزا مستلزم ایمان به وحدانیت خدا و رسالت رسولان او است.

«قُلُوْبُهُمْ مُّكْرَرَةٌ» یعنی دل‌هایشان منکر حق است. اینها که به روز جزا ایمان ندارند دل‌هایشان منکر حق است و نسبت به آن عناد و لجاج دارند، و می‌خواهند با لجاجت در برابر حق، خود را بزرگتر از حق جلوه دهند، و بهمین جهت بدون هیچ دلیل و حجتی از انقیاد در برابر حق سر بر می‌تابند. (۱)

(۱۰۸) ابديت، شفاعت، لقاءالله

مشخصات کافرین به آخرت

«... وَ وِیْلٌ لِّلْمُشْرِکِیْنَ، الَّذِیْنَ لَا یُؤْتُوْنَ الزَّکْوَةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کَافِرُونَ،»

«... و وای به حال آنان که شرک می‌ورزند، همانهایی که زکات نمی‌دهند و نسبت به آخرت کافرند.» (۶ و ۷ / فصلت)

این آیه شریفه مشرکین را که برای خدا شرکایی اثبات می‌کردند و قائل به یگانگی او نبودند، تهدید می‌کند و آنان را به دو صفت از اخص صفاتشان توصیف می‌کند:

۱- میزان ج: ۲، ص: ۳۳۳.

مشخصات کافرین به آخرت (۱۰۹)

یکی اینکه زکات نمی‌دهند و یکی هم اینکه به آخرت کفر می‌ورزند.

جمله: «وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کَافِرُونَ،» وصف دیگری است از مشرکین، وصفی است که از لوازم مذهب آنان در انکار معاد به شمار می‌رود و کفر به آخرت از مشخصات مشرک است. (۱)

۱- میزان ج: ۱۷، ص: ۵۴۸.

(۱۱۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

فصل سوم: شفاعت و واقعیت آن در قرآن

موضوع شفاعت در قرآن کریم

«وَ اتَّقُوا یَوْمَ لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ یُنصَرُونَ،»

«بپرهیزید از روزی که احدی به جای دیگری جزاء داده نمی‌شود، و از او شفاعتی پذیرفته نیست و از او عوضی گرفته نمی‌شود و هیچکس از ناحیه کسی

(۱۱۱)

یاری نمی‌گردد!» (۴۸ / بقره)

خدای تعالی در قرآن کریم درباره مسئله شفاعت می‌فرماید:

«روزی که در آن نه خرید و فروشی هست، و نه رابطه دوستی!» (۲۵۴ / بقره)

«روزی که هیچ دوستی برای دوستی کاری صورت نمی‌دهد!» (۴۱ / دخان)

«روزی که از عذاب می‌گریزید ولی از خدا پناهگاهی ندارید!» (۳۳ / مؤمن)

«چرا به یاری یکدیگر بر نمی‌خیزید؟ بلکه آنان امروز تسلیمند.» (۲۶ / صافات)

«به غیر خدا چیزی را می‌پرستند که نه ضرری برایشان دارد، و نه سودی به ایشان می‌رساند و می‌گویند:

اینها شفیعان ما به نزد خدایند،

(۱۱۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

بگو: آیا به خدا چیزی یاد می‌دهید که خود او در آسمانها و زمین اثری از آن سراغ ندارد؟

منزه و والا است خدا، از آنچه ایشان برایش شریک می‌پندارند!» (۱۸ / یونس)

«ستمکاران نه دوستی دارند و نه شفיעی که سخنش خریدار داشته باشد!» (۱۸ / مؤمن)

«فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِیْنَ وَ لَا صَدِیْقِ حَمِیْمٍ!» (۱۰۱ / شعرا)

و از این قبیل آیات، که مسئله شفاعت و تأثیر واسطه و اسباب را در روز قیامت نفی می‌کند، ولی این مسئله را به کلی و از اصل

انکار نمی‌کند، بلکه در بعضی از آیات می‌بینیم که آنرا فی‌الجمله اثبات می‌نماید، مانند آیه:

موضوع شفاعت در قرآن کریم (۱۱۳)

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ، أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ»،

«او است الله که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید، و سپس بر عرش مسلط گشت، شما به غیر او سرپرست و شفیع ندارید،

آیا باز هم متذکر نمی‌گردید؟!» (۴ / سجده)

که می‌بینید در این آیه بطور اجمال شفاعت را برای خود خدا اثبات نموده است. و نیز آیه:

«لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ»،

«به غیر او ولی و شفیع برایشان نیست!» (۵۱ / انعام) و آیه:

(۱۱۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»،

«بگو شفاعت همه‌اش مال خدا است.» (۴۴ / زمر)

این آیات بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید، شفاعت را مختص به خدای عز اسمه می‌کند، ولی با آیات زیر آنرا عمومیت می‌دهد،

و برای غیر خدا نیز اثبات می‌کند، اما با این شرط که خدا به او اذن داده باشد، و به شفاعتش راضی باشد، و امثال این شروط:

«لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ»،

«مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، کیست که بدون اذن او نزد

موضوع شفاعت در قرآن کریم (۱۱۵)

او شفاعتی کند؟ او می‌داند اعمالی را که یک یک آنان کرده‌اند، و همچنین آثاری که از خود بجای نهاده‌اند!» (۲۵۵ / بقره)

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُدَبِّرُ الْأُمْرَ، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»،

«بدرستی پروردگار شما تنها الله است، که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید، آنگاه بر عرش مسلط گشته، تدبیر امر نمود،

هیچ شفیع نیست مگر بعد از آنکه او اجازه دهد.» (۳ / یونس)

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ، لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ

إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ، وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ»،

(۱۱۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«گفتند: خدا فرزندی گرفته، منزه است خدا، بلکه فرشتگان بندگان آبرومند اویند که در سخن از او پیشی نمی‌گیرند، و به امر او

عمل می‌کنند، و او می‌داند آنچه را که آنان می‌کنند، و آنچه اثر که دنبال کرده‌هایشان می‌ماند، و ایشان شفاعت نمی‌کنند مگر

کسی را که خدا راضی باشد، و نیز ایشان از ترس او همواره در حالت اشفاقند!» (۲۸ / انبیاء)

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»،

«آنها کسی که مشرکین به جای خدا می‌خوانند، مالک شفاعت کسی نیستند، تنها کسانی می‌توانند به درگاه او شفاعت کنند، که

به حق شهادت داده باشند، و در حالی داده باشند که عالم باشند.» (۸۶ / زخرف)

موضوع شفاعت در قرآن کریم (۱۱۷)

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»،

«مالک شفاعت نیستند، مگر تنها کسانی که نزد خدا عهدی داشته باشند!» (۸۷ / مریم)

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَدَانَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا»،

«امروز شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر از کسی که رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او را پسندیده باشد، او به آنچه مردم کرده‌اند، و نیز به آنچه آثار پشت سر نهاده‌اند، دانا است، و مردم به او احاطه علمی ندارند.» (۱۱۰ / طه)

(۱۱۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ»،

«شفاعت نزد او برای کسی سودی نمی‌دهد، مگر کسی که برایش اجازه داده باشد!» (۲۳ / سبا)

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذِنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى!»

«چه بسیار فرشتگان که در آسمانهایند، و شفاعتشان هیچ سودی ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر که بخواهد اذن دهد.» (۲۶ /

نجم)

به هر حال، آنچه مسلم است، و هیچ شکی در آن نیست، این است که آیات نامبرده

موضوع شفاعت در قرآن کریم (۱۱۹)

شفاعت را اثبات می‌کنند، چیزی که هست بعضی آنطور که دیدید منحصر در خدا می‌کنند، و بعضی دیگر آنطور که دیدید عمومیتش می‌دهند.

و این اسلوب کلام، به ما می‌فهماند که به جز خدای تعالی هیچ موجودی بطور استقلال مالک هیچ یک از کمالات نامبرده نیست، و اگر موجودی مالک کمالی باشد، خدا به او تملیک کرده است.

آیاتیکه شفاعت را انکار می‌کنند، اگر بگوئیم: ناظر به شفاعت در روز قیامت است، شفاعت به طور استقلال را نفی می‌کند، و می‌خواهد بفرماید: کسی در آن روز مستقل در شفاعت نیست، که چه خدا اجازه بدهد و چه ندهد او بتواند شفاعت کند، و آياتی که آنرا اثبات می‌کنند، نخست اصالت در آن را برای خدا اثبات می‌کنند، و برای غیر خدا به شرط اذن و تملیک خدا اثبات می‌نمایند، پس شفاعت برای غیر خدا هست، اما با اذن خدا. (۱)

(۱۲۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

در بررسی موضوع شفاعت از نظر قرآن مجید نکات زیر باید مورد توجه قرار گیرد:

شفاعت و متعلقات آن از نظر قرآن چه معنائی دارد؟

شفاعت از چه شفیعانی سر می‌زند؟

شفاعت در حق چه کسانی جاری می‌شود؟

شفاعت در چه زمانی تحقق می‌یابد؟

شفاعت چه نسبتی با عفو و مغفرت خدای تعالی دارد؟

شفاعت چیست؟

۱- میزان ج: ۱، ص: ۲۳۴.

شفاعت چیست؟ (۱۲۱)

معنای اجمالی شفاعت را همه می‌دانند، چون همه انسانها در اجتماع زندگی می‌کنند، که اساسش تعاون است. در حقیقت شخصی که متوسل به شفیع می‌شود نیروی خودش به تنهایی برای رسیدنش به هدف کافی نیست، لذا نیروی خود را با نیروی شفیع گره می‌زند، و در نتیجه آنرا دو چندان نموده، به آنچه می‌خواهد نائل می‌شود، بطوریکه اگر این کار را نمی‌کرد، و تنها نیروی خود را بکار می‌زد، به مقصود خود نمی‌رسید، چون نیروی خودش به تنهایی ناقص و ضعیف و کوتاه بود. (۱)

انواع شفاعت

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۲۳۸.

(۱۲۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

۱ - شفاعت تکوینی

در دو آیه از آیات بالا که راجع به خلقت آسمانها و زمین است، قهرا شفاعت هم در آنها در مورد تکوین خواهد بود، و شفاعت در مورد تکوین جز این نمی تواند باشد، که علل و اسبابی میان خدا و مسببها واسطه شده، و امور آنها را تدبیر و وجود و بقاء آنها را تنظیم کنند، و این همان شفاعت تکوینی است.

شفاعت تکوینی که معلوم است از تمامی اسباب کونی سر می زند، و همه اسباب نزد خدا شفیع هستند، چون میان خدا و مسبب خود واسطه اند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۲۴۲.

انواع شفاعت: (۱۲۳)

۲ - شفاعت تشریحی

آیات زیر با این شفاعت، یعنی شفاعت در مرحله تشریح منطبقند:

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (۱۰۹ / طه)

«وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» (۲۳ / سبأ)

«لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى» (۲۶ / نجم)

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (۲۸ / انبیاء)

(۱۲۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«وَلَا يَفْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۸۶ / زخرف)

شفاعت تشریحی و مربوط به احکام (که معلوم است اگر واقع شود، در دائره تکلیف و مجازات واقع می شود)، نیز دو قسم است، یکی شفاعتی که در دنیا اثر بگذارد، و باعث آمرزش خدا، و یا قرب به درگاه او گردد. دیگری که مربوط است به ثواب و عقاب، از این قسم دوم بعضی در تمامی گناهان از شرک گرفته تا پائین تر از آن اثر می گذارد، مانند شفاعت و وساطت توبه و ایمان البته توبه و ایمان در دنیا و قبل از قیامت.

و بعضی دیگر در عذاب بعضی از گناهان اثر دارد، مانند عمل صالح که واسطه می شود در محو شدن گناهان، و اما آن شفاعتی که مورد نزاع و اختلاف است، یعنی

انواع شفاعت: (۱۲۵)

شفاعت انبیاء علیهم السلام و غیر ایشان در روز قیامت، برای برداشتن عذاب از کسیکه حساب قیامت، او را مستحق آن کرده، این شفاعت مربوط است به اهل گناهان کبیره، از اشخاصی که متدین به دین حق هستند، و خدا هم دین آنانرا پسندیده است. (۱)

شفاعت کنندگان کیستند؟

آیات فوق الذکر، شافع بودن را برای عده‌ای از بندگان خدا از قبیل ملائکه و بعضی از مردم، اثبات می کند، البته به شرط اذن و به قید ارتضاء، و این خودش تملیک شفاعت

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۲۴۲.

(۱۲۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

است، یعنی با همین کلامش دارد شفاعت را به بعضی از بندگانش تملیک می‌کند و می‌تواند بکند، چون - لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْأَمْرُ! پس این بندگان که خدا مقام شفاعت را به آنان داده، می‌توانند به رحمت و عفو و مغفرت خدا، و سایر صفات علیای او تمسک نموده، بنده‌ای از بندگان خدا را که گناه گرفتارش کرده، مشمول آن صفات خدا قرار دهند، و در نتیجه بلائی عقوبت را که شامل او شده، از او برگردانند، و در این صورت دیگر از مورد حکم عقوبت بیرون گشته، دیگر مصداق آن حکم نیست، چون تأثیر شفاعت از باب حکومت است، نه از باب تضاد و تعارض، و این مطلب با گفتار خود خدای تعالی منطبق است که می‌فرماید:

«فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»،

شفاعت کنندگان کیستند؟ (۱۲۷)

«خدا گناهان ایشان را مبدل به حسنه می‌کند!» (۷۰ / فرقان)

«أَنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفِرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»،

«اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان صغیره شما را محو می‌کنیم.»

(۳۱ / نساء)

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»،

«خدا این گناه را نمی‌آمرزد که به وی شرک بورزند، و گناهان پائین‌تر از آنرا از هر کس بخواهد می‌آمرزد.» (۴۸ / نساء)

بله، این هم هست، که او هر چه را بکند به خاطر مصلحتی می‌کند که اقتضای آنرا داشته باشد، و به خاطر علتی انجام می‌دهد، که بین او و عملش واسطه است، وقتی چنین است، چه مانعی دارد که یکی از آن مصلحت‌ها و یکی از آن علت‌ها شفاعت شافعانی (۱۲۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

چون انبیاء علیهم السلام و اولیاء و بندگان مقرب او باشد، هیچ مانعی به ذهن نمی‌رسد، و هیچ جزاف و ظلمی هم لازم نمی‌آید. از اینجا روشن شد که معنای شافعیت - بر حسب حقیقت در حق خدای تعالی نیز صادق است، چون هر یک از صفات او واسطه بین او و بین خلق او، در افاضه جود، و بذل وجود هستند، پس در حقیقت شفیع علی‌الاطلاق او است، همچنان که خودش به صراحت فرموده:

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»، «بگو شفاعت همه‌اش از خداست!» (۴۴ / زمر)

«مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ»،

«بگو شما به غیر خدا سرپرست و شفیع ندارید!» (۴ / سجده)

شفاعت کنندگان کیستند؟ (۱۲۹)

«لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ»،

«ایشان بجز خدا شفیع و سرپرستی ندارند.» (۵۱ / انعام)

و غیر خدای تعالی هر کس شفیع شود، و دارای این مقام بگردد، به اذن او، و به تملیک او شده است. البته این نیز هست، که در درگاه خدا تا حدودی شفاعت به کار هست، و اشخاصی از گناه کاران را شفاعت می‌کنند، و اینکه گفتم - تا حدودی برای این بود که خاطر نشان سازیم شفاعت تا آن حدی که محذوری ناشایسته به ساحت کبریائی خدائیش نیآورد، ثابت است و ممکن است این معنا را به بیانی روشن‌تر تقریب کرده گفت:

ثواب و پاداش دادن به نیکوکار حقیقتی است که عقل آنرا صحیح دانسته و حق بنده

(۱۳۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

نیکوکار می‌داند، حقی که به گردن مولا ثابت شده همچنانکه عقاب و امساک کردن از رحمت به بنده مجرم را حقی برای مولی می‌داند، اما میان دو حق از نظر عقل فرقی هست و آن این است که عقل ابطال حق غیر را صحیح نمی‌داند چون ظلم است و اما ابطال حق خویش و صرف نظر کردن از آنرا قبیح نمی‌شمارد و بنابراین عقل جائز می‌داند که مولائی به خاطر شفاعت شیعی از عقاب بنده‌اش و یا امساک رحمت به او که حق خود مولا است، صرف نظر کند، و حقیقت شفاعت هم همین است. (۱)

شفاعت شدگان (اصحاب یمین)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۲۴۲.

شفاعت شدگان (اصحاب یمین) (۱۳۱)

تعیین اشخاصی که درباره‌شان شفاعت می‌شود، آنطور که باید با تربیت دینی سازگاری ندارد، و تربیت دینی اقتضاء می‌کند که آنرا به طور مبهم بیان کنند، همچنانکه قرآن کریم نیز آنرا مبهم گذاشته و می‌فرماید:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ، إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ، فِي جَنّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ، وَ كُنَّا نَحْوُ مَعَ الْخَائِضِينَ، وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى آتَيْنَا الْيَقِينَ، فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشّٰفِعِينَ،»

«هر کسی گروهان کرده خویش است، مگر اصحاب یمین، که در بهشت‌ها قرار دارند، و از یکدیگر سراغ مجرمین را گرفته و می‌پرسند: چرا دوزخی شدید؟ می‌گویند: ما از نماز گزاران نبودیم، و به مسکینان طعام نمی‌خوراندیم، و همیشه با

(۱۳۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

جستجوگران در جستجو بودیم، و روز قیامت را تکذیب می‌کردیم، تا وقتی که یقین بر ایمان حاصل شد، در آن هنگام است که دیگر شفاعت شافعان سودی برای آنان ندارد.» (۳۹ / تا ۴۸ مدثر)

در این آیه می‌فرماید:

در روز قیامت هر کسی مرهون گناہانی است که کرده است، و به خاطر خطیائی که از پیش مرتکب شده، بازداشت می‌شود، مگر اصحاب یمین، که از این گرو آزاد شده‌اند، و در بهشت مستقر گشته‌اند، آنگاه می‌فرماید: این طائفه در عین این که در بهشتند، مجرمین را که در آن حال در گرو اعمال خویشند، می‌بینند، و از ایشان در آن هنگام که در دوزخند می‌پرسند، و ایشان به آن علت‌ها که ایشانرا دوزخی کرده اشاره

شفاعت شدگان (اصحاب یمین) (۱۳۳)

می‌کنند، و چند صفت از آنرا می‌شمارند، آنگاه از این بیان این نتیجه را می‌گیرد که شفاعت شافعان به درد آنان نخورد.

و مقتضای این بیان این است که اصحاب یمین دارای آن صفات نباشند یعنی آن صفاتی که در دوزخیان مانع شمول شفاعت به آنها شد، نداشته باشند، و وقتی آن موانع در کارشان نبود، قهرا شفاعت شامل حالشان می‌شود، و وقتی مانند آن دسته در گرو نباشند، لابد از گرو در آمده‌اند، و دیگر مرهون گناہان و جرائم نیستند، پس معلوم می‌شود: که بهشتیان نیز گناه داشته‌اند، چیزیکه هست شفاعت شافعان ایشان را از رهن گناہان آزاد کرده است. آری در آیات قرآنی اصحاب یمین را به کسانی تفسیر کرده که اوصاف نامبرده در دوزخیان را ندارند.

اهل دوزخ به خاطر داشتن چهار صفت: یعنی ترک نماز برای خدا، و ترک انفاق

(۱۳۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

در راه خدا، و فرورفتگی در بازیچه دنیا، و تکذیب روز حساب دوزخی شده‌اند.

و این چهار صفت اموری هستند که ارکان دین را منهدم می‌سازند، و بر عکس داشتن ضد آن صفات، دین خدا را پیاپی دارد. و لازمه این صفت توجه به سوی خدا است به عبودیت، و سعی در رفع حوائج جامعه که به عبارتی دیگر می‌توان از اولی به نماز تعبیر کرد، و از دوم به انفاق در راه خدا، پس قوام دین از دو جهت علم و عمل به این چهار صفت است، و این چهار صفت بقیه ارکان دین را هم در پی دارد. چون مثلاً کسی که یکتاپرست نیست، و یا نبوت را منکر است، ممکن نیست دارای این چهار صفت بشود!

پس اصحاب یمین عبارت شدند از کسانی که از شفاعت بهره‌مند می‌شوند، کسانی که از نظر دین و اعتقادات مرضی خدا هستند، حال چه اینکه اعمالشان

شفاعت شدگان (اصحاب یمین) (۱۳۵)

مرضی بوده باشد، و اصلاً محتاج به شفاعت در قیامت نباشند، و چه اینکه اینطور نباشند، در هر صورت، آن کسانی که از شفاعت شدن منظور هستند اینها نیستند.

پس معلوم شد که شفاعت وسیله نجات گناه کاران اصحاب یمین است، همچنان که قرآن کریم هم فرموده:

«ان تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»

«اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان دیگرتان را جبران می‌کنیم!»

(۳۱ / نساء)

و بطور مسلم منظور از این آیه این است که گناهان صغیره را خدا می‌آمرزد، و احتیاجی به شفاعت ندارد، پس مورد شفاعت، آن عده از اصحاب یمینند که

(۱۳۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

گناهانی کبیره از آنان تا روز قیامت باقی مانده، و بوسیله توبه و یا اعمال حسنه دیگر از بین نرفته است!

پس معلوم می‌شود شفاعت، مربوط به اهل کبائر از اصحاب یمین است، همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

«تنها شفاعتم مربوط به اهل کبائر از اتمم است،

و اما نیکوکاران هیچ ناراحتی در پیش ندارند!»

مطلب دیگری که تذکرش لازم است، این است که خدای تعالی در یکجا از کلام عزیزش شفاعت را برای کسیکه خودش

راضی باشد اثبات کرده، و این ارتضاء را به هیچ قیدی مقید نکرده، و معین ننموده آن اشخاص چه اعمالی

شفاعت شدگان (اصحاب یمین) (۱۳۷)

دارند، و نشانه‌هاشان چیست؟ همچنانکه همین مبهم گوئی را در جای دیگر کرده، و فرموده: مگر کسی که رحمان اجازه‌اش داده

باشد، و سخنش پسندیده باشد، که در این آیه نیز معین نکرده، این گونه اشخاص چه کسانی؟ از اینجا می‌فهمیم مقصود از

پسندیدن آنان پسندیدن دین آنان است، نه اعمالشان، و خلاصه اهل شفاعت کسانیند که خدا دین آنانرا پسندیده باشد، و

کاری به اعمالشان ندارد. (۱)

مجرمین در قیامت چه کسانی‌اند؟

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۲۵۶.

(۱۳۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

از سوی دیگر در جای دیگر فرموده:

«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا، وَنَسِوْقَ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا، لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»

«روزی که پرهیزکاران را برای مهمانی و خوان رحمت خود محشور می‌کنیم و مجرمین را برای ریختن به جهنم بدان سو سوق می‌دهیم آنان مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که قبلاً از خدای رحمان عهدهی گرفته باشد.» (۸۷ / مریم)

کلمه شفاعت در این آیه، یعنی شفاعت شدن، و معلوم است که تمامی مجرمین کافر نیستند، که دوزخی شدنشان حتمی باشد، به دلیل اینکه فرمود:

«أَنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا، فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ، لَا يَمُوتُ فِيهَا، وَلَا يَحْيَى، وَمَنْ

مجرمین در قیامت چه کسانی اند؟ (۱۳۹)

يَأْتِيَهُ مُؤْمِنًا قَدْ عَمَلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى»

«بدرستی وضع چنین است که هر کس با حال مجرمیت نزد پروردگارش آید، آتش جهنم دارد، که نه در آن می‌میرد، و نه زنده می‌شود، و هر کس که با حالت ایمان بیاید، و عمل صالح هم کرده باشد، چنین کسانی درجات والائی دارند!» (۷۵ / طه)

از این آیه بر می‌آید که هر کس مؤمن باشد، ولی عمل صالح نکرده باشد، باز مجرم است، پس مجرمین دو طائفه‌اند: یکی آنانکه نه ایمان آورده، و نه عمل صالح کرده‌اند، و دوم کسانی که ایمان آورده‌اند، ولی عمل صالح نکرده‌اند، پس یک طائفه از مجرمین مردمانند که بر دین حق بوده‌اند، ولی عمل صالح نکرده‌اند، و این همان

(۱۴۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

کسی است که جمله: «إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»، درباره‌اش تطبیق می‌کند. چون این کسی که عهد خدا را دارد، آن عهدهی که آیه:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَأَنْ اعْبُدُونِي، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ!»

«مگر با شما ای بنی آدم عهد نکردم که شیطان را نپرستید؟ که او دشمن آشکار شما است، و اینکه مرا پرستید، که این صراط مستقیم است؟» (۶۱ / یس)

از آن خبر می‌دهد.

پس این طائفه که گفتیم ایمان داشته‌اند، ولی عمل صالح نکرده‌اند، آنهاست که عهدهی از

مجرمین در قیامت چه کسانی اند؟ (۱۴۱)

خدا گرفته بودند و به خاطر اعمال بدشان داخل جهنم می‌شوند، ولی به خاطر داشتن عهد، مشمول شفاعت شده، از آتش نجات می‌یابند.

آیه شریفه:

«وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا»

«گفتند آتش دوزخ جز چند روزی بما نمی‌رسد، بگو مگر شما از خدا عهد گرفته بودید؟» (۸۰ / بقره)

نیز به این حقیقت اشاره دارد، و بنابراین، این آیات نیز به همان آیات قبل برگشت می‌کند، و بر روی هم آنها دلالت دارد بر اینکه مورد شفاعت، یعنی کسانی که در قیامت

(۱۴۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

برایشان شفاعت می‌شود، عبارتند از گنه‌کاران دین‌دار، و متدینین به دین حق ولی گنه‌کار، اینهاست که خدا دینشان را پسندیده است. (۱)

زمان و مکان شفاعت

۱ - شفاعت در دنیا

شفیع و واسطه میان خدا و بنده در زندگی دنیا چند قسم است:

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۲۵۹.

زمان و مکان شفاعت (۱۴۳)

اول - شفاعت توبه در دنیا

توبه از گناه، خود از شفیعان است، چون باعث آمرزش گناهان است:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ»

«بگو! ای بندگانم، که بر نفس خود زیاده‌روی روا داشتید، از رحمت خدا مأیوس نشوید، که خدا همه گناهان را می‌آمرزد،

چون او آمرزگار رحیم است، و به سوی پروردگارتان توبه ببرید!» (۵۴ / زمر)

که عمومیت این آیه، حتی شرک را هم شامل می‌شود، که توبه شرک را هم از بین می‌برد.

دوم - شفاعت ایمان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

(۱۴۴) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

ایمان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از شفیعان است، که درباره‌اش فرموده:

«أَمِنُوا بِرَسُولِهِ ... يَغْفِرُ لَكُمْ»

«به رسول او ایمان بیاورید... گناهانتان را بیامرزد.» (۲۸ / حدید)

سوم - شفاعت عمل صالح در دنیا

یکی دیگر از شافعان، عمل صالح است که درباره‌اش فرموده:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»

«خدا کسانی را که ایمان آورده، و اعمال صالح کردند، وعده داده که مغفرت و اجر عظیم دارند.» (۹ / مائده)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ، وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»

زمان و مکان شفاعت (۱۴۵)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید - و بدین وسیله - وسیله‌ای به درگاهش بدست آورید!» (۳۵ / مائده)

چهارم - شفاعت قرآن کریم در دنیا

یکی دیگر از شافعان، قرآن کریم است، که خودش در این باره فرموده:

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

«خداوند به وسیله قرآن کسانی را که در پی خوشنودی اویند هدایت می‌کند، سوی راه‌های سلامت و به اذن خودش ایشان را از

ظلمت‌ها به سوی نور خارج می‌سازد، و نیز آنها را به سوی صراط مستقیم راه می‌نماید.» (۱۶ / مائده)

پنجم - شفاعت متعلقات عمل صالح در دنیا

(۱۴۶) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

یکی دیگر از شافعان، هر آن چیزی است که با عمل صالح ارتباطی دارد، مانند: مسجدها، امکنه شریفه و متبرکه، ایام شریفه،

انبیاء و رسولان خدا علیهم السلام ، که برای امت خود طلب مغفرت می کنند، همچنانکه درباره انبیاء علیهم السلام فرموده:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعَفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»

«و اگر ایشان بعد از آنکه به خود ستم کردند، آمدند نزد تو، و آمرزش خدا را خواستند، و رسول هم برایشان طلب مغفرت کرد، خواهند دید که خدا توبه پذیر رحیم است.» (۶۴ / نساء)

ششم - شفاعت ملائکه در دنیا

زمان و مکان شفاعت (۱۴۷)

یکی دیگر از شافعان ملائکه است، که برای مؤمنین طلب مغفرت می کنند، همچنان که فرمود:

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»

«آن فرشتگان که عرش را حمل می کنند، و اطرافیان آن، پروردگار خود را به حمد تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای همه آن کسانی که ایمان آورده اند، طلب مغفرت می کنند.» (۷/ مؤمن)

«وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»

«و ملائکه با حمد پروردگار خود، او را تسبیح می گویند، و برای هر کس که در

(۱۴۸) ابديت، شفاعت، لقاء الله

زمین است طلب مغفرت می کنند، آگاه باشید که خداست که آمرزگار رحیم است.» (۵ / شوری)

هفتم - شفاعت مؤمنان در دنیا

یکی دیگر از شافعان خود مؤمنینند، که برای خود، و برای برادران ایمانی خود، استغفار می کنند و خدای تعالی از ایشان حکایت کرده که می گویند:

«وَاعْفُ عَنَّا، وَاعْفِرْ لَنَا، وَارْحَمْنَا، أَنْتَ مَوْلَانَا»

«و بر ما ببخشای، و ما را بیامرز و به ما رحم کن، که تویی سرپرست ما!» (۲۸۶ / بقره)

زمان و مکان شفاعت (۱۴۹)

۲ - شفاعت در آخرت

قسم دوم شفيعی است که در روز قیامت شفاعت می کند، شفاعت به آن معنائی که شناختی، حال بینیم این شفيعان چه کسانی هستند؟

۱ - شفاعت انبیاء علیهم السلام در آخرت

یک طائفه از اینان انبیاء علیهم السلامند:

دو آیه شریفه زیر، علاوه بر اینکه دلالت می کنند بر شفاعت انبیاء علیهم السلام ، دلالت بر شفاعت ملائکه نیز دارند، چون در این دو آیه گفتگو از فرزند خدا بود، که مشرکین ملائکه را دختران خدا می پنداشتند و یهود و نصاری مسیح و عزیر را پسر خدا

(۱۵۰) ابديت، شفاعت، لقاء الله

می پنداشتند:

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، سُبْحَانَهُ، بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ... وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى»

«مشرکین می گفتند: خدا فرزند گرفته منزله است خدا، بلکه فرشتگان بندگان مقرب خداوند ... و شفاعت نمی کنند مگر برای کسیکه خدا بپسندد.» (۲۸ / انبیاء)

که یکی از آنان عیسی بن مریم علیه السلام است، که در روز قیامت شفاعت می کند. و نیز می فرماید:

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

«آن کسانی که مشرکین بجای خدا می خوانند، مالک شفاعت نیستند، تنها کسانی
زمان و مکان شفاعت (۱۵۱)

مالک شفاعتند که به حق شهادت می دهند و خود دانای حقند.» (۸۶ / زخرف)

۲ - شفاعت ملائکه در آخرت

دسته‌ای دیگر از شفیعان روز قیامت ملائکه هستند:

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ، لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا، إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى»

«و چه بسیار فرشتگان که در آسمانهایند و شفاعتشان هیچ سودی ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر که بخواهد اذن دهد.» (۲۶ / نجم)

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ، إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، وَ مَا خَلْفَهُمْ»

(۱۵۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«امروز شفاعت سودی نمی بخشد، مگر از کسی که رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او را پسندیده باشد، خدا به آنچه را

که پیش روی ایشانست، و آنچه را از پشت سر فرستاده‌اند، می داند.» (۱۱۰ / طه)

۳ - شفاعت شاهدان، و مؤمنین در قیامت

طائفه دیگر از شفیعان در قیامت شهدا هستند، که آیه:

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۸۶ / زخرف)

دلالیت بر آن دارد، چون این طائفه نیز به حق شهادت دادند، پس هر شهیدی شفیعی است که مالک شهادت است، چیزی که هست

این شهادت مربوط به اعمال است، نه

زمان و مکان شفاعت (۱۵۳)

شهادت به معنای کشته شدن در میدان جنگ، از اینجا روشن می شود: که مؤمنین نیز از شفیعان روز قیامتند، برای اینکه خدای تعالی

خبر داده، که مؤمنین نیز در روز قیامت ملحق به شهداء می شوند، و فرموده:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ»

«و کسانی که به خدا و رسولش ایمان آوردند، ایشان همان صدیقین و شهداء نزد پروردگارشانند!» (۱۹ / حدید) (۱)

شفاعت به چه چیز تعلق می گیرد؟

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۲۶۰.

(۱۵۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

خواننده عزیز توجه فرمود، که شفاعت دو قسم بود، یکی تکوینی، که عبارتست از تأثیر هر سبب تکوینی در عالم اسباب، و یکی

تشریحی، که مربوط است به ثواب و عقاب.

از این قسم دوم بعضی در تمامی گناهان از شرک گرفته تا پائین تر از آن اثر می گذارد، مانند شفاعت و وساطت توبه

و ایمان، البته توبه و ایمان در دنیا و قبل از قیامت!

و بعضی دیگر در عذاب بعضی از گناهان اثر دارد، مانند عمل صالح که واسطه می شود در محو شدن گناهان، و اما آن شفاعتی که

مورد نزاع و اختلافست، یعنی شفاعت انبیاء علیهم السلام و غیر ایشان در روز قیامت، برای برداشتن عذاب از کسیکه حساب قیامت،

او را مستحق آن کرده، قبلاً در بحث (شفاعت شدگان) گفتیم: که این شفاعت مربوط است به اهل گناهان کبیره، از اشخاصی که

متدین به دین حق هستند، و خدا هم

شفاعت به چه چیز تعلق می‌گیرد؟ (۱۵۵)

دین آنان را پسندیده است. (۱)

شفاعت چه وقت فائده می‌بخشد؟

منظور ما از این شفاعت، باز همان شفاعت مورد نزاع است، شفاعتی که گفتیم: عذاب روز قیامت را از گناه کاران بر می‌دارد، اما

پاسخ از این سؤال، این است که آیه شریفه:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ، إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ، فِي جَنّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟» (۳۸ تا ۴۲ / مدثر)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۲۶۳.

(۱۵۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

دلالت دارد بر اینکه شفاعت به چه کسانی می‌رسد، و چه کسانی از آن محرومند، چیزی که هست بیش از این هم دلالت ندارد، که شفاعت تنها در فک رهن، و آزادی از دوزخ، و یا خلود در دوزخ مؤثر است، و اما در ناراحتی‌های قبل از حساب، از هول و فرع قیامت، و ناگواری‌های آن هیچ دلالتی نیست بر این که شفاعت در آنها هم مؤثر باشد، بلکه می‌توان گفت: که آیه دلالت دارد بر اینکه شفاعت تنها در عذاب دوزخ مؤثر است، و در ناگواری‌های قبل از آن مؤثر نیست.

این نکته را هم باید دانست که از آیات نامبرده در سوره مدثر می‌توان استفاده کرد که سؤال و جوابی که در آن شده مربوط است به بعد از فصل قضا، و رسیدگی به حسابها، بعد از آنکه اهل بهشت جای خود را در بهشت گرفته، و اهل دوزخ هم در دوزخ قرار گرفته‌اند، و در چنین هنگامی شفاعت شامل جمعی از گناهکاران شده، و آنان را از آتش

شفاعت چه وقت فائده می‌بخشد؟ (۱۵۷)

نجات می‌دهد، برای اینکه کلمه «فِي جَنّاتٍ...» در این آیات آمده، و این کلمه استقرار در بهشت را می‌رساند.

و نیز جمله: «مَا سَلَكَكُمْ...» در آن هست، که از ماده سلوک و به معنای داخل کردن با نظم و با ردیف خاص، نظیر داخل کردن نخ در دانه‌های تسیح، که از کوچک‌ترها گرفته تا بزرگ و بزرگترها همه را نخ می‌کشند. پس در این تعبیر معنای استقرار هست.

و اما نشئه برزخ، و ادله‌ای که دلالت می‌کند بر حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، و ائمه‌علیه‌السلام در دم مرگ، و در هنگام سؤال قبر، و کمک کردن آن حضرت در شنائد، که در روایات ذیل آیه: «وَأَنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ...» (۱۵۹ / نساء) آمده، ربطی به شفاعت در درگاه خدا ندارد، بلکه از قبیل تصرف‌ها و حکومتی است که خدای تعالی به ایشان داده، تا به اذن او هر حکمی که خواستند برانند و هر تصرفی خواستند بکنند،

(۱۵۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

هم‌چنان که درباره آن فرموده:

«وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ، يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ، وَنَادُوا: أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، لَمْ يَدْخُلُوهَا، وَهُمْ يَطْمَعُونَ... وَنَادِيَا أَصْحَابَ الْأَعْرَافِ رِجَالًا- يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ، قَالُوا: مَا آغْنِي عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ، وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ، أَهْوَ الْأَآءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ: لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ، لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ، وَلَا آآ أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ»

«و بر اعراف (که جایگاهی میان بهشت و دوزخ است)، مردمی هستند که هر کسی را از سیمایش می‌شناسند، به اصحاب بهشت داد می‌زنند: که سلام بر شما، با اینکه خود تاکنون داخل بهشت نشده‌اند، ولی امید آنرا دارند... اصحاب اعراف مردمی را که هر یک

را با سیمایشان می‌شناسند، صدا می‌زنند و می‌گویند: دیدید که

شفاعت چه وقت فائده می‌بخشد؟ (۱۵۹)

نیروی شما از جهت کمیت و کیفیت به دردتان نخورد؟ آیا همین بهشتیان نیستند که شما سوگند می‌خوردید: هرگز مشمول رحمت خدا نمی‌شوند؟ دیدید که داخل بهشت می‌شوند، و شما اشتباه می‌کردید؟ آنگاه رو به بهشتیان کرده می‌گویند حال به بهشت درآئید، که نه ترسی بر شما باشد، و نه اندوهناک می‌شوید!

(۴۵ تا ۴۹ / اعراف)

و از این قبیل است آیه:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ، فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ،»

«روزی که هر قومی را به نام پیشواشان صدا می‌زنیم، پس هر کس کتابش به دست راستش داده شود...» (۷۱/اسری)

(۱۶۰) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

که از این آیه نیز برمی‌آید: امام واسطه در خواندن و دعوت است، و دادن کتاب از قبیل همان حکومتی است که گفتیم خدا به این طائفه داده است.

پس از بحثی که درباره شفاعت گذشت، این نتیجه بدست آمد: که شفاعت در آخرین موقف از مواقف قیامت بکار می‌رود، که یا گنهکار بوسیله شفاعت مشمول آمرزش گشته، اصلاً داخل آتش نمی‌شود، و یا آنکه بعد از داخل شدن در آتش، بوسیله شفاعت نجات می‌یابد، یعنی شفاعت باعث می‌شود که خدا به احترام شفیع، رحمت خود را گسترش می‌دهد. (۱)

۱- میزان ج: ۱، ص: ۲۶۳.

شفاعت چه وقت فائده می‌بخشد؟ (۱۶۱)

مقام و رضایت رسول الله در آخرت

«وَلَاخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى،»

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى،»

«و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است،»

«و پروردگارت به زودی عطای می‌کند که راضی شوی!» (۴ و ۵ / ضحی)

مفاد آیه قبلی موقف کرامت و عنایت الهی را برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اثبات می‌کرد، در این آیه می‌فرماید: تازه زندگی دنیای تو با آن کرامت و بزرگی که داری، و با آن عنایتی که خدای تعالی به تو دارد در برابر زندگی آخرت چیزی نیست، و زندگی آخرت تو از دنیایت بهتر است!

(۱۶۲) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى،» این آیه شریفه آیه قبل را تثبیت می‌کند و می‌فرماید: در زندگی آخرت خدای تعالی آنقدر به تو عطا می‌کند تا راضی شوی!

در این هم عطای خدا را مطلق آورده، و هم رضایت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را.

در روایات اسلامی در درالمنثور است که ابن منذر و ابن مردویه و ابو نعیم - در کتاب الحلیه - از طریق حرب بن شریح روایت کرده‌اند که گفت: من به ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین (امام باقر علیه‌السلام) گفتم: به نظر شما این شفاعتی که اهل عراق بر سر زبان‌ها دارند حق است؟ فرمود: آری به خدا سوگند عمویم محمد بن حنفیه از علی بن ابی طالب نقل کرد که رسول خدا

صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آنقدر از امتم شفاعت می‌کنم که خدای تعالی خطاب می‌کند:

- ای محمد آیا راضی شدی؟ عرضه می‌دارم:

مقام و رضایت رسول الله در آخرت (۱۶۳)

- بلی، پروردگارا راضی شدم!

آنگاه (امام باقر علیه‌السلام) رو به من - حرب ابن شریح - کرد و فرمود: شما به اهل عراق می‌گویید: از تمامی آیات قرآن آیه‌ای که بیش از همه امیدبخش است آیه زیر است که می‌فرماید:

«يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا،»

«ای بندگانم که بر خود ستم روا داشتید، از رحمت خدا مأیوس نشوید، که خدا همه گناهان را می‌آمرزد.» (۵۳ / زمر)

عرضه داشتم بله، ما اینطور معتقدیم. فرمود:

لیکن ما اهل بیت می‌گوییم از همه آیات در کتاب خدا امیدبخش‌تر آیه زیر است، که

(۱۶۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

راجع به شفاعت است:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ! (۵/ضحی) (۱)»

شفاعت در روایات اسلامی

۱ - در امالی شیخ صدوق از حضرت رضا، از آباء گرامش، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام، روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«کسی که به حوض من ایمان نداشته باشد، خداوند او را در حوض وارد نکند، و کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد، خداوند او را به شفاعتم

۱- المیزان ج: ۲۰، ص: ۵۲۳.

شفاعت در روایات اسلامی (۱۶۵)

ناائل نسازد، آنگاه فرمود: تنها شفاعت من مخصوص کسانی از امت من است، که مرتکب گناهان کبیره شده باشند، و اما نیکوکاران از ایشان هیچ گرفتاری پیدا نمی‌کنند! راوی می‌گوید: من به حضرت رضا عرضه داشتم: یابن رسول الله پس معنای این کلام خدای تعالی که می‌فرماید:

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ» (۲۸ / انبیاء) چیست؟ فرمود: «شفاعت نمی‌کنند مگر کسی را که خدا دینش را پسندیده باشد!»

۲ - در تفسیر عیاشی از سماعه بن مهران، از ابی ابراهیم، از حضرت کاظم علیه‌السلام روایت آورده که در ذیل آیه:

«عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»

(۱۶۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«امید آن داشته باش، که پروردگارت به مقام محمودت برساند!» (۷۹ / اسری)

فرمود: روز قیامت مردم همگی از شکم خاک بر می‌خیزند، و مقدار چهل سال می‌ایستند، و خدای تعالی آفتاب را دستور می‌دهد تا بر فرق سرهاشان آنچنان نزدیک شود که از شدت گرما عرق بریزند، و به زمین دستور می‌رسد که عرق آنان را در خود فرو نبرد، مردم به نزد آدم می‌روند، و از او می‌خواهد تا شفاعتشان کند، آدم مردم را به نوح دلالت می‌کند، و نوح ایشانرا به ابراهیم، و ابراهیم به موسی، و موسی به عیسی و عیسی به ایشانشان می‌گوید: بر شما باد به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، خاتم النبیین، پس محمد

صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: آری من آماده اینکارم، پس به راه می‌افتد، تا دم در بهشت می‌رسد، و دق‌الباب می‌کند، از درون بهشت می‌پرسند: که هستی؟ و خدا داناتر است، پس محمد می‌گوید: من محمدم! از درون خطاب شفاعت در روایات اسلامی (۱۶۷)

می‌رسد: در را به رویش باز کنید، چون در به رویش گشوده می‌شود، به سوی پروردگار خود روی می‌آورد، درحالی‌که سر به سجده نهاده باشد، و سر از سجده بر نمی‌دارد تا اجازه سخن به وی دهند و بگویند حرف بزن و درخواست کن! که هرچه بخواهی داده خواهی شد و هر که را شفاعت کنی پذیرفته خواهد شد.

پس سر از سجده بر می‌دارد، دوباره رو به سوی پروردگارش نموده، از عظمت او به سجده می‌افتد، این بار هم همان خطابها به وی می‌شود، سر از سجده بر می‌دارد، و آنقدر شفاعت می‌کند، که دامنه شفاعتش حتی به درون دوزخ رسیده. شامل حال کسانی که به آتش سوخته‌اند، نیز می‌شود. پس در روز قیامت در تمامی مردم از همه امتهای، هیچ کس آبروی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را ندارد، این است آن مقامی که آیه شریفه «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (۷۹ / اسری) بدان اشاره دارد. (۱۶۸) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

مؤلف: این معنا در روایاتی بسیار زیاد از سنی و شیعه وارد شده است، و دلالت دارد بر اینکه مقام محمود در آیه شریفه همان مقام شفاعت است، البته منافات هم ندارد که غیر آنجناب، یعنی سایر انبیاء علیهم‌السلام و غیر انبیاء هم بتوانند شفاعت کنند، چون ممکن است شفاعت آنان فرع شفاعت آنجناب باشد، و فتح باب شفاعت به دست آنجناب بشود.

۳- در تفسیر عیاشی نیز از یکی از دو امام باقر و صادق علیه‌السلام روایت آمده که در تفسیر آیه «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (۷۹ / اسری) فرمود: این مقام شفاعت است.

۴- باز در تفسیر عیاشی از عبید بن زراره روایت آمده، که گفت: شخصی از شفاعت در روایات اسلامی (۱۶۹)

امام صادق علیه‌السلام پرسید:

آیا مؤمن هم شفاعت دارد؟ فرمود: بله، فردی از حاضران پرسید: آیا مؤمن هم به شفاعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن روز محتاج می‌شود؟ فرمود: بله، برای اینکه مؤمنین هم خطایا و گناهانی دارند، و هیچ احدی نیست مگر آنکه محتاج شفاعت آنجناب می‌شود.

راوی می‌گوید: مردی از این گفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید که فرمود: من سید و آقای همه فرزندان آدمم، و در عین حال افتخار نمی‌کنم!

حضرت فرمود: بله صحیح است، آنجناب حلقه در بهشت را می‌گیرد، و بازش می‌کند، و سپس به سجده می‌افتد، خدای تعالی می‌فرماید: سر بلند کن، و شفاعت نما، که شفاعت پذیرفته است، و هرچه می‌خواهی بطلب که به تو داده می‌شود، پس سر بلند می‌کند و دوباره به سجده می‌افتد باز خدای تعالی می‌فرماید: سر بلند کن و شفاعت نما که شفاعت پذیرفته

(۱۷۰) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

است و درخواست نما که درخواست برآورده است. پس آنجناب سر بر می‌دارد و شفاعت می‌نماید، و شفاعتش پذیرفته می‌شود و درخواست می‌کند، و به او هر چه خواسته می‌دهند.

۵- در تفسیر فرات، از محمد بن قاسم بن عبید با ذکر یک یک راویان، از بشر بن شریح بصری روایت آورده که گفت: من به محمد بن علی علیه‌السلام عرضه داشتم: کدامیک از آیات قرآن امیدوارکننده‌تر است؟ فرمود: قوم تو در آن باره چه می‌گویند؟ عرضه داشتم: می‌گویند آیه:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ»

«بگو ای کسانی که در حق خود زیاده‌روی و ستم کردید، از رحمت خدا نومید مشوید!» (۵۳ / زمر)

شفاعت در روایات اسلامی (۱۷۱)

فرمود: و لکن ما اهل بیت این را نمی‌گوئیم، پرسیدم: پس شما کدام آیه را امیدوار کننده‌تر می‌دانید؟ فرمود آیه:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ!» (۵ / ضحی)

«به خدا سوگند شفاعت! به خدا سوگند شفاعت! به خدا سوگند شفاعت!»

مؤلف: اما اینکه آیه: «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا...» (۷۹ / اسری) مربوط به مقام شفاعت باشد، چه بسا هم لفظ آیه با آن مساعد باشد و هم روایات بسیار زیادی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده، که فرمود: مقام محمود مقام شفاعت است، و اما این که گفتیم لفظ آیه با آن مساعد است، از این جهت است که جمله «أَنْ يَبْعَثَكَ...» دلالت می‌کند بر اینکه مقام نامبرده مقامی است که در آن روز به آن جناب می‌دهند. و چون کلمه

(۱۷۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«محمود» در آیه مطلق است شامل همه حمدها می‌شود، چون مقید به حمد خاصی نشده، این خود دلالت می‌کند بر این که همه مردم او را می‌ستایند، چه اولین و چه آخرین!

و از سوی دیگر از آنجا که حمد عبارتست از ثنای جمیل در مقابل رفتار جمیل اختیاری، پس به ما می‌فهماند که در آن روز از آن جناب به تمامی اولین و آخرین، رفتاری صادر می‌شود، که از آن بهره‌مند می‌گردند، و او را می‌ستایند.

و به همین جهت در روایت عبید بن زراره، که قبلاً گذشت، فرمود: هیچ احدی نیست مگر آنکه محتاج به شفاعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شود.

و اما اینکه آیه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» امیدوار کننده‌ترین آیه قرآن باشد، و حتی از آیه: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، لَا تَقْنَطُوا...» هم امیدوار کننده‌تر باشد، علتش این است که نهی از نومی‌دی در آیه دوم، نهی است که هر چند در قرآن شریف

شفاعت در روایات اسلامی (۱۷۳)

مکرر آمده، مثلاً از ابراهیم علیه‌السلام حکایت کرده که گفت:

«وَمَنْ يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ»

«از رحمت خدا نومید نمی‌شوند، مگر مردم گمراه»، (۵۶ / حجر)

و از یعقوب علیه‌السلام حکایت کرده که گفت:

«إِنَّهُ لَا يَنَاسَ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ»

«به‌درستی که از رحمت خدا مأیوس نمی‌شوند مگر مردم کافر». (۸۷ / یوسف)

و لکن در هر دو مورد این نهی ناظر به نومی‌دی از رحمت تکوینی است، همچنانکه مورد دو آیه بدان شهادت می‌دهد:

(۱۷۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

و اما آیه «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، وَ آيْتُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ...» هر چند که نهی از نومی‌دی از رحمت تشریحی خداست، به قرینه جمله «أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» که به روشنی می‌فهماند قنوط و نومی‌دی در آیه راجع به رحمت تشریحی، و از جهت معصیت است، و به همین جهت خدای سبحان وعده آمرزش گناهان را به‌طور عموم، و بدون استثناء آورد.

و لکن دنبال آیه، عبارت «... وَأَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ!» و جملات بعدی را آورده که به توبه و اسلام و عمل به پیروی امر می‌کند، و می‌فهماند که منظور آیه این است که بنده‌ای که به خود ستم کرده، نباید از رحمت خدا نومید شود، مادام که می‌تواند توبه کند، و اسلام آورد و عمل صالح کند و از این راه‌های نجات استفاده کند.

شفاعت در روایات اسلامی (۱۷۵)

پس در آیه نامبرده رحمت خدا مقید به قیود نامبرده شد، و مردم را امر می‌کند که به این رحمت مقید خدا، دست بیاویزند، و خود را نجات دهند، و معلوم است که امید رحمت مقید مانند امید مطلق و عام نیست، و آن رحمتی که خدا به پیامبرش وعده داده، رحمت عمومی و مطلق است، چون آنجناب را «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱۰۷ / انبیاء) خوانده و این وعده مطلق را در آیه: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» (۵ / ضحی) به پیامبر گرامیش داده، تا او را دلخوش و شادمان کند.

توضیح اینکه آیه شریفه در مقام منت نهادن است، و در آن وعده‌ای است خاص به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، و در سراسر قرآن، خدای سبحان احدی از خلائق خود را هرگز چنین وعده‌ای نداده است. در این وعده اعطاء خود را به هیچ قیدی مقید نکرده، و وعده اعطائی است مطلق، البته وعده‌ای نظیر این به دسته‌ای از بندگان خود داده، که در بهشت به آنها

(۱۷۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

بدهد، و فرموده:

«لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ!»

«ایشان نزد پروردگار خود در بهشت هر چه بخواهند دارند!» (۲۲ / شوری)

و نیز فرموده:

«لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»

«ایشان در بهشت هر چه بخواهند دارند، و نزد ما بیش از آنهم هست!» (۳۵ / ق)

که می‌رساند آن دسته نامبرده در بهشت چیزهایی مافوق خواست خود دارند.

و معلوم است که مشیت و خواست به هر خیری و سعادت تعلق می‌گیرد، که به خاطر

شفاعت در روایات اسلامی (۱۷۷)

انسان خطور بکند، معلوم می‌شود در بهشت از خیر و سعادت چیزهایی هست که بر قلب هیچ بشری خطور نمی‌کند، همچنانکه فرمود:

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»

«هیچ کس نمی‌داند که چه چیزها که مایه خوشنودی آنان است، برایشان ذخیره کرده‌اند.» (۱۷ / سجده)

خوب، وقتی عطا‌های خدا به بندگان با ایمان و صالحش این باشد، که مافوق تصور و از اندازه و قدر بیرون باشد، معلوم است که

آنچه به رسولش در مقام امتنان عطاء می‌کند، وسیع‌تر و عظیم‌تر از اینها خواهد بود!

این وضع عطا‌ی خدای تعالی است، و اما ببینیم خوشنودی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه حد و

(۱۷۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

حدودی دارد، و این را می‌دانیم که این خوشنودی غیر رضا به قضا و قسمت خداست، که در حقیقت برابر با امر خداست، چون خدا

مالک و غنی علی‌الاطلاق است، و عبد جز فقر و حاجت چیزی ندارد، و لذا باید به آنچه پروردگارش عطا می‌کند راضی باشد، چه

کم و چه زیاد، و نیز باید به آن قضائی که خدا درباره‌اش می‌راند، خوشنود و راضی باشد، چه خوب و چه بد، و وقتی وظیفه هر

عبدی این بود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به این وظیفه داناتر، و عامل‌تر از هر کس دیگر است، او نمی‌خواهد مگر آنچه را که

خدا در حقش بخواهد.

پس رضا در آیه: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» این رضا نیست، چون گفتیم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از خدا راضی است چه عطا بکند، و چه نکند، و در آیه مورد بحث رضایت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقابل اعطاء خدا قرار گرفته، و این معنا را می‌رساند: که خدا

شفاعت در روایات اسلامی (۱۷۹)

اینقدر به تو می‌دهد تا راضی شوی، پس معلوم است این رضا غیر آن است، نظیر این است که به فقیری بگوئی، من آنقدر به تو مال می‌دهم، تا بی‌نیاز شوی، و یا به گرسنه‌ای بگوئی: آنقدر طعام می‌دهم تا سیر شوی، که در این گونه موارد رضایت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و بی‌نیاز کردن فقیر و طعام به گرسنه به هیچ حد و اندازه‌ای مقید نشده است.

همچنانکه می‌بینیم نظیر چنین اعطای بی‌حدی را خداوند به طائفه‌ای از بندگانش وعده داده و فرموده:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا، وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَرَضُوا عَنْهُ، ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»

«کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح کردند، بهترین خلق خداوند، پاداششان نزد

(۱۸۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

پروردگارشان عبارتست از بهشت‌های عدن، که نهرها از دامنه آنها روانست، و ایشان به طور ابد در آن جاویدانند، خدا از ایشان راضی است، و ایشان هم از خدا راضی می‌شوند، این پاداشها برای کسی است که از پروردگارش در خشیت باشد.» (۷ و ۸ / بینه)

که این وعده نیز از آنجا که در مقام امتنان است و وعده‌ای است خصوصی، لذا باید امری باشد مافوق آنچه که مؤمنین به طور عموم وعده داده شده‌اند و باید از آن وسیع‌تر و خلاصه بی‌حساب باشد.

از سوی دیگر می‌بینیم: که خدای تعالی درباره رسول گرامیش فرمود:

«بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»

شفاعت در روایات اسلامی (۱۸۱)

«به مؤمنین رؤف و رحیم است.» (۱۲۸/توبه)

و در این کلام خود رؤف و رحمت آنجناب را تصدیق فرموده با این حال چطور این رسول رؤف و رحیم راضی می‌شود که خودش در بهشت به نعمت‌های آنجا متنعم باشد و در باغهای بهشت با خیال آسوده قدم بزند، در حالیکه جمعی از مؤمنین به دین او، و به نبوت او، و شیفتگان به فضائل و مناقب او، در درکات جهنم در غل و زنجیر باشند؟ و در زیر طبقاتی از آتش محبوس بمانند؟ با اینکه به ربوبیت خدا، و به رسالت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، و به حقانیت آنچه رسول آورده، معترف بوده‌اند، تنها جرمشان این بوده که جهالت برایشان چیره گشته، ملعبه شیطان شدند، و در نتیجه گناهای مرتکب گشتند، بدون اینکه عناد و استکباری کرده باشند.

(۱۸۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

و اگر یکی از ماها به عمر گذشته خود مراجعه کند، و ببیند: که در این مدت چه کمالات، و ترقیاتی را می‌توانست به دست آورد، ولی در به دست آوردن آنها کوتاهی کرده، آنوقت خود را به باد ملامت می‌گیرد، و به خود خشم نموده، یکی یکی کوتاهی‌گری‌ها را به رخ خود می‌کشد و به خود بد و بیراه می‌گوید، و ناگهان متوجه به جهالت و جنون جوانی خود می‌شود، که در آن هنگام چقدر نادان و بی‌تجربه بوده است؟ به محض آنکه به یاد آن دوران تاریک عمر می‌افتد، خشمش فرو می‌نشیند، و خودش به خود رحم می‌کند، و دلش برای خودش می‌سوزد، در حالی که این حس ترحم که در فطرت او است، یک و دیعه‌ای

است الهی، و قطره‌ایست از دریای بی‌کران رحمت پروردگار، با این که حس ترحم او ملک خود او نیست، بلکه عاریتی است، و علاوه قطره‌ایست در برابر رحمت خدا، مع ذلک خودش برای خودش ترحم می‌کند، آنوقت چطور ممکن است، که شفاعت در روایات اسلامی (۱۸۳)

دریای رحمت رب‌العالمین، در موقفی که او است و انسانی جاهل و ضعیف، به خروش نیاید؟ و چطور ممکن است مجلای اتم رحمت رب‌العالمین، یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به دستگیری او نشتابد، و او را که در زندگی دنیا و در حین مرگ که در مواقع خطرناک دیگر، وزر و وبال خطایای خود را چشیده، همچنان در شکنجه دوزخ بگذارد و او را نجات ندهد؟ ۶- در تفسیر قمی، در ذیل جمله:

«وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ، إِلَّا لِمَنْ أَدْنَىٰ لَهُ...» (۲۳ / سباء)

از ابی‌العباس تکبیر گو: روایت کرده که گفت غلامی آزاد شده یکی از همسران علی (۱۸۴) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

بن‌الحسین، که نامش ابوایمن بود، داخل بر امام ابی‌جعفر علیه‌السلام شد، و گفت: ای ابی‌جعفر! دل مردم را خوش می‌کنید، و می‌گوئید شفاعت محمد! شفاعت محمد! خلاصه بگذارید مردم به وظائف خود عمل کنند! ابوجعفر علیه‌السلام آنقدر ناراحت و خشمناک شد، که رنگش تیره گشت و سپس فرمود:

وای بر تو ای اباایمن، آیا عفتی که درباره شکم و شهوت ورزیدی (یعنی مقدس‌مآبیت) تو را به طغیان درآورده ولی متوجه باش که اگر فرع‌های قیامت را ببینی، آنوقت می‌فهمی که چقدر محتاج به شفاعت محمدی! وای بر تو مگر شفاعت جز برای گنهکارانی که مستوجب آتش شده‌اند تصور دارد؟ آنگاه اضافه کرد:

شفاعت در روایات اسلامی (۱۸۵)

هیچ احدی از اولین و آخرین نیست، مگر آنکه در روز قیامت محتاج شفاعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است و نیز اضافه کرد که: در روز قیامت یک شفاعت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در امتش دارد، و یک شفاعتی ما در شیعیانمان داریم، و یک شفاعت شیعیان ما در خاندان خوددارند. و سپس فرمود:

یک نفر مؤمن در آنروز به عدد نفرات دو تیره بزرگ عرب ربیع و مضر شفاعت می‌کند، و نیز مؤمن برای خدمتگذاران خود شفاعت می‌کند، و عرضه می‌دارد: پروردگارا این شخص حق خدمت بگردنم دارد، و مرا از سرما و گرما حفظ می‌کرد. (۱۸۶) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

مؤلف: اینکه امام علیه‌السلام فرمود: احدی از اولین و آخرین نیست مگر آنکه محتاج شفاعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شود، ظاهرش این است که این شفاعت عمومی، غیر آن شفاعتی است که در ذیل روایت فرمود: وای بر تو مگر شفاعت جز برای گنهکارانی که مستوجب آتشند تصور دارد؟

در این معنا روایت دیگری است که هم عامه و هم خاصه نقل کرده‌اند و بر این معنا دلالت می‌کند، و نیز آیه زیر است:

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۸۶/زخرف)

شفاعت در روایات اسلامی (۱۸۷)

چون می‌فهماند ملاک در شفاعت عبارتست از شهادت، پس شهداء هستند که در روز قیامت مالک شفاعتند. و در آیه زیر می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، لِيَتَّكِنُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ، وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.» (۱۴۳ / بقره)

که انبیاء علیهم السلام شهدای خلقتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله، شهید بر انبیاء است، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شهیدان و گواه گواهان است، پس شفیع شفیعان نیز هست، و اگر شهادت شهداء نمی‌بود، اصلاً قیامت اساس درستی نداشت. (۲۳ / سبأ)

(۱۸۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

۷- در تفسیر قمی نیز در ذیل جمله:

«وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ، إِلَّا لِمَنْ أِذِنَ لَهُ...»

امام علیه السلام فرمود:

احدی از انبیاء و رسولان خدا علیهم السلام به شفاعت نمی‌پردازد، مگر بعد از آنکه خدا اجازه داده باشد، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدای تعالی قبل از روز قیامت به او اجازه داده، و شفاعت مال او، و امامان از ولد او است، و آنگاه بعد از ایشان سایر انبیاء علیهم السلام شفاعت خواهند کرد.

۸- در خصال از علی علیه السلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه

شفاعت در روایات اسلامی (۱۸۹)

طائفه به درگاه خدا شفاعت می‌کنند، و شفاعتشان پذیرفته هم می‌شود، اول انبیاء علیهم السلام دوم علماء، سوم شهدا.

مؤلف: ظاهراً مراد به شهداء شهدای در میدان جنگ است، چون معروف از معنای این کلمه در زبان اخبار ائمه علیه السلام همین معنا است، نه معنای گواهی دادن بر اعمال، که اصطلاح قرآن کریم است.

۹- و نیز در خصال، در ضمن حدیث معروف به چهار صد آمده: که امیرالمؤمنین فرمودند: برای ما شفاعتی است، و برای اهل مودت ما شفاعتی!

مؤلف: در این بین روایات بسیاری در باب شفاعت سیده زنان بهشت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و نیز شفاعت ذریه او، غیر از ائمه، وارد شده، و همچنین روایات دیگری در

(۱۹۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

شفاعت مؤمنین، و حتی طفل سقط شده از ایشان، نقل شده است.

از آن جمله در حدیث معروف از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

«تَنَاقُحُوا تَنَاسِلًا - زن بگیرید، و نسل خود را زیاد کنید، که من در روز قیامت به وجود شما نزد امتهای دیگر مباحات می‌کنم، و حتی طفل سقط شده را هم به حساب می‌آورم، و همین طفل سقط شده با قیافه‌ای اخمو، به در بهشت می‌ایستد، هر چه به او می‌گویند: در آئی، داخل نمی‌شود و می‌گوید: تا پدر و مادرم نیابند داخل نمی‌شوم، تا آخر حدیث.»

۱۰- در خصال از امام ابی عبدالله علیه السلام از پدرش از جدش از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: برای بهشت هشت دروازه است، که از یک دروازه انبیاء و صدیقین وارد می‌شوند، و دربی دیگر مخصوص شهداء و صالحین است، و پنج درب دیگر آن مخصوص

شفاعت در روایات اسلامی (۱۹۱)

شیعیان و دوستان ما است، و خود لایزال بر صراط ایستاده، دعا می‌کنم، و عرضه می‌دارم: پروردگارا شیعیان و دوستان و یاوران مرا، و هر کس که در دنیا با من تولی داشته، سلامت بدار، و از سقوط در جهنم حفظ کن، که ناگهان از درون عرش ندائی می‌رسد: دعایت مستجاب شد، و شفاعتت پذیرفته گردید، و آنگاه هر مردی از شیعیان من، و دوستان و یاوران من، و آنانکه عملاً و زبانا با

دشمنان من جنگیدند، تا هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشاوندان خود را شفاعت می‌کنند.

(لازمه این معنا آن است که زندگی یک نفر شیعه اهل بیت علیه‌السلام در سعادت هفتاد هزار نفر مؤثر است، همچنانکه دیدیم اثر

انحراف دشمنان اهل بیت تا چهارده قرن باقی مانده و هنوز هم باقی می‌ماند.)

یک درب دیگر بهشت مخصوص سایر مسلمانان است، آنهایی که اعتراف به

(۱۹۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

شهادت لا إله إلا الله داشتند، و در دل یک ذره بغض و دشمنی ما اهل بیت را نداشته‌اند.

۱۱ - در کافی از حفص مؤذن از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده، که در رساله‌ای که به سوی اصحابش نوشت، فرمود:

و بدانید که احدی از خلائق خدا، شما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند (نه کسی هست که اگر خدا نداد او بدهد، و نه کسی که اگر خدا

بلائی فرستاد او از آن جلوگیری کند)، نه فرشته مقربی اینکاره است، و نه پیامبر مرسلی، و نه کسی پائین‌تر از این. هر کس دوست

می‌دارد شفاعت شافعان نزد خدا سودی به حالش داشته باشد، باید از خدا رضایت بطلبد.

شفاعت در روایات اسلامی (۱۹۳)

۱۲ - در تفسیر فرات به سند خود از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: جابر به امام باقر علیه‌السلام عرض کرد:

فدایت شوم، یا بن رسول الله حدیثی از جدّهات فاطمه علیهاالسلام برایم حدیث کن، جابر همچنان مطالب امام علیه‌السلام را در

خصوص شفاعت فاطمه علیهاالسلام در روز قیامت ذکر می‌کند، تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: امام ابو جعفر علیه‌السلام فرمود: پس

به خدا سوگند، از مردم کسی باقی نمی‌ماند مگر کسی که اهل شک باشد، و در عقائد اسلام ایمان راسخ نداشته و یا کافر و

یا منافق باشد، پس چون این چند طائفه در طبقات دوزخ قرار می‌گیرند، فریاد می‌زنند، که خدای تعالی آنرا چنین حکایت می‌فرماید:

«فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ، فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً، فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»

«ما هیچ یک از این شافعان را نداشتیم، تا برایمان شفاعت کنند، و هیچ دوست

(۱۹۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

دلسوزی نداشتیم تا کمکی برایمان کنند، خدایا اگر برای ما برگشتی باشد حتما از مؤمنین خواهیم بود.» (۱۰۰ تا ۱۰۲ شعرا)

آن‌گاه امام باقر علیه‌السلام فرمود: ولی هیهات هیهات که به خواسته‌شان برسند، و به فرض هم که برگردند، دوباره

به همان منهیات که از آن نهی شده بودند، رو می‌آورند و به درستی که دروغ می‌گویند.

مؤلف: اینکه امام علیه‌السلام به آیه: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ...» تمسک کردند، دلالت دارد بر اینکه امام علیه‌السلام آیه را دال بر وقوع

شفاعت دانسته‌اند، با اینکه منکرین شفاعت، آیه را از جمله ادله بر نفی شفاعت گرفته بودند.

اگر مراد خدای تعالی صرف انکار شفاعت بود جا داشت بفرماید: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ - ما نه شفیع داشتیم، و نه

دوستی دلسوز.» فرمود: از شافعان

شفاعت در روایات اسلامی (۱۹۵)

هیچ شفیع نداشتیم. معلوم می‌شود شافعانی بوده‌اند و جماعتی بوده‌اند که از شافعان شفیع داشته‌اند، و جماعتی نداشته‌اند، یعنی

شفاعت شافعان درباره آنان فائده‌ای نداشته است و این آرزویی است که در مقام حسرت کرده‌اند، و معلوم است که آرزوی در

مقام حسرت، آرزوی چیزی است که می‌بایستی داشته باشند، ولی ندارند، و حسرت می‌خورند، که ای کاش ما هم آنرا می‌داشتیم.

پس معنای اینکه گفتند: اگر برای ما بازگشتی بود، این است که ایکاش برمی‌گشتیم، و از مؤمنین می‌شدیم، تا مانند آنان به شفاعت

می‌رسیدیم، پس آیه شریفه از ادله‌ایست که بر وقوع شفاعت دلالت می‌کند، نه بر نفی و انکار آن.

۱۳ - در توحید، از امام کاظم علیه‌السلام، از پدرش، از پدران بزرگوارش علیهم‌السلام، از

(۱۹۶) ابديت، شفاعت، لقاء الله

رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت آورده، که فرمود:

«در میان امت من تنها شفاعت من به مرتکبین گناهان کبیره می‌رسد و اما نیکوکاران هیچ گرفتاری ندارند که محتاج شفاعت شوند.»
شخصی عرضه داشت: یا بن رسول الله چطور شفاعت مخصوص مرتکبین کبیره‌ها است با اینکه خدای تعالی می‌فرماید: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (۲۸/انبیاء) و معلوم است که مرتکب گناهان کبیره مرتضی و مورد پسند خدا نیستند؟

امام کاظم علیه السلام فرمود:

هیچ مؤمنی گناه نمی‌کند مگر آنکه گناه ناراحتش می‌سازد و در نتیجه از گناه خود نادم می‌شود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: که برای توبه همینکه نادم

شفاعت در روایات اسلامی (۱۹۷)

شوی کافی است، و نیز فرمود: کسیکه از حسنه خود خوشحال، و از گناهکاری خود متاثری و ناراحت باشد، او مؤمن است، پس کسیکه از گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی‌شود، مؤمن نیست، و از شفاعت بهره‌مند نمی‌شود، و از ستمکاران است، که خدای تعالی درباره‌شان فرموده: «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ» - ستمکاران نه دلسوزی دارند، و نه شفيعی که شفاعتش خریدار داشته باشد. (۱۸ / غافر)

شخصی که در آن مجلس بود عرضه داشت: یا بن رسول الله چگونه کسی که بر گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی‌شود مؤمن نیست؟ فرمود:

جهتش این است که هیچ انسانی نیست که یقین داشته باشد، بر اینکه در برابر

(۱۹۸) ابديت، شفاعت، لقاء الله

گناهان عقاب می‌شود، مگر آنکه اگر گناهی مرتکب شود، از ترس آن عقاب پشیمان می‌گردد و همینکه پشیمان شد، تائب است، و مستحق شفاعت می‌شود، و اما وقتی پشیمان نشود، بر آن گناه اصرار می‌ورزد، و مصر بر گناه آمرزیده نمی‌شود، چون مؤمن نیست، و به عقوبت گناه خود ایمان ندارد، چه اگر ایمان داشت، قطعاً پشیمان می‌شد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم فرموده بود: که هیچ گناه کبیره‌ای با استغفار و توبه کبیره نیست، و هیچ گناه صغیره‌ای با اصرار صغیره نیست، و اما اینکه خدای عز و جل فرمود: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» منظور این است که شفيعان در روز قیامت شفاعت نمی‌کنند مگر کسی را که خدا دین او را پسندیده باشد، و دین همان اقرار به جزاء بر طبق حسنات و سیئات است، پس کسی که دینی پسندیده داشته باشد، قطعاً از گناهان خود پشیمان

شفاعت در روایات اسلامی (۱۹۹)

می‌شود، چون چنین کسی به عقاب قیامت آشنائی و ایمان دارد.

مؤلف: اینکه امام علیه السلام فرمود: و از ستمکاران است... در این جمله کوتاه، ظالم روز قیامت را معرفی نموده، اشاره می‌کند به آن تعریضی که قرآن از ستمکار کرده و فرموده:

«فَأَذِّنْ صَوْتًا لِلَّذِينَ ظَلَمُوا بِأَنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا عَمَلًا، وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ،»

«پس جارزنی در میان آنان جار کشید: که لعنت خدا بر ستمکاران، یعنی کسانی که مردم را از راه خدا جلوگیری می‌کنند، و دوست

می‌دارند آنرا کج و معوج سازند و به آخرت هم کافرند!» (۴۴ و ۴۵ / اعراف)

و این همان کسی است که اعتقاد به روز مجازات ندارد، در نتیجه اگر او امری از خدا

(۲۰۰) ابديت، شفاعت، لقاء الله

از او فوت شد ناراحت نمی‌شود، و یا اگر محرماتی را مرتکب گشت، دچار دل‌واپسی نمی‌گردد، و حتی اگر تمامی معارف الهیه، و تعالیم دینیه را انکار کرد، و یا امر آن معارف را خوار شمرد، و اعتنائی به جزاء و پاداش در روز جزا و پاداش نکرد، هیچ دل‌واپسی پیدا نمی‌کند، و اگر سخنی از آن به میان می‌آورد، از در استهزاء و تکذیب است.

و اینکه فرمود: پس این تائب و مستحق شفاعت است، معنایش این است که او به سوی خدا بازگشته، و دارای دینی مرض و پسندیده گشته، از مصادیق شفاعت قرار گرفته است، و گرنه اگر منظور توبه اصطلاحی بود، توبه خودش یکی از شفاعت است.

و اینکه کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نقل کرد که فرمود: هیچ گناهی با استغفار کبیره نیست... منظورش از این نقل تمسک به جمله بعدی بود که فرمود: و هیچ صغیره‌ای با اصرار صغیره نیست. چون کسی که از گناه صغیره، گرفته خاطر و پشیمان نمی‌شود، شفاعت در روایات اسلامی (۲۰۱)

گناه درباره او وضع دیگری بخود می‌گیرد، و عنوان تکذیب به معاد و ظلم به آیات خدا را پیدا می‌کند، و معلوم است که چنین گناهی آمرزیده نیست، زیرا گناه وقتی آمرزیده می‌شود که یا صاحبش توبه کند، که مصر بر گناه گفتیم پشیمان نیست و توبه نمی‌کند، و یا به شفاعت آمرزیده می‌شود، که باز گفتیم شفاعت دین مرضی می‌خواهد، و دین چنین شخصی مرضی نیست.

نظیر این معنا در روایت علل آمده که از ابی اسحاق القمی، نقل کرده که گفت: من به ابی جعفر امام محمد بن علی باقر علیه‌السلام عرضه داشتم: یا بن رسول الله از مؤمن مستبصر برآیم بگو، که وقتی دارای معرفت می‌شود کمال می‌یابد، آیا باز هم زنا می‌کند؟ فرمود: بخدا سوگند نه! پرسیدم آیا لواط می‌کند؟ فرمود: بخدا سوگند، نه! می‌گویند پرسیدم: آیا دزدی می‌کند؟ فرمود: نه! پرسیدم: آیا شراب می‌خورد؟ فرمود: نه!

(۲۰۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

پرسیدم: آیا هیچیک از این گناهان کبیره را می‌کند و هیچ عمل زشتی از این اعمال مرتکب می‌شود؟ فرمود: نه! پرسیدم: پس می‌فرماید: اصلاً گناه نمی‌کند؟ فرمود: نه! در حالیکه مؤمن است ممکن است گناه کند، چیزی که هست مؤمنی است مسلمان، و گناهکار! پرسیدم: معنای مسلمان چیست؟ فرمود: مسلمان بطور دائم گناه نمی‌کند، و بر آن اصرار نمی‌ورزد...!

۱۴ - در خصال، به سندهائی از حضرت رضا، از پدران بزرگوارش علیهم‌السلام، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت شود، خدای عز و جل برای بنده مؤمنش تجلی می‌کند، و او را به گناهی که کرده یکی یکی واقف می‌سازد، و آنگاه او را می‌آمرزد، و این بدان جهت می‌کند که تا هیچ ملک مقرب، و هیچ پیغمبری مرسل، از شفاعت در روایات اسلامی (۲۰۳)

فضاحت و رسوائی بنده او خبردار نشود، پرده‌پوشی می‌کند، تا کسی از وضع او آگاه نگردد، آنگاه به گناهان او فرمان می‌دهد تا حسنه شوند.

۱۵ - از صحیح مسلم نقل شده: که با سندی بریده، از ابی ذر، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت آورده که فرمود: روز قیامت مردی را می‌آورند، و فرمان می‌رسد که گناهان صغیره‌اش را به او عرضه کنید، و سپس از او دور شوید، به او می‌گویند: تو چنین و چنان کرده‌ای، او هم اعتراف می‌کند، و هیچیک را انکار نمی‌کند، ولی همه دل‌واپسیش از این است که بعد از گناهان صغیره کبائرش را به رخش بکشند، آنوقت از شرم و خجالت چه کند؟ ولی ناگهان فرمان می‌رسد: به جای هر گناه یک حسنه برایش بنویسید، مرد می‌پرسد: آخر من گناهان دیگری داشتم، و در اینجا نمی‌بینم؟ ابی ذر گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی به

(۲۰۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

اینجا رسید، آنچنان خندید که دندانهای کنارش نمودار شد.

۱۶ - در امالی از امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که فرمود: چون روز قیامت شود، خدای تبارک و تعالی رحمت خود بگستراند، آنچنان که شیطان هم به طمع رحمت او بیفتد.

مؤلف: این سه روایت اخیر، از مطلقات اخبارند، که قید و شرطی در آنها نشده و منافات با روایات دیگری ندارند، که قید و شرط در آنها شده است.

اخبار دال بر وقوع شفاعت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز قیامت، هم از طرق ائمه اهل بیت و هم از طرق عامه، بسیار و به حد تواتر رسیده است، که صرفنظر از مفاد یک یک آنها، همگی بر یک معنا دلالت دارند، و آن این است که در روز قیامت افرادی گنه‌کار از اهل ایمان شفاعت می‌شوند، حال یا اینکه از دخول در آتش نجات می‌یابند، و یا اینکه بعد از شفاعت در روایات اسلامی (۲۰۵)

داخل شدن بیرون می‌شوند، و آنچه از این اخبار بطور یقین حاصل می‌شود، این است که گنهکاران از اهل ایمان در آتش خالد و جاودانه نمی‌مانند، و به طوری که به خاطر دارید از قرآن کریم هم بیش از این استفاده نمی‌شد.

بحث فلسفی درباره شفاعت

جزئیات و تفصیل مسئله معاد، چیزی نیست که دست براهین عقلی بدان برسد، و بتواند آنچه از جزئیات معاد، که در کتاب و سنت وارد شده، اثبات نماید، و علتش هم بنا به گفته بوعلی سینا این است که: آن مقدماتی که باید براهین عقلی بچیند، و بعد از چیدن آنها یک یک آن جزئیات را نتیجه بگیرد، در دسترس عقل آدمی نیست، ولیکن با (۲۰۶) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

در نظر گرفتن این معنا، که آدمی بعد از جدا شدن جانش از تن، تجردی عقلی و مثالی به خود می‌گیرد و براهین عقلی دسترسی به این انسان مجرد و مثالی دارد، لذا کمالاتی هم که این انسان در آینده در دو طریق سعادت و شقاوت به خود می‌گیرد، در دسترس براهین عقلی هست.

آری انسان از همان ابتدای امر، هر فعلی که انجام دهد، از آن فعل هیئتی و حالی از سعادت و شقاوت در نفسش پدید می‌آید، که البته می‌دانید مراد به سعادت، آن وضع و آن چیز است که برای انسان از آن جهت که انسان است خیر است، و مراد به شقاوت هر چیزی است که برای او، از این جهت که انسان است مضر است.

آنگاه اگر همین فعل تکرار بشود، رفته رفته آن حالتی که گفتیم: از هر فعلی در نفس پدید می‌آید، شدت یافته، و نقش می‌بندد، و به صورت یک ملکه و یا بگو طبیعت ثانوی،

بحث فلسفی درباره شفاعت (۲۰۷)

در می‌آید، و سپس این ملکه در اثر رسوخ بیشتر، صورتی سعیده، و یا شقیه در نفس ایجاد می‌کند، و مبدء هیئت‌ها و صورتهای نفسانی می‌شود، حال اگر آن ملکه سعیده باشد، آثارش وجودی، و مطابق، و ملایم با صورت جدید، و با نفسی می‌شود که در حقیقت به منزله ماده‌ایست که قابل و مستعد و پذیرای آن است، و اگر شقیه باشد، آثارش اموری عدمی می‌شود، که با تحلیل عقلی به فقدان و شر برگشت می‌کند.

پس نفسی که سعید است، از آثاری که از او بروز می‌کند لذت می‌برد، چون گفتیم: نفس او نفس یک انسان است، و آثار هم آثار انسانیت او است، و او می‌بیند که هر لحظه انسانیتش فعلیتی جدید به خود می‌گیرد.

و برعکس نفس شقی، آثارش همه عدمی است، که با تحلیل عقلی سر از فقدان و شر در می‌آورد، پس همانطور که گفتیم: نفس سعید به آن آثار انسانی که از خود بروز

(۲۰۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

می‌دهد، بدان جهت که نفس انسانی است بالفعل لذت می‌برد، نفس شقی هم هرچند که آثارش ملایم خودش است، چون آثار آثار او است و لکن بدان جهت که انسان است از آن آثار متألم می‌شود.

این مطلب مربوط به نفوس کامله است، در دو طرف سعادت و شقاوت، یعنی انسانیکه هم ذاتش صالح و سعید است، و هم عملش صالح است، و انسانیکه هم ذاتش شقی است، و هم عملش فاسد و طالح است، باید گفت اینگونه نفوس دو جورند: یکی نفسی است که ذاتا سعید است، ولی فعلاً شقی است و دوم آن نفسی که ذاتا شقی است ولی از نظر فعل سعید است.

اما قسم اول، نفسی است که ذاتش دارای صورتی سعید است، یعنی عقائد حقه را که از ثابتات است دارد، چیزیکه هست هیئت‌هائی شقی و پست، و در اثر گناهان و

بحث فلسفی درباره شفاعت (۲۰۹)

زشتی‌هائیکه مرتکب شده به تدریج از روزی که در شکم مادر به این بدن متعلق شده، و در دار اختیار قرار گرفته، در او پیدا شده، و چون این صورتها با ذات او سازگاری ندارد، ماندنش در نفس قسری و غیرطبیعی است، و برهان عقلی این معنا را ثابت کرده: که قسر و غیرطبیعی دوام نمی‌آورد، پس چنین نفسی، یا در دنیا، یا در برزخ، و یا در قیامت، تا ببینی، رسوخ و ریشه دواندن صور شقیه تا چه اندازه باشد، طهارت ذاتی خود را باز می‌یابد.

و همچنین نفسی شقی، که ذاتا شقی است، ولی بطور عاریتی هیئت‌های خوبی در اثر اعمال صالحه به خود گرفته، از آنجا که این هیئت‌ها و این صورتها با ذات نفس سازگاری ندارد، و برای او غیرطبیعی است، و گفتیم غیرطبیعی دوام ندارد، یا دیر، و یا بزودی، یا در همین دنیا و یا در برزخ، و یا در قیامت، این صورتهای صالحه را از دست

(۲۱۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

می‌دهد. باقی می‌ماند آن نفسی که در زندگی دنیا هیچ فعلیتی نه از سعادت و نه از شقاوت به خود نگرفته و همچنان ناقص و ضعیف از دار دنیا رفته است.

این گونه نفوس مصداق «مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» (۱۰۶/توبه) تا خدا با آنها چه معامله کند.

این آن چیزی است که براهین عقلی در باب مجازات به ثواب و عقاب در برابر اعمال، بر آن قائم است و آن را اثر و نتیجه اعمال می‌داند، چون بالاخره روابط وضعی و اعتباری، باید به روابطی وجودی و حقیقی منتهی شود.

باز مطلب دیگری که در دسترس برهانهای عقلی است، این است که برهان عقلی مراتب کمال وجودی را مختلف می‌داند، بعضی را ناقص و بعضی را کامل، بعضی را شدید و بعضی را ضعیف، که در اصطلاح علمی این شدت و ضعف را تشکیک می‌گویند. مانند نور که قابل تشکیک است، یعنی از یک شمع گرفته، به بالا می‌رود، نفوس بشری

بحث فلسفی درباره شفاعت (۲۱۱)

هم در قرب به خدا، که مبدء هر کمال و منتهای آنست، و دوری از او مختلف است.

بعضی از نفوس در سیر تکاملی خود به سوی آن مبدئی که از آنجا آمده‌اند، بسیار پیش می‌روند، و بعضی دیگر کمتر و کمتر، و این وضع علل فاعلی است، که بعضی فوق بعضی دیگرند، و هر علت فاعلی واسطه گرفتن فیض از مافوق خود، و دادنش به مادون خویش است که در اصطلاح فلسفی از آن «ما به» تعبیر می‌کنند، پس بعضی از نفوس که همان نفوس کامله از قبیل نفوس انبیاء علیهم‌السلام، و مخصوصاً آنکه همه درجات کمال را پیموده، و به همه فعلیاتی که ممکن بوده رسیده، واسطه می‌شود بین مبدء فیض، و علت‌های مادون، تا آنان نیز هیئت‌های شقیه و زشتی که برخلاف ذاتشان در نفوس ضعیفشان پیدا شده، زایل سازند، و

این همان شفاعت است البته شفاعتی که مخصوص گنجهکاران است. (۱)

(۲۱۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

بحث اجتماعی درباره شفاعت

آنچه اصول اجتماعی به دست می‌دهد، این است که مجتمع بشری به هیچ وجه قادر بر حفظ حیات، و ادامه وجود خود نیست مگر با قوانینی که از نظر خود اجتماع معتبر شمرده شود، تا آن قوانین، ناظر بر احوال اجتماع باشد، و در اعمال یک یک افراد حکومت کند، و البته باید قانون باشد که از فطرت اجتماع، و غریزه افراد جامعه، سرچشمه گرفته باشد، و بر طبق شرائط موجود در اجتماع وضع شده باشد، تا تمامی

۱- میزان ج: ۱، ص: ۲۷۷.

بحث اجتماعی درباره شفاعت (۲۱۳)

طبقات هر یک بر حسب آنچه با موقعیت اجتماعیش سازگار است، راه خود را به سوی کمال حیات طی کند، و در نتیجه جامعه به سرعت رو به کمال قدم بردارد، و در آن راه طبقات مختلف، با تبادل اعمال، و آثار گوناگون خود، و با برقرار کردن عدالت اجتماعی، کمک کار یکدیگر در سیر و پیشرفت شوند.

از سوی دیگر، این معنا مسلم است، که وقتی این تعاون، و عدالت اجتماعی برقرار می‌شود، که قوانین آن بر طبق دو نوع مصالح و منافع مادی و معنوی هر دو وضع شود، و در وضع قوانین، رعایت منافع معنوی هم بشود، (زیرا سعادت مادی و معنوی بشر، مانند دو بال پرنده است، که در پروازش به هر دو محتاج است، اگر کمالات معنوی از قبیل فضائل اخلاقی در بشر نباشد، و در نتیجه عمل افراد صالح نگردد، به پرنده‌ای می‌ماند که می‌خواهد با یک بال پرواز کند.) چون همه می‌دانیم

(۲۱۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

که این فضائل اخلاقی است، که راستی و درستی و وفای به عهد و خیرخواهی و صدها عمل صالح دیگر درست می‌کند. و از آنجائیکه قوانین، و احکامی که برای نظام اجتماع وضع می‌شود، احکامی است اعتباری، و غیر حقیقی، و به تنهایی اثر خود را نمی‌بخشد، (چون طبع سرکش و آزادی طلب بشر، همواره می‌خواهد از قید قانون بگریزد)، لذا برای اینکه تأثیر این قوانین تکمیل شود، به احکام دیگر جزائی نیازمند می‌شود، تا از حریم آن قوانین حمایت و محافظت کند، و نگذارد یکدسته بوالهوس از آن تعدی نموده، دسته‌ای دیگر در آن سهل‌انگاری و بی‌اعتنائی کنند.

و به همین جهت می‌بینیم هر قدر حکومت (هر حکومتی که باشد)، بر اجراء مقررات جزائی قویتر باشد، اجتماع در سیر خود کمتر متوقف می‌شود، و افراد کمتر از مسیر

بحث اجتماعی درباره شفاعت (۲۱۵)

خود منحرف و گمراه گشته، و کمتر از مقصد بازمی‌مانند.

و برخلاف، هر چه حکومت ضعیف‌تر باشد، هرج و مرج در داخل اجتماع بیشتر شده، و جامعه از مسیر خود منحرف و منحرف‌تر می‌شود، پس به همین جهت یکی از تعلیماتی که لازم است در اجتماع تثبیت شود، تلقین و تذکر احکام جزائی است، تا اینکه همه بدانند: در صورت تخلف از قانون به چه مجازات‌ها گرفتار می‌شوند، و نیز ایجاد ایمان به قوانین در افراد است، و نیز یکی دیگر این است که با ندانم کاریها، و قانون‌شکنی‌ها، و رشوه‌گیری‌ها، امید تخلص از حکم جزاء را در دلها راه ندهند، و شدیداً از این امید جلوگیری کنند.

باز به همین جهت بود که دنیا علیه کیش مسیحیت قیام کرد، و آنرا غیرقابل قبول دانست، برای اینکه در این کیش به مردم

می‌گویند: که حضرت مسیح خود را بر بالای

(۲۱۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

دار فدا، و عوض گناهان مردم قرار داد، و این را به مردم تلقین کردند، که اگر بیایید، و با نمایندگان او صحبت کنید، و از او خواهش کنید، تا شما را از عذاب روز قیامت برهاند، آن نماینده این وساطت را برایتان خواهد کرد، و معلوم است که چنین دینی اساس بشریت را منهدم می‌کند، و تمدن بشر را با سیر قهقرائی به توحش مبدل می‌سازد.

همچنانکه می‌گویند: آمار نشان داده که دروغگویان و ستمکاران در میان متدینین بیشتر از دیگرانند، و این نیست مگر به خاطر اینکه، این عده همواره دم از حقانیت دین خود می‌زنند، و گفتگو از شفاعت مسیح در روز قیامت می‌کنند، و لذا دگر هیچ باکی از هیچ عملی ندارند، بخلاف دیگران، که از خارج چیزی و تعلیماتی در افکارشان وارد نگشته، به همان سادگی فطرت، و غریزه خدادادی خود باقی مانده‌اند و احکام فطرت خود را با تعلیماتی که احکام فطری دیگر آنرا باطل کرده، باطل نمی‌کنند و بطور قطع بحث اجتماعی درباره شفاعت (۲۱۷)

حکم می‌کنند به اینکه تخلف از هر قانونی که مقتضای انسانیت، و مدینه فاضله بشریت است، قبیح و ناپسند است.

و ای بسا که جمعی از اهل بحث، مسئله شفاعت اسلام را هم از ترس اینکه با همین قانون شکنی‌های زشت تطبیق نشود، تاویل نموده، و برایش معنائی کرده‌اند، که هیچ ربطی به شفاعت ندارد، و حال آنکه مسئله شفاعت، هم صریح قرآن است، و هم روایات وارده درباره آن متواتر است.

و به جان خودم، نه اسلام شفاعت به آن معنائی که آقایان کرده‌اند که گفتیم هیچ ربطی به شفاعت ندارد اثبات کرده، و نه آن شفاعتی را که با قانون شکنی یعنی یک مسئله مسخره و زشت منطبق می‌شود، قبول دارد.

اینجاست که یک دانشمند که می‌خواهد در معارف دینی اسلامی بحث کند، و آنچه

(۲۱۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

اسلام تشریح کرده، با هیکل اجتماع صالح، و مدینه فاضله تطبیق نماید، باید تمامی اصول و قوانین منطبق بر اجتماع را بر رویهم حساب کند و نیز بداند که چگونه باید آنها را با اجتماع تطبیق کرد، و در خصوص مسئله شفاعت بدست آورد: که اولاً شفاعت در اسلام به چه معنا است؟ و ثانیاً این شفاعتی که وعده‌اش را داده‌اند، در چه مکان و زمانی صورت می‌گیرد؟ و ثالثاً چه موقعیتی در میان سایر معارف اسلامی دارد؟ که اگر این طریقه را رعایت کند، می‌فهمد که اولاً آن شفاعتی که قرآن اثباتش کرده، این است که مؤمنین یعنی دارندگان دینی مرضی، در روز قیامت جاویدان در آتش دوزخ نمی‌مانند، البته همانطور که گفتیم به شرطی که پروردگار خود را با داشتن ایمان مرضی، و دین حق دیدار نموده باشد، پس این وعده‌ای که قرآن داده مشروط است، نه مطلق، (پس هیچکس نیست که یقین داشته باشد که گناهانش با شفاعت آمرزیده می‌شود، و نمی‌تواند چنین یقینی پیدا کند).

بحث اجتماعی درباره شفاعت (۲۱۹)

علاوه بر این، قرآن کریم ناطق به این معناست: که هر کسی نمی‌تواند این دو شرط را در خود حفظ کند، چون باقی نگهداشتن ایمان بسیار سخت است، و بقای آن از جهت گناهان، و مخصوصاً گناهان کبیره، و باز مخصوصاً تکرار و ادامه گناهان، در خطری عظیم است، آری ایمان آدمی دائماً در لبه پرتگاه قرار دارد، چون منافیات آن دائماً آنرا تهدید به نابودی می‌کند.

و چون چنین است، پس یک فرد مسلمان دائماً ترس این را دارد، که مبادا گرانمایه‌ترین سرمایه نجات خود را از دست بدهد، و این امید هم دارد، که بتواند با توبه و جبران مافات آنرا حفظ کند، پس چنین کسی دائماً در میان خوف و رجاء قرار دارد، و خدای خود را، هم از ترس می‌پرستد، و هم به امید، و در نتیجه در زندگیش هم در حالت

(۲۲۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

اعتدال، میان نومیدی، که منشا خمودیها است، و میان اطمینان به شفاعت، که کوتاهیها و کسالتها است، زندگی می‌کند، نه بکلی

نومید است، و نه بکلی مطمئن، نه گرفتار آثار سوء آن نومیدی است، و نه گرفتار آثار سوء این اطمینان.

و ثانیاً می‌فهمد، که اسلام قوانینی اجتماعی قرار داده، که هم جنبه مادیات بشر را تأمین می‌کند، و هم جنبه معنویات او را، بطوریکه این قوانین، تمامی حرکات و سکنات فرد و اجتماع را فرا گرفته، و برای هر یک از مواد آن قوانین، کیفر و پاداشی مناسب با آن مقرر کرده، اگر آن گناه مربوط به حقوق خلق است، دیاتی، و اگر مربوط به حقوق دینی و الهی است، حدودی و تعزیرهایی معلوم کرده، تا آنجا که یک فرد را بکلی از مزایای اجتماعی محروم نموده، سزاوار ملامت و مذمت و تقبیح دانسته است.

و باز برای حفظ این احکام، حکومتی تأسیس کرده، و اولی‌الامری معین نموده، و از آنهم

بحث اجتماعی درباره شفاعت (۲۲۱)

گذشته، تمامی افراد را بر یکدگر مسلط نموده، و حق حاکمیت داده است، تا یک فرد (هر چند از طبقه پائین اجتماع باشد)، بتواند فرد دیگری را (هر چند که از طبقات بالای اجتماع باشد)، امر به معروف و نهی از منکر کند.

و سپس این تسلط را با دمیدن روح دعوت دینی، زنده نگه داشته است، چون دعوت دینی که وظیفه علمای امت است، متضمن انذار و تبشیرهایی به عقاب و ثواب در آخرت است، و به این ترتیب اساس تربیت جامعه را بر پایه تلقین معارف مبدء و معاد بنا نهاده است.

این است آنچه که هدف همت اسلام از تعلیمات دینی است، ختم پیامبران آنرا آورد، و هم در عهد خود آنجناب، و هم بعد از آنجناب تجربه شد، و خود آن حضرت آنرا در مدت نبوتش پیاده کرد، و حتی یک نقطه ضعف در آن دیده نشد، بعد از آن جناب هم تا

(۲۲۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

مدتی به آن احکام عمل شد، چیزیکه هست بعد از آن مدت بازیکه دست زمامداران غاصب بنی‌امیه، و پیروان ایشان قرار گرفت، و با استبداد خود، و بازیگری با احکام دین، و ابطال حدود الهی، و سیاسات دین، دین مبین اسلام را از رونق انداختند، تا کار به جایی رسید که همه می‌دانیم، تمامی آزادیها که اسلام آورده بود از بین رفت، و یک تمدن غربی جایگزین تمدن واقعی اسلامی شد، و از دین اسلام در بین مسلمانان چیزی باقی نماند، مگر به قدر آن رطوبتی که پس از خالی کردن کاسه آب در آن می‌ماند.

و همین ضعف واضح که در سیاست دین پیدا شد، و این ارتجاع و عقب‌گردی که مسلمانان کردند باعث شد از نظر فضائل و فواصل تنزل نموده، و به انحطاط اخلاقی و عملی گرفتار شوند، و یکسره در منجلاب لهو و لعب و شهوات و کارهای زشت فرو روند، و در نتیجه تمام قرق‌های اسلام شکسته شد، و گناهایی در بینشان پدید آمد که حتی بی‌دینان هم از آن شرم دارند.

بحث اجتماعی درباره شفاعت (۲۲۳)

این بود علت انحطاط جوامع اسلامی، نه بعضی از معارف دینی، که به غیر از سعادت انسان در زندگی دنیا و آخرتش اثری ندارد، خداوند همه مسلمانان را به عمل به احکام، و معارف این دین حنیف یاری دهد!

و آن آماری هم که نام بردند، به فرضی که درست باشد، از جمعیت متدینی گرفته‌اند، که سرپرست نداشته‌اند، و در تحت سیطره حکومتی که معارف و احکام دین را موبه‌مو در آنان اجراء کند نبوده‌اند، پس در حقیقت آماری که گرفته شده، از یک جمعیت بی‌دین گرفته‌اند، بی‌دینی که نام دین بر سر دارند، بخلاف آن جمعیت بی‌دینی که تعلیم و تربیت اجتماعی غیردینی را با ضامن اجراء داشته‌اند، یعنی سرپرستی داشته‌اند، که قوانین اجتماعی را موبه‌مو در آنان اجراء کرده، و صلاح

(۲۲۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

اجتماعی آنان را حفظ نموده، پس این آمارگیری هیچ دلالت بر مقصود آنان ندارد. (۱)

صلاحیت طرفین شفاعت

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

«و معبودهایی که به جای خدا عبادت می‌کنند، مالک شفاعت ایشان نیستند، تنها کسانی می‌توانند شفاعت کنند که به دین حق شهادت داده و عالم به کرده‌های خلق بوده باشند.» (۸۶ / زخرف)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۲۳۲ تا ۲۸۳.

صلاحیت طرفین شفاعت (۲۲۵)

این آیه شریفه تصریح دارد بر اینکه شفاعتی در کار هست!

صلاحیت شفاعت کننده:

غیر از خدا هیچ معبودی مالک شفاعت نیست، نه ملائکه و نه جن و نه بشر و نه هیچ معبودی دیگر.

و مراد از کلمه حق در اینجا دین توحید، و مراد از شهادت به حق اعتراف به آن دین است.

(۲۲۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

و مراد از جمله «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» از آنجا که علم، مطلق آمده آگاهی به حقیقت حال کسی است که می‌خواهند برایش شفاعت کنند.

پس تنها کسی می‌تواند شفاعت کند که معترف به توحید باشد و نیز بر حقیقت حال و حقیقت اعمال کسی که می‌خواهد

شفاعتش کند واقف باشد، همچنان که در جای دیگر فرموده: «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا!» (۳۸ / نباء)

استحقاق و شرایط شفاعت شونده:

«إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ» شفعاء مالک شفاعتی نخواهند بود مگر بعد از شهادت به حق، و گفتیم مراد از کلمه حق در اینجا دین توحید، و

مراد از شهادت به حق اعتراف به آن دین

صلاحیت شفاعت کننده: (۲۲۷)

است. پس شفعاء جز اهل توحید را نمی‌توانند شفاعت کنند، همچنان که قرآن کریم فرموده: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى.» (۲۸ /

انبیاء). (۱)

مقام محمود شفاعت کبرای رسول الله در قیامت

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا»

«و بعضی از شب را بیدار باش و تهجد کن که این نماز شب تنها بر تو واجب است باشد که خدایت به مقامی محمود (شفاعت)

مبعوث گرداند.» (۷۹ / اسرا)

در اینجا محمود بودن مقام آن جناب را مطلق آورده و هیچ قید به آن نزده است، و

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۹۲.

(۲۲۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

این خود می‌فهماند که مقام مذکور مقامی است که هر کس آن را می‌پسندد، و معلوم است که همه وقتی مقامی را حمد می‌کنند

که از آن خوششان بیاید، و همه کس از آن منتفع گردد، و به همین جهت آن را تفسیر کرده‌اند به مقامی که همه خلایق آن را

حمد می‌کنند، و آن مقام شفاعت کبرای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که روز قیامت در آن مقام قرار می‌گیرد. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۲۴۲.

مقام محمود شفاعت کبرای رسول الله در قیامت (۲۲۹)

حج، از عوامل شفاعت، و موجب بخشش گناهان

در کتاب من لا- یحضره الفقیه از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که «... حاجی وقتی از حج برمی‌گردد همه گناهانش آمرزیده است.»

و در تفسیر عیاشی از آن جناب روایت کرده که فرمود: «او از حج برمی‌گردد در حالی که گناهانش آمرزیده شده، البته خدای تعالی گناه کسی را می‌آمرزد که تقوا داشته باشد.»

(۲۰۳ / بقره). (۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۱۲۷.

(۲۳۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

کسی بدون اذن او حق شفاعت ندارد!

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ!»

«خداوند یکتا است که معبودی به جز او نیست خدائی است زنده و پاینده، چرت نمی‌زند تا چه رسد به خواب، هر چه در آسمانها و

زمین هست از آن اوست آنکه به نزد او بدون اجازه‌اش شفاعت کند کیست؟ آنچه پیش رو و پشت سرشان

کسی بدون اذن او حق شفاعت ندارد! (۲۳۱)

هست می‌داند و به چیزی از دانش وی جز به اجازه خود او احاطه ندارند قلمرو او آسمانها و زمین را فرا گرفته و نگهداشتن آنها بر

او سنگینی نمی‌کند، که او والا و بزرگ است!» (۲۵۵/بقره)

از اول آیه شریفه تا اینجا چند صفت از صفات خدای سبحان ذکر شده:

۱- اینکه معبودی جز او نیست،

۲- اینکه او حی و قیوم است،

۳- اینکه هیچ عاملی از قبیل چرت و خواب با تسلط خود، قیومیت او را از کار نمی‌اندازد،

۴- اینکه او مالک آنچه در آسمانها و زمین است می‌باشد،

۵- اینکه کسی بدون اذن او حق شفاعت در درگاه او ندارد.

(۲۳۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

در ذکر این صفات رعایت ترتیب شده است، نخست وحدانیت خدا در الوهیت آمده، و بعد قیومیت او، چون قیومیت بدون توحید

تمام نمی‌شود، و سپس مسأله مالکیت او نسبت به آسمانها و زمین را آورد تا تمامیت قیومیت او را برساند، چون قیومیت وقتی تمام

است که صاحب آن مالک حقیقی آسمانها و زمین و موجودات بین آن دو باشد.

و در دو جمله اخیر یعنی مالکیت آسمانها و زمین، و مسأله شفاعت، برای هر یک دنباله‌ای آورده که اگر قید نباشد چیزی شبیه قید

است تا به وسیله این دنباله‌ها توهمی را که ممکن است بشود دفع کرده باشد، برای مسأله مالکیت یعنی جمله «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ

«ما فی الارض» جمله: «یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ» را و برای جمله: «مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِه» جمله: «وَلَا یُحِیْطُوْنَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِه اِلَّا بِمَاشِئَاء» را آورد. (۱)
کسی بدون اذن او حق شفاعت ندارد! (۲۳۳)

علل و اسباب، و اذن خدا در حوادث

تصرف علل و اسباب در موجودات و معلولها خود وساطتی است در تصرف خدا، نه اینکه تصرف خود آنها باشد، به عبارتی دیگر علل و اسباب در مورد مسببات شفاعت کنندگانی هستند که به اذن خدا شفاعت می کنند و شفاعت (که عبارت است از واسطه‌ای در رساندن خیر و یا دفع شر و این خود نوعی تصرف است از شفیع در امر کسی که مورد شفاعت است) وقتی با سلطنت الهی و تصرف الهی منافات دارد که منتهی به اذن

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۵۰۷.

(۲۳۴) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

خدا نگردد، و بر مشیت خدای تعالی اعتماد نداشته باشد، بلکه خودش مستقل و بریده از خدا باشد، و حال آنکه چنین نیست برای اینکه هیچ سببی از اسباب و هیچ علتی از علل نیست، مگر آنکه تأثیر آن به وسیله خدا و نحوه تصرفاتش به اذن خدا است، پس در حقیقت تأثیر و تصرف خود خدا است، پس باز هم درست است بگوئیم در عالم به جز سلطنت خدا و قیومیت مطلق او هیچ سلطنتی و قیومیتی نیست. (عز سلطانه). (۱)

معنی شفاعت و زبان شفاعت

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۵۰۸.

معنی شفاعت و زبان شفاعت (۲۳۵)

بنا بر بیانی که ما کردیم شفاعت عبارت شد از واسطه شدن در عالم اسباب و وسائط، چه اینکه این توسط به تکوین باشد، مثل همین وساطتی که اسباب دارند، و یا توسط به زبان باشد و شفیع بخواهد با زبان خود از خدا بخواهد که فلان گناهکار را مجازات نکند، کتاب و سنت هم از وجود چنین شفاعتی در قیامت خبر داده است.

پس جمله: «مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهُ» پاسخ گوی همان توهم است، برای اینکه این جمله، بعد از مسأله قیومیت خدا و مالکیت مطلقه او آمده، که اطلاق آن ملکیت، هم شامل تکون می شود، و هم تشریح، حتی می توان گفت قیومیت و مالکیت بر حسب ظاهر، با تکوین ارتباط دارند، و هیچ دلیلی ندارد که ما آن دو را مقید به قیومیت و سلطنت تشریحی کنیم، تا در نتیجه، مسأله شفاعت هم مخصوص به شفاعت تشریحی و زبانی در روز قیامت بشود.

(۲۳۶) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

در نتیجه، سیاق آیه در اینکه شامل شفاعت تکوینی هم بشود نظیر سیاق آیات زیر است که آنها نیز شامل هر دو قسم شفاعت هستند:

«إِنَّ رَبُّكُمْ اللَّهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، یُدَبِّرُ الْأَمْرَ، مَا مِنْ شَفِیْعٍ اِلَّا مِنْ بَعْدِ اِذْنِه»، (۳ / یونس)
«اللَّهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مَا وَبَّيْنَهُمَا فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، مَا لَكُمْ مِنْ دُونِه مِنْ وَلِیٍّ وَ لَا شَفِیْعٍ». (۴ / سجده)

در بحث از شفاعت هم توجه فرمودید که حد آن همانطور که با شفاعت زبانی انطباق دارد همچنین با سببیت تکوینی نیز منطبق

است، پس هر سببی از اسباب نیز شفیع است که نزد خدا برای مسبب خود شفاعت می‌کنند، و دست به دامن صفات فضل و معنی شفاعت و زبان شفاعت (۲۳۷)

جود و رحمت او می‌شوند، تا نعمت و جود را گرفته به مسبب خود برسانند پس نظام سببیت بعینه منطبق با نظام شفاعت است، همچنانکه با نظام دعا و درخواست هم منطبق است، برای اینکه در آیات زیر تمامی موجودات را صاحب درخواست و دعا می‌داند، همانطور که انسانها را می‌داند، پس معلوم می‌شود درخواست هم منحصر به درخواست زبانی نیست، درخواست تکوینی هم درخواست است، اینک آن آیات:

«يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»، (۲۲ / رحمن) «وَأَتِيكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ»، (۳۴ / ابراهیم)
 «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ...»، (۲۵۵ / بقره)
 (۲۳۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

سیاق این جمله با در نظر داشتن اینکه قبلاً مسأله شفاعت ذکر شده بود، نزدیک به سیاق آیه زیر است که می‌فرماید:
 «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ، لَا يُسَبِّحُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى، وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ.» (۲۶ تا ۲۸ / نساء)

این را به آن جهت گفتیم که نتیجه بگیریم ظاهر عبارت مورد بحث این است که ضمیر جمع «بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» به شفیعانی برمی‌گردد که آیه قبلی اشاره به آنان
 معنی شفاعت و زبان شفاعت (۲۳۹)

داشت، پس علم خدا به پشت و روی امر شفیعان، کنایه است از نهایت درجه احاطه او به ایشان، پس ایشان نمی‌توانند در ضمن شفاعتی که به اذن خدا می‌کنند کاری که خدا نخواسته و راضی نیست در ملک او صورت بگیرد، انجام دهند، دیگران هم نمی‌توانند از شفاعت آنان سوء استفاده نموده، در ملک خدای تعالی مداخله کنند و کاری صورت دهند که خدا آن را مقدر نکرده است.

آیات کریمه زیر هم به همین معنا اشاره می‌کند که می‌فرماید:

«وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا»، (۶۴ / مریم)
 «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ»
 (۲۴۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ، وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا.» (۲۶ تا ۲۸ / جن)
 برای اینکه این آیات احاطه خدا به ملائکه و انبیاء علیهم السلام را بیان می‌کند تا از انبیاء علیهم السلام عملی که او نخواسته سر نزنند و ملائکه جز به امر او نازل نشوند و انبیاء علیهم السلام جز آنچه را که او خواسته ابلاغ نکنند، و بنابراین بیان، مراد از جمله ما بین ایدیهیم آن رفتاری است که از ملائکه و انبیاء علیهم السلام مشهود و محسوس است، و مراد از جمله «وَمَا خَلْفَهُمْ» چیزهایی است که از انبیاء علیهم السلام غایب و بعید است، و حوادثی است که پس از ایشان رخ می‌دهد، پس برگشت معنای این دو جمله به همان غیب و شهادت است.

و سخن کوتاه اینکه: جمله «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» کنایه است از احاطه

معنی شفاعت و زبان شفاعت (۲۴۱)

خدای تعالی به آنچه که با شفیعان حاضر و نزد ایشان موجود است و به آنچه از ایشان غایب است و بعد از ایشان رخ می‌دهد، و لذا دنبال جمله مورد بحث اضافه کرد: «لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ»، تا احاطه کامل و تام و تمام خدای تعالی و سلطنت

الهیة اش را تبیین کند و بفهماند که خدای تعالی محیط به ایشان و به علم ایشان است و ایشان احاطه‌ای به علم خدا ندارند مگر به آن مقداری که خود او خواسته باشد.

تدبیر عالم خاص او است برای اینکه تنها او است که به روابط بین موجودات آگاه است، چون او موجودات و روابط آنها را آفریده، و اما بقیه اسباب و علل و مخصوصا علل و اسبابی که از صاحبان عقل هستند هر چند که دخل و تصرفی، و علمی دارند و لیکن هر چه دارند آن را مورد استفاده قرار می‌دهند، خود مرتبه‌ای است از شئون علم الهی، و هر چه تصرف دارند، خود شانی است از شئون تصرفات الهی و نحوه‌ای است

(۲۴۲) ابديت، شفاعت، لقاء الله

از انحاء تدابیر او پس دیگر کسی نمی‌تواند به خود اجازه دهد که برخلاف اراده خدای سبحان و تدبیر جاری در مملکتش قدمی بردارد، و اگر برداشت، آن نیز از تدبیر خداوند است. (۱)

شفاعت منوط به اذن و رضایت خدا

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى»

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۵۰۰.

شفاعت منوط به اذن و رضایت خدا (۲۴۳)

«و چه بسیار فرشته در آسمان که شفاعتشان هیچ دردی را دوا نمی‌کند، مگر بعد از آنکه خدا اذن دهد، و برای هر کس که بخواهد و بپسندد اجازه دهد.» (۲۶ / نجم)

این آیه در صدد این است که بفرماید: ملائکه از ناحیه خود مالک هیچ شفاعتی نیستند، به طوری که در شفاعت کردن بی‌نیاز از خدای سبحان باشند، آن طور که بت پرستان معتقدند، چون تمامی امور به دست خداست، پس اگر هم شفاعتی برای فرشته‌ای باشد، بعد از آن است که خدا به شفاعتش راضی باشد و اذنش داده باشد.

فرق میان اذن و رضا این است که رضا امری است باطنی، و عبارت است از حالت ملایمت نفس راضی، با آنچه از آن راضی است، ولی اذن امر ظاهری است و اعلام صاحب اذن است، صاحب اذن می‌خواهد اعلام کند از قبل من هیچ مانعی نیست که تو فلان کار را بکنی، و این، هم با داشتن رضای باطنی می‌سازد و هم با نبودن آن، ولی

(۲۴۴) ابديت، شفاعت، لقاء الله

رضا بدون اذن نمی‌سازد، حال چه رضای بالقوه و چه بالفعل. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۶۲.

شفاعت منوط به اذن و رضایت خدا (۲۴۵)

(۲۴۶)

فصل چهارم: شفاعت‌های دروغین

مخالفت قرآن با اعتقادات دروغین درباره شفاعت

«وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»

«و از آن روز بترسید که کسی بکار کسی نیاید و از او شفاعتی نپذیرند و از او عوضی نگیرند و کسان یاری نشوند!» (۴۸ / بقره)

(۲۴۷)

۱ - شفاعت یا پارتی بازی

در اجتماعات بشری با اینکه جرم و جنایت را مستلزم عقاب می‌دانند، چه بسا از اجراء حکم عقاب بخاطر غرضی مهم‌تر، یا اصرار و التماس محکوم به قاضی و تحریک عواطف او، یا رشوه و امثال آن، صرف‌نظر کنند، و قاضی بخاطر عوامل نامبرده برخلاف حق حکم براند، و تعیین جزاء کند، و یا مجرم پارتی و شفیع نزد او بفرستد، تا بین او و خودش واسطه شود، و یا اگر قاضی تحت تأثیر اینگونه عوامل قرار نگیرد، پارتی و شفیع نزد مجری حکم برود، و او را از اجراء حکم باز بدارد، و یا در صورتیکه احتیاج حاکم به پول بیشتر از احتیاجش به عقاب مجرم باشد، مجرم عقاب خود را با پول معاوضه کند، و یا قوم و قبیله مجرم به یاری او برخیزند، و او را از عقوبت حاکم

(۲۴۸) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

برهانند، و عواملی دیگر نظیر عوامل نامبرده، که احکام و قوانین حکومتی را از کار می‌اندازد، و این سنتی است جاری، و عادتی است در بین اجتماعات بشری.

۲ - شفاعت، و اعتقادات منحرف نزد جوامع تاریخی

در ملل قدیم از وثنی‌ها و دیگران، این طرز فکر وجود داشت، که معتقد بودند نظام زندگی آخرت نیز مانند نظام زندگی دنیوی است، و قانون اسباب و مسببات و ناموس تأثیر و تأثر مادی طبیعی، در آن زندگی نیز جریان دارد، لذا برای اینکه از جرائم و جنایاتشان صرف‌نظر شود، قربانیها و هدایا برای بت‌ها پیشکش می‌کردند، تا باین وسیله آنها را در برآورده شدن حوائج خود برانگیزند و همدست خود کنند، و یا بتها برایشان شفاعت کنند، و یا چیزی را فدییه و عوض جریمه خود می‌دادند، و بوسیله یک

مخالفت قرآن با اعتقادات دروغین درباره شفاعت (۲۴۹)

جان زنده یا یک اسلحه، خدایان را به یاری خود می‌طلبیدند، حتی با مردگان خود چیزی از زیور آلات را دفن می‌کردند، تا بدان وسیله در عالم دیگر زندگی کنند، و لنگ نمانند، و یا انواع اسلحه با مردگان خود دفن می‌کردند، تا در آن عالم با آن از خود دفاع کنند و چه بسا با مرده خود یک کنیز را زنده دفن می‌کردند، تا مونس او باشد، و یا یکی از قهرمانان را دفن می‌کردند، تا مرده را یاری کند و در همین اعصار در موزه‌های دنیا در میانه آثار زمینی مقدار بسیار زیادی از این قبیل چیزها دیده می‌شود.

۳ - شفاعت، و اعتقادات منحرف نزد برخی از ملل اسلامی

در بین ملل اسلامی نیز با همه اختلافی که در نژاد و زبان دارند، عقائد گوناگونی شبیه به عقائد خرافی گذشته دیده می‌شود، که معلوم است ته مانده همان خرافات است،

(۲۵۰) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

که به توارث باقی مانده است، و ای بسا در قرون گذشته رنگهای گونه‌گونی به خود گرفته است، و در قرآن کریم تمامی این آراء واهیه و پوچ، و اقاول کاذبه و بی‌اساس ابطال شده است، و خدای عز و جل در این باره فرمود:

«وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»

«امروز تنها مؤثر خداست!» (۱۹ / انفطار)

«وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»

«عذاب را می‌بینند و دستشان از همه اسباب بریده می‌شود.» (۱۶۶ / بقره)

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَؤُا لَقَدْ

مخالفت قرآن با اعتقادات دروغین درباره شفاعت (۲۵۱)

تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ،»

«امروز تک تک و به تنهایی نزد ما آمدید، همانطور که روز اولی که شما را آوردیم لخت و تنها آفریدیم و آنچه به شما داده بودیم با خود نیاوردید و پشت سر نهادید، با شما نمی‌بینیم آن شفیعیانی که یک عمر شریکان ما در سرنوشت خود می‌پنداشتید، آری ارتباط‌هایی که بین شما بود و به خاطر آن منحرف شدید، قطع شد، و آنچه را می‌پنداشتید امروز نمی‌بینید!» (۹۴/انعام)

«هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيَهُمُ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ،»

«در آن هنگام هر کس به هر چه از پیش کرده مبتلا شود، و به سوی خدای یکتا مولای حقیقی خویش بازگشت یابند، و آن دروغها که می‌ساخته‌اند نابود شوند!»

(۲۵۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

(۳۰ / یونس)

همه این آیات، این حقیقت را بیان می‌کنند، که در موطن قیامت، اثری از اسباب دنیوی نیست، و ارتباط‌های طبیعی که در این عالم میان موجودات هست، در آنجا به کلی منقطع است و این خود اصلی است که لوازمی بر آن مترتب می‌شود، و آن لوازم بطور اجمال بطلان همان عقائد موهوم و خرافی است، آنگاه قرآن کریم هر یک از آن عقائد را بطور تفصیل بیان نموده، و پنبه‌اش را زده است. (۱)

۱- میزان ج: ۱، ص: ۲۳۳.

مخالفت قرآن با اعتقادات دروغین درباره شفاعت (۲۵۳)

نفی شفیعیان دروغین - «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ، قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،»

«مثل اینکه خدایان دروغین را شفیعیانی برای خود گرفته‌اند از ایشان پرس حتی اگر مالک هیچ چیز نباشند و عقل نداشته باشند باز هم شفیعیان؟ بگو شفاعت همه‌اش از آن خداست ملک آسمانها و زمین از اوست و سپس به سوی او باز می‌گردید.» (۴۳ و ۴۴ / زمر)

شفیع در حقیقت، خود خدای سبحان است و شفیعیان دیگری که به راستی می‌توانند

(۲۵۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

شفاعت کنند، شفاعت آنان نیز به اذن خداست.

برگشت شفاعت بالاخره به این می‌شود که یکی از صفات خدا بین خدا و شخص شفاعت خواه واسطه گردد تا حال او را اصلاح کند، مانند واسطه شدن رحمت و مغفرت او، بین او و بین بنده گنهکار، تا او را از وبال گناهش و از عذاب، نجات بخشد.

مشرکین به جای خدا شفیعیانی که همان خدایانشان باشد گرفته، و آنها را پرستیدند، تا نزد خدا شفاعتشان کنند. در این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دستور می‌دهد سخن مشرکین را از این طریق که اطلاق کلامشان درست نیست رد کند، چون این معنا بدیهی است که شفاعت وقتی تصور دارد که شفیع علمی به حال ما داشته باشد و بفهمد که از مقام بالاتر خود برای ما چه بخواهد و نیز بداند که از چه کسی می‌خواهد و برای چه کسی می‌خواهد؟ بنابراین، معنا ندارد که مثنی سنگی بی‌شعور که نامش را شفیع

نفی شفیعیان دروغین - «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (۲۵۵)

نهاده‌اند شفیع بوده باشند.

علاوه بر این شفیع باید مالک شفاعت و دارای چنین اختیاری باشد، و مقام بالاتر به او چنین حقی داده باشد. «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» هر شفاعتی که فرض شود مملوک خداست، برای اینکه مالک تمامی اشیا اوست، مگر آنکه او به کسی اجازه در چیزی را بدهد، در آن صورت آن کس مالک آن چیز می‌شود، در عین حالی که باز مالک اصلی و حقیقی همان چیز خداست و اما اینکه معتقدند که بعضی از بندگان خدا مانند ملائکه مالک شفاعت هستند، هیچ دلیلی بر آن ندارند، بلکه خود خدای تعالی صریحا فرموده: «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا (مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ)» (۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۴۰۹.

(۲۵۶) ابديت، شفاعت، لقاء الله

نفی فدیة و رشوه در قیامت

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»

«محققا کسانی که کافر شدند و با حال کفر از دنیا رفتند، از احدی از آنان رشوه قبول نمی‌شود، هر چند فرضا به فراخنای زمین طلا داشته باشند و آنرا به عوض کفر خود بدهند و ایشان عذابی دردناک دارند و از انواع یاوران هیچ نوعش را

نفی فدیة و رشوه در قیامت (۲۵۷)

ندارند!» (۹۱ / آل عمران)

این آیه، علاوه بر نفی یاور در قیامت، که گفتیم همان شفیع است، «فداء» را هم نفی کرده برای اینکه هم ناصر و هم فداء جنبه عوض و بدل را دارد، و بدل همیشه در برابر چیزی قرار می‌گیرد که از آدمی فوت شده باشد، و منظور در این آیه این است که در دنیا چیزی را از دست داده‌اند که جاپرکنی ندارد و آن توبه است که هیچ چیز جبران‌ش نمی‌کند.

در این جمله کره زمین ظرفی فرض شده که مالا مال از طلا باشد، فرض هم که چنین ظرفی یافت شود، دردی را دوا نمی‌کند، زیرا طلا در این عالم ارزش دارد و در عالم قیامت که عالم ملکوت است، برای مادیات ارزشی نیست! (۱)

(۲۵۸) ابديت، شفاعت، لقاء الله

نفی شفاعت بدون عهد الهی

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»

«شفاعتی ندارند مگر اینکه از خدای رحمان پیمانی گرفته باشند.» (۸۷ / مریم)

اینطور نیست که هر که را انسان دوست بدارد شفاعتش کند، و به همین منظور او را آلهه خود بگیرد، او هم شفیع او بشود، بلکه هر که شفاعت می‌کند، قبلاً با خدای عهدی دارد و این عهد را جز عده‌ای از مقربین در گاه خدا کسی مالک نیست، همچنانکه فرمود:

۱- المیزان ج: ۳، ص: ۵۲۷.

نفی شفاعت بدون عهد الهی (۲۵۹)

«وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» (۱)

نفی شفاعت ملائکه از مشرکین

«... یَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى، وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ»

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۱۵۲.

(۲۶۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«... هر چه جلو رویشان هست و هر چه پشت سرشان می‌باشد می‌داند و شفاعت جز برای آنکه خدا رضایت دهد نمی‌کنند و از

ترس لرزانند.» (۲۸ / انبیاء)

جمله «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى»، مسأله شفاعت ملائکه برای غیر ملائکه را متعرض است، و این مسأله‌ای است که خیلی مورد توجه و اعتقاد بت پرستان است، که می‌گفتند: «هَؤُلَاءِ شَفَعَانَا عِنْدَ اللَّهِ» و یا می‌گفتند: «إِنَّمَا نَعْبُدُهُمْ لِئَقْرَبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى.» (۱۸ / یونس) و (۳/ زممر)

خدای تعالی در جمله مورد بحث اعتقاد آنان را رد نموده و می‌فرماید: ملائکه هر کسی را شفاعت نمی‌کنند، تنها کسانی را شفاعت می‌کنند که دارای ارتضاء باشند، و ارتضاء به معنای داشتن دینی صحیح و مورد رضای خدا است، چون خودش فرموده:

نفی شفاعت ملائکه از مشرکین (۲۶۱)

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۴۸ / نساء) پس ایمان به خدا بدون شرک، ارتضایی است، که وثنی‌ها آن را ندارند، چون مشرکند، و از جمله عجائب امر ایشان این است که خود ملائکه را شریک خدا می‌گیرند، ملائکه‌ای که شفاعت نمی‌کنند مگر غیر مشرکین را!! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۳۸۹.

(۲۶۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

ناامیدی از شفاعت ملائکه و جن در روز حشر

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ؟»

«و روزی که همگی را محشور می‌کند، و آن‌گاه به ملائکه می‌گویند: آیا اینان شما را می‌پرستیدند؟» (۴۰ / سباء)

در آیه فوق، وقتی خدای تعالی سؤال می‌کند، منظورش سؤال از اصل فرشته پرستی نیست بلکه مراد، سؤال از رضایت ملائکه است که آیا شما به پرستش مشرکین و خضوع عبادتی ایشان در برابر شما راضی بودید، یا خیر؟ منظور از این عبارت این است که به این طایفه بفهماند که امیدی که به شفاعت ملائکه داشتند، بی‌جا بوده، و برای

ناامیدی از شفاعت ملائکه و جن در روز حشر (۲۶۳)

همیشه از این شفاعت ناامید باشند و هر چه در دنیا به این منظور عبادت کردند، همه هدر رفته و بی‌فایده است.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ»، (۴۱ / سباء)

ملائکه در پاسخ گفتند که: ما به غیر از تو ولیی برای خود نمی‌شناسیم، و ولی ما تنها تویی، و با نفی ولایت غیر از خدا، عدم رضایت خود را به طور کنایه رساندند. سپس بنا به حکایت قرآن کریم گفتند: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» و جن همان کسانی هستند که وثنی‌ها آنها را مبادی شرور و پیدایش فساد در عالم می‌دانستند، و آنها را می‌پرستیدند برای اینکه از شرشان محفوظ بمانند، همچنان که ملائکه را مبدأ خیرات پنداشته، آنها را می‌پرستیدند تا خیرات آنان را به سوی خود

(۲۶۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

سرازیر کنند.

«فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُكُمْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ»، (۴۲ / سباء) در این آیه

و در چند جای دیگر از کلام خدای تعالی بیان شده که: در روز حشر به طور کلی هر تابعی از متبوع خود و هر متبوعی از تابع خود بیزاری می جوید، از آن جمله فرموده: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرِكِكُمْ» (۱۴ / فاطر) و نیز فرموده: «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا.» (۲۵ / عنكبوت). (۱)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۵۸۱.

نامیدی از شفاعت ملائکه و جن در روز حشر (۲۶۵)

فصل پنجم: بازگشت به خدا

روز طولانی عروج

(بازگشت ملائکه و همه عالم به سوی خدا)

«مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ،»

«تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ،»

(۲۶۶)

«خدایی که در درگاهش برای فرشتگان درجاتی دارد،»

«ملائکه و روح در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است (یعنی در روز قیامت) به سوی او عروج می کنند.» (۳ و ۴ / معارج)

منظور از عروج ملائکه و روح به سوی خدا در آن روز، رجوع آنها است به سوی خدای تعالی در هنگامی که همه عالم به سوی او برمی گردند، چون روز قیامت روزی است که اسباب و وسائط از بین می رود و روابط بین آنها و بین مسبباتشان مرتفع می گردد و ملائکه، که وسائط موکل بر امور عالم و حوادث هستی اند هنگامی که سببیت بین اسباب و مسببات قطع گردد و آن را خداوند زایل گرداند و همه به سوی او برگردند آنها نیز برمی گردند و به معارج خود عروج می کنند و همه ملائکه پیرامون عرش روز طولانی عروج (۲۶۷)

پروردگارش را فرامی گیرند و صف می کشند، همچنان که فرمود: «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ،» (۷۵ / زمر) و نیز فرموده: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا.» (۳۸ / نباء)

و از ظاهر کلام چنین برمی آید که مراد از روح آن روحی است که در آیه شریفه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي،» (۸۵ / اسری) آن را از امر خودش خوانده و این روح غیر ملائکه است، همچنان که از ظاهر آیه «يُنزَلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ،» (۲ / نحل) این تفاوت به روشنی استفاده می شود، پس نباید به گفتار بعضی از مفسرین اعتنا کرد که گفته اند: مراد از روح، جبرئیل است. (۱)

۱- المیزان ج: ۲۰، ص: ۷.

(۲۶۸) ابديت، شفاعت، لقاء الله

از خلقت تا بازگشت

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ،»

«وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،»

«وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ،»

«و او است خدایی که برای شما گوش و چشم و قلب آفرید، عده بسیار کمی از شما شکر او را به جا می‌آورید،»

«و او است خدایی که شما را در زمین پدید آورد و باز رجوع شما به سوی او خواهد بود،»

از خلقت تا بازگشت (۲۶۹)

«و او است خدایی که خلق را زنده می‌گرداند و می‌میراند و حرکت شب و روز به امر او است آیا باز هم عقل خود را به کار

نمی‌گیرید.» (۷۹ / ۸۰ مؤمنون)

این سه آیه به یک دوره کامل از تدبیر انسانها، از روزی که خلق می‌شوند تا روزی که به سوی پروردگار خود باز می‌گردند اشاره دارد.

و نتیجه‌اش اثبات این معنا است که پس خدای سبحان مالک و مدبر امر انسان است، چون این تدبیر، تدبیر تکوینی است که از خلقت و ایجاد جدا نیست و این تدبیر عبارت است از فعل و انفعالی که به خاطر روابطی مختلف که در میان آنها تکوین شده جریان دارد، پس تنها خدای سبحان رب و مدبر انسانها در امور ایشان است و بازگشت ایشان به سوی او است.

(۲۷۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

می‌فرماید: خدای تعالی به این منظور شما را دارای حس و عقل کرده و هستی شما را در زمین ایجاد نموده تا دوباره شما را جمع نموده و به لقاء خود بازگشت دهد.

«وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ»، یعنی وقتی خدا شما را دارای چشم و گوش و قلب و بالاخره دارای علم، خلق کرد، و هستی شما را در زمین پدید آورد تا به سوی او محشور شوید، پس لازمه آن این می‌شود که زنده کردن و میراندن، سنتی همیشگی باشد، چون علم متوقف بر زنده کردن و حشر متوقف بر میراندن است.

«وَلَهُ اِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»، چون زندگی کردن و سپس مردن صورت نمی‌گیرد، مگر با مرور زمان و آمدن شب پس از روز و روز پس از شب، تا عمر تمام شود و اجل فرا رسد.

پس مضامین آیات سه گانه همه به هم مترتب است، و هر یک مترتب بر ماقبل خویش

از خلقت تا بازگشت (۲۷۱)

است چون انشاء سمع و بصر و فؤاد که همان حس و عقل انسانی است جز با حیات و زندگی مادی و سکونت در زمین تا مدتی معین صورت نمی‌گیرد، و آنگاه بازگشت به سوی خدا که آن هم مترتب بر زندگی و مرگ است، لازمه‌اش عمری است که با انقضای زمان منقضی شود و نیز رزقی که با آن ارتزاق کند. (۱)

بازگشت به سوی خدا، به خاطر حساب و جزا

«وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»،

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۷۷.

(۲۷۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«و او همان الله است که معبودی جز او نیست و حمد در دنیا و آخرت او راست و حکم نیز مر او راست و به سویش

بازمی‌گردید.» (۷۰ / قصص)

«وَالَيْهِ تُرْجَعُونَ»، رجوع به سوی خدا به خاطر حساب و جزا است، و چون تنها او مرجع است، سپس محاسب و جزاء دهنده نیز همو است و کسی غیر از او محاسب و جزاء دهنده نیست، پس تنها اوست که باید پرستش شود، و پرستش او را باید تنها بر طبق دین او انجام داد.

«إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، وجوهی است که انحصار خدا را در استحقاق پرستش توجیه می‌کند. «لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ»، آن انحصار را به این بیان توجیه می‌کند که هر کمالی که در دنیا و آخرت وجود دارد نعمتی است که از ناحیه خدای تعالی نازل شده و در ازای هر یک از آنها مستحق ثنای جمیل است، و جمال هر یک از این نعمت‌های اعطائی از بازگشت به سوی خدا، به خاطر حساب و جزا (۲۷۳)

کمال ذاتی و از صفات ذاتی او ترشح شده، که در ازایش مستحق ثناء است و غیر از خدای تعالی هیچ موجود و هیچ کس مستقل در ثنای بر خدا نیست و هر کس هم که خدا را ثنا گوید، ثنایش هم منتهی به اوست و عبادت هم ثنای زبانی و یا عملی است، پس تنها اوست که مستحق پرستش است.

«وَلَهُ الْحُكْمُ»، خدای سبحان مالک علی‌الاطلاق همه عالم است. خدای سبحان، هم در مرحله تشریح و اعتبار مالک است، و هم در مرحله تکوین و حقیقت، و از آثار ملک او یکی این است که: حکم می‌کند بر بندگان و مملوکن خود که کسی غیر از او را نپرستند. (۱)

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۱۰۰.

(۲۷۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«... لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»،

«... جز او معبودی نیست همه چیز هلاک پذیر است مگر ذات پاک او، حکم خاص اوست و به سوی او برمی‌گردید.» (۸۸ / قصص)

وجه خدا چیزی است که با آن برای خلقت نمودار است، که خلقتش هم با آن متوجه درگاه او می‌شوند، و این همان صفات کریمه او از حیات و علم و قدرت و سمع و بصر است و نیز هر صفتی از صفات فعل مانند صفت خلقت و رزق و احیاء و اماتة و مغفرت و رحمت و همچنین آیات داله بر خدا بدان جهت که آیتند، وجه خدا می‌باشند.

بنابراین هر موجودی که تصور شود فی نفسه هالک و باطل است، و حقیقتی جز آنچه که از ناحیه خدای تعالی به آن افزوده شود ندارد، و آنچه که منسوب به

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۷۵)

خدای تعالی نباشد از حقیقت به طور کلی خالی است.

هلاکت اشیاء عبارت است از بطلان وجود ابتدایی آنها، به طوری که دنیا و نشأه اول از وجود آنها خالی شود و همه به نشأه آخرت منتقل گشته و به سوی خدا بازگشت کنند و نزد او قرار گیرند و اما بطلان مطلق، بعد از آنکه هست شدند، صحیح نیست، برای اینکه صریح قرآن آن را نفی کرده، و آیات آن پیوسته می‌فرماید: بازگشت همه موجودات به سوی خداست، و خدا منتهی، و رجعت به سوی اوست:

«وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»،

«اوست که خلق را آغاز کرد، و دوباره آن را برمی‌گرداند.» (۲۷ / روم)

«لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»،

(۲۷۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«حکم خاص اوست و به سوی او برمی‌گردید.» (۷۰ / قصص). (۱)

تمام انسانها می‌میرند و به خدا باز می‌گردند!

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُوْنَ»

«همه اشخاص مردنی هستند و ما شمارا برای امتحان دچار خیر و شر می‌کنیم و شما به سوی ما بازگشت خواهید کرد.» (۳۵/انبیاء)

هر انسان زنده‌ای مرگ را خواهد چشید. حیات دنیا بر اساس فتنه و امتحان بنا شده

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۱۳۵.

تمام انسانها می‌میرند و به خدا باز می‌گردند! (۲۷۷)

و فتنه جاوید و امتحان همیشگی معنا ندارد پس باید به سوی پروردگار خود برگردند تا جزای کردارشان بر طبق آنچه از امتحان درآمده و تمیز داده شده‌اند را بدهد.

آیه شریفه عمومیتش تنها درباره انسانها است که شامل ملائکه و جن و سایر حیوانات نمی‌شود.

در این جمله به علت حتمی بودن مرگ نیز اشاره کرده، و آن این است که اصولاً زندگی هر کسی حیاتی است امتحانی و آزمایشی، و معلوم است که امتحان جنبه مقدمه دارد و غرض اصلی متعلق به خود آن نیست، بلکه متعلق به ذی المقدمه است، و این نیز روشن است که هر مقدمه‌ای ذی المقدمه‌ای دارد، و بعد از هر امتحانی موقفی است که در آن موقف نتیجه امتحان معلوم می‌شود، پس برای هر صاحب حیاتی مرگی است حتمی، و بازگشتی است به سوی خدای سبحان تا در آن بازگشت درباره‌اش

(۲۷۸) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

داوری شود. (۱)

علم ساعت نزد خداست و بازگشت به اوست!

«وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِنْدَهٗ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ»

«و کسی که ملک آسمانها و زمین و ما بین آن دو از او است، مصدر خیر بسیار است، و علم قیامت نزد او و بازگشت شما همه به سوی او است.» (۸۵ / زخرف)

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۴۰۲.

بازگشت به خدا (۲۷۹)

این آیه شریفه ثنایی است بر خدای تعالی به داشتن خیر کثیر، چون معنای مبارک بودن این است که محل صدور خیر کثیر باشد. و اما اینکه علم به قیامت را منحصر در خدای تعالی کرده، دلیل آن نیز روشن است برای اینکه قیامت عبارت است از منزل نهایی که تمام موجودات به سوی آن در حرکتند، و چگونه ممکن است کسی مدبر همه عالم باشد ولی از منتهی الیه سیر مخلوقات خود اطلاعی نداشته باشد.

و اما اینکه فرمود موجودات به سوی او بازگشت می‌کنند، دلیلش این است که برگشتن به سوی خدای تعالی به خاطر حساب و جزاء است، و حساب و جزاء، آخرین مرحله تدبیر است، و معلوم است کسی که تدبیر عالم به دست او است رجوع عالم نیز به سوی او است، و کسی که تدبیر و رجوع بسوی او است ربوبیت هم از آن او است. (۱)

(۲۸۰) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

برگردانده شدن به سوی خدا

«يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ»،

«هر کس را بخواهد عذاب می‌کند و هر که را بخواهد رحم می‌کند و همه به سوی او برگردانیده می‌شوید.» (۲۱ / عنکبوت)

«تُقْلَبُونَ» به معنای برگرداندن هر چیزی است از وجهه و یا حالی که باید داشته باشد، مثل اینکه چیزی را زیر و رو کنند، یا پشت و رو نمایند، و معنای پشت و رو کردن،

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۹۱.

برگردانده شدن به سوی خدا (۲۸۱)

با جمله «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» که آن نیز در معرفی روز قیامت است، مناسب‌تر است.

در مجمع‌البیان گفته: معنای «تُقْلَبُونَ»، «تَرُدُّونَ» می‌باشد، یعنی شما برگردانده می‌شوید، از دار اسباب به زندگی در آخرت یعنی، جایی که جز خدا کسی مالک نفع و ضرر نیست، و این معنایی است لطیف که رجوع به خدا و رد به سوی او را به آن تفسیر کرده، چون روز قیامت در موقعی قرار می‌گیرند، که تمامی سببها از سببیت افتاده، و جز خدای سبحان حاکمی نیست، پس آیه شریفه در معنای این آیه است که می‌فرماید: «وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيَهُمُ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.» (۳۰ / یونس) (۱)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۱۷۴.

(۲۸۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

عرضه شدن انسانها به پروردگارشان - حضور اضطراری

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»،

«و کیست ستمکارتر از آن کس که دروغ را به خدا افتراء می‌بندد، اینگونه افراد بر پروردگارشان عرضه می‌شوند و گواهان خواهند گفت: خدایا اینها بودند کسانی که بر پروردگار خود دروغ بستند، آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.» (۱۸ / هود)

در روز قیامت حجابهای مادیت و منیت و عادت و ملکات زشت ناشی از آنها و از غیر

عرضه شدن انسانها به پروردگارشان (۲۸۳)

آنها که در دنیا بین مشرکین و پروردگارشان حائل شده بود، به وسیله ظهور آیات الهی کنار می‌رود و حق بطور صریح و بدون هیچ شاغلی که آن را از یادها ببرد و انسانها را مشغول به خود سازد روشن می‌گردد، و انسانها برای فصل قضاء و اینکه خدای تعالی بین خود آنان، و بین آنان و نسلهایشان و بین آنان و خودش و اولیاءش داوری کند حاضر می‌شوند، و چون این حضور، حضوری اضطراری خواهد بود که خود انسانها در آن دخالتی ندارند، لذا در آیه مورد بحث از این حضور تعبیر به عرضه شدن انسانها به پروردگارشان کرد، همچنانکه در آیه‌ای دیگر به خاطر نکته‌ای دیگر از این حضور تعبیر فرمود به بروز آنان برای پروردگارشان:

«يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ»، (۱۶ / غافر) و نیز فرموده: «وَبَرِّزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ!» (۴۷ / ابراهیم)

پس اینکه فرمود: «أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ»، معنایش این شد که در آن روز

(۲۸۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

ملائکه موکل بر مشرکین، آنان را می‌آورند و در موقعی قرار می‌دهند که بین آنان و پروردگارشان هیچ حجابی حایل نباشد تا خدای تعالی بین آنان داوری کند. (۱)

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

«ما از خدائیم و به سوی او بازمی گردیم!» (۱۵۶/بقره)

در کتاب خصائص سید رضی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت آورده که وقتی شنید مردی می گوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، فرمود:

«ای مرد، اینکه می گوئیم: إِنَّا لِلَّهِ!

۱- المیزان ج: ۱۰، ص: ۲۷۹.

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۲۸۵)

اقراری است از ما به اینکه ملک خدائیم،

و اینکه می گوئیم: وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ،

اقراری است از ما به اینکه روزی هلاک خواهیم شد.»

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ می فرماید:

«من دنیا را در میان بندگانم قرض نهادم، هر کس از دنیا چیزی به من قرض دهد، به هر یکی ده تا هفتصد برابر اجر می دهم و کسی

که به من قرض ندهد و من خودم از او چیزی به زور بگیرم، سه چیز در برابر به او می دهم که اگر یکی از

(۲۸۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

آن سه چیز را به ملائکه ام می دادم، از من راضی می شدند.»

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: و این سه چیز همان است که آیه:

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.» (۱۵۶)

و ۱۵۷ / بقره)

به آن اشاره دارد: اول صلوات است و دوم رحمت، و سوم اهتداء. (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۵۷۶.

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۲۸۷)

نزدیکی خدا به انسان، و حشر و بازگشت انسان به او

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،»

«و بدانید که خدا حائل می شود میان مرد و دل او و اینکه به سوی او محشور می شوید!» (۲۴ / انفال)

در لسان قرآن مجید قلب همان جان آدمی است که با قوا و عواطف باطنیه ای که مجهز است به کارهای حیاتی خود می پردازد .

خدای تعالی میان انسان و جزء جزء وجودش و تمامی توابعش حائل است، بین او و قلبش، بین او و گوشش، بین او و چشمش، بین

او و بدنش و بین او و جانش، و در آنها هم

(۲۸۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

بنحو ایجاد تصرف می کند، و هم بنحو مالک قرار دادن انسان، که هر مقدار از آن را بهر نحوی که بخواهد به سود انسان

تملیک می کند، و هر مقدار را که نخواهد نمی کند.

به همین جهت آیه بالا را با جمله: «وَأَنَّهَا إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»، ختم کرده، چون حشر و بعث نشئه‌ای است که در آن نشئه برای هر کسی آشکار می‌شود که مالک حقیقی خدا است و حقیقت ملک تنها از آن او است و بس، و شریکی برای او نیست، و در آن نشئه ملک‌های صوری و سلطنت‌های پوچ ظاهری باطل می‌شود، و تنها ملک او باقی می‌ماند، همچنانکه فرموده: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۱۶ / غافر) و نیز فرموده: «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ!» (۱۹ / انفطار)

پس گویا آیه مورد بحث می‌خواهد بفرماید: بدانید که خدا مالک حقیقی شما و دل‌های شما است، و او از هر چی به شما نزدیک‌تر است، و شما به زودی به سویش

نزدیکی خدا به انسان، و حشر و بازگشت انسان به او (۲۸۹)

باز می‌گردید، و برایتان معلوم می‌شود که چگونه مالک حقیقی شما است و چطور بر شما مسلط است و هیچ چیز شما را از او بی‌نیاز نمی‌کند. (۱)

سپس به سوی پروردگارتان برمی‌گردید!

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَكَ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»

«بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته‌اند جانان را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد.» (۱۱/سجده)

۱- المیزان ج: ۹، ص: ۵۸.

(۲۹۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ». این رجوع همان لقای خداست، و موطن و جای آن روز قیامت است، که باید بعد از توفی و مردن انجام شود، و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به «ثُمَّ» کرد، که تراخی و بعدیت را می‌رساند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۳۷۵.

سپس به سوی پروردگارتان برمی‌گردید! (۲۹۱)

(۲۹۲)

فصل ششم: راه‌های بازگشت و وصول به لقاء الله

همه راه‌ها به خدا منتهی می‌شود!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد رعایت نفس خودتان، چه آنان که گمراه شده‌اند گمراهیشان بشما ضرر نمی‌رساند اگر شما خود راه را از دست ندهید

(۲۹۳)

بازگشت همه شما به خداست و پس از آن آگاهتان می‌کند به آنچه عمل می‌کردید.» (۱۰۵ / مائده)

قرآن شریف ناطق است به اینکه بشر چه سعادت‌مندش و چه گمراهش به سوی خدا می‌رود.

لازمه این مطلب این است که بگوییم: همه راه‌هایی که سلوک می‌شود چه راه‌های هدایت و چه بیراهه‌ها همه و همه به سوی خدا منتهی می‌شوند، چون غایت و نتیجه مقصود نزد اوست، چیزی که هست این راهها مختلف اند، یکی آدمی را به مطلوبش

و به رستگاری و فلاحش رسانیده و دیگری زیانکارش می‌سازد، و همچنین در نزدیکی و دوری از خدا.

کما اینکه می‌فرماید:

(۲۹۴) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ!» (۶ / انشقاق)

و نیز می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ!» (۲۲ / مجادله)

و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ.» (۴۴ / فصلت) (۱)

نفس مؤمن، خط سیر منتهی به خدا

از اینکه خدای تعالی با جمله: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ»، (۱۰۵ / مائده) مؤمنین را امر به پرداختن به نفس خود نموده، بخوبی فهمیده می‌شود

که راهی که به سلوک آن امر فرموده، همان نفس مؤمن است، زیرا وقتی گفته می‌شود: زنهار راه را گم مکن، معنایش

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۲۳۹.

نفس مؤمن، خط سیر منتهی به خدا (۲۹۵)

نگهداری خود راه است نه جدا نشدن از راهروان، پس در اینجا هم که می‌فرماید: زنهار که نفسهایتان را از دست ندهید! معلوم

می‌شود نفس‌ها همان راه هستند نه راهرو، چنانکه نظیر این معنا در آیه: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ

فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.» (۱۵۳ / انعام) به چشم می‌خورد.

اگر خدای تعالی مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت امر می‌کند به ملازمت نفس خود، معلوم می‌شود نفس مؤمن همان

طریقی است که باید آنرا سلوک نماید، بنابراین نفس مؤمن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود، نفس مؤمن

راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می‌رساند.

نفس هر آنی در حرکت و در طی مسافت است، و منتهای سیرش خدای سبحان است چون نزد اوست حسن ثواب یعنی بهشت.

(۲۹۶) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی که شیعه و سنی آنرا نقل کرده‌اند فرموده: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ - هر که

خود را شناخت خدای خود را شناخته است!

از آیات استفاده می‌شود: طریق انسان بسوی خداوند همان نفس انسان است، زیرا جز خود انسان چیز دیگری نیست که طریق انسان

باشد، خود اوست که دارای تطوراتی گوناگون و درجات و مراحل است مختلف، روزی جنین، روزی کودک، زمانی جوان و

زمانی پیر می‌شود و پس از آن در عالم برزخ ادامه حیات می‌دهد، و روزی در قیامت و پس از آن در بهشت و یا در دوزخ بسر

می‌برد.

این است آن مسافتی که هر انسان از بدو وجود تا انتهای سیرش که به مقتضای آیه کریمه «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى»، (۴۲ / نجم)

قرب به ساحت مقدس باری تعالی است، آن مسافت را می‌پیماید.

نفس مؤمن، خط سیر منتهی به خدا (۲۹۷)

این طریق مانند راههای دیگر اختیاری نیست، و اصولاً- برای این طریق، شبیه و نظیری نیست تا کسی یکی از آن دو را انتخاب و

اختیار کند بلکه این طریق همانطوری که از آیه: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.» (۶ / انشقاق) استفاده می‌شود

طریقی است اضطراری و چاره‌ای جز پیمودن آن نیست، طریقی است که مؤمن و کافر، آگاه و غافل و خلاصه همه و همه در آن

شرکت دارند.

این تربیت، تربیتی است تکوینی، نظیر تربیتی که خدای سبحان در غیر آدمیان و جمیع کائنات در مسیری که همگی بسوی خدای خود دارند اعمال نموده، و خودش فرموده است: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (۵۳ / شوری) و چگونگی این تربیت بین هیچ موجودی و موجود دیگری تفاوت ندارد، زیرا این صراط صراطی است مستقیم، و امری است متشابه، و شامل جمیع کائنات، همچنان که فرموده: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ

(۲۹۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

تفاوتٍ». (۳ / ملک)

و خدای سبحان سرانجامی را که کار آدمی از جهت سعادت و شقاوت و رستگاری و حرمان به آنجا منتهی می‌شود مبنی بر احوال و نفسانیاتی نموده، که آن احوال خود مبنی بر اعمالی است از انسان که به دو نوع صالح و طالح و یا تقوا و فجور تقسیم می‌شود، کما اینکه فرموده: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْنَاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْنَاهَا». (۷ تا ۱۰ / شمس)

این آیات نفس را موجودی دانسته معتدل و ساده، موجودی که تقوا و فجور را به آن نسبت می‌دهند، موجودی که با فجور آلوده و با تقوا تزکیه می‌شود، آری نفس همان مخلوقی است که انسان از ناحیه آن و به ملاحظه آن محروم و یا رستگار می‌شود، و این معنایی که قرآن بیان نموده، مطابق با مقتضای تکوین است، لیکن چنان نیست که عموم مردم در درک این معنا یکسان باشند:

نفس مؤمن، خط سیر منتهی به خدا (۲۹۹)

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۹ / زمر)

این اختلاف در درک برای این است که متذکر به این حقیقت هر لحظه که به یاد آن می‌افتد و متوجه می‌شود که نسبت به خدای خویش در چه موقعی قرار دارد و نسبت او با سایر اجزای عالم چه نسبتی است، نفس خود را می‌یابد که منقطع و بریده از غیر خداست، و حال آنکه غیر متذکر چنین درکی ندارد، و همین متذکر هم قبل از تذکرش نفس خود را بسته و مربوط به عالم می‌یافت، و نیز می‌یابد که در برابرش حجابهایی است که کسی را جز پروردگارش به آن حجابها مساس و دسترسی و احاطه و تأثیر نیست، تنها پروردگار او قادر بر رفع آن حجابها است، پروردگاری که او را هم از پشت سر دفع داده و دورش می‌کند، و هم از پیش روی بوسیله قدرت و هدایت بسوی خود

(۳۰۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

می‌کشاند، و نیز نفس خود را می‌یافت که با پروردگار خود خلوتی دارد که مونس و دوستی جز او برایش نیست.

اینجا است که معنای جمله: «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۱۰۵ / مائده) و نیز معنای این کلامش را که فرمود: «أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَحَئِثُنَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (۱۲۲ / انعام) به خوبی درک می‌کند.

و اینجاست که ادراک و شعور نفس عوض شده و نفس از افق شرک به موطن عبودیت و مقام توحید مهاجرت نموده و اگر عنایت الهی دستگیرش شود و توفیق شامل حالش گردد شرک و اعتقاد به موهومات و دوری از خدا و تکبر شیطانی و استغناء پوشالی و خیالی را یکی پس از دیگری به توحید و درک حقایق و نزدیکی به خدا و تواضع رحمانی و فقر و عبودیت تبدیل می‌نماید.

نفس مؤمن، خط سیر منتهی به خدا (۳۰۱)

و ما گرچه از نظر اینکه موجودی خاک‌نشین و دل‌بسته به علایقی هستیم که ما را از درک حقایق مشغول نموده و نمی‌توانیم آنطور که باید این حقیقت را هم درک نماییم، و ما را مانع می‌شود از اینکه بجای اهتمام به فضیلت این دنیای فانی که کلام الهی در بیانات خود آنرا جز لهو و لعب معرفی ننموده، چنانکه در سوره انعام فرموده: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» (۳۲ / انعام) و در

سوره نجم فرموده: «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (۳۰ / نجم) غوطه‌ای در دریای حقایق بز نیم الا اینکه اعتبار صحیح و بحث زیاد و تدبر کافی ما را به تصدیق کلیات این معنا بطور اجمال وادار می‌سازد اگرچه به تفصیل آن احاطه پیدا نکنیم، (و خداوند هدایت کننده است). (۱).

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۲۳۸.

(۳۰۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

راه بازگشت همه موجودات به سوی خدا

خدای سبحان در کلام مجیدش برای نوع بشر و بلکه برای تمامی مخلوقات خود راهی معرفی کرده، که از آن راه به سوی پروردگارشان سیر می‌کنند.

در خصوص انسان فرموده:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»

«هان ای آدمی، به درستی که تو به سوی پروردگارت تلاش می‌کنی، و این تلاش

راه بازگشت همه موجودات به سوی خدا (۳۰۳)

تو - چه کفر باشد و چه ایمان - بالاخره به دیدار او منتهی می‌شود.» (۶ / انشقاق)

و درباره عموم موجودات فرموده:

«وَأَلَيْهِ الْمَصِيرُ - بازگشت به سوی او است.» (۱۸ / مائده)

و نیز فرموده:

«أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ - آگاه باش که همه امور به سوی او برمی‌گردد!» (۵۳ / شوری)

و آیاتی دیگر که به وضوح دلالت دارند بر این که تمامی موجودات راهی برای خود دارند، و همه راه‌هاشان به سوی او منتهی می‌شود! (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۴۵.

(۳۰۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

یک راه مستقیم، و بقیه راهها به سوی خدا

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ...»

«ما را به سوی صراط مستقیم هدایت فرما،»

«صراط آنان که برایشان انعام فرمودی،»

«نه آنانکه برایشان غضب کردی،»

«و نه گمراهان!» (۶ و ۷ / حمد)

راه به سوی خدا دو تاست، یکی دور و یکی نزدیک: راه نزدیک راه مؤمنین، و راه دور

یک راه مستقیم، و بقیه راهها به سوی خدا (۳۰۵)

راه غیر ایشان است، و هر دو راه هم به حکم آیه فوق راه خدا است. یک راه را به سوی بلندی، و راهی دیگر را به سوی پستی منتهی می‌داند. دسته سومی هستند که نه راهشان به سوی بالا است، و نه به سوی سقوط، بلکه اصلاً راه را گم کرده و دچار حیرت

شده‌اند.

آنها که راهشان به سوی بالا است، کسانی هستند که ایمان به آیات خدا دارند، و از عبادت او استکبار نمی‌ورزند، و بعضی دیگر راهشان به سوی پستی منتهی می‌شود، و آنها کسانی هستند که به ایشان غضب شده، و بعضی دیگر اصلاً راه را از دست داده و گمراه شده‌اند و آنان «ضالین» هستند.

راه‌هایی که به سوی خدای تعالی منتهی می‌شود از نظر کمال، و نقص، و نایابی و رواجی، و دوری و نزدیکی از منبع حقیقت، و از صراط مستقیم، مختلف است، مانند

(۳۰۶) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

طریقه اسلام، ایمان، عبادت، اخلاص، و اجبات.

همانطور که صراط مستقیم مهیمن و مافوق همه سبیل‌ها است، اصحاب صراط مستقیم که خدا آنانرا در آن صراط جای داده، مهیمن و مافوق سایر مردمند، چون خدای تعالی امور آنان را خودش به عهده گرفته، و امور مردم را به عهده آنان نهاده، و امر هدایت ایشانرا به آنان واگذار نموده است. همانطور که سبیل‌ها مختلفند، هدایت نیز به اختلاف آنها مختلف می‌شود، چون هدایت به سوی آن سبیل‌ها است، پس برای هر سبیلی هدایتی است، قبل از آن، و مختص به آن.

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»

«و کسانی که در ما جهاد می‌کنند، ما ایشان را حتماً به راه‌های خود هدایت می‌کنیم،

یک راه مستقیم، و بقیه راهها به سوی خدا (۳۰۷)

و به درستی خدا با نیکوکاران است! (۶۹ / عنکبوت)

فرق است بین اینکه بنده خدا در راه خدا جهاد کند، و بین اینکه در خدا جهاد کند، در اولی شخص مجاهد سلامت سبیل، و از میان برداشتن موانع آنرا می‌خواهد، به‌خلاف مجاهد در دومی، که او خود خدا را می‌خواهد، و رضای او را می‌طلبد، و خدا هم هدایت به سوی سبیل را برایش ادامه می‌دهد، البته سبیلی که او لیاقت و استعدادش را داشته باشد، و همچنین از آن سبیل به سبیلی دیگر، تا آنجا که وی را مختص به ذات خود جلت عظمته کند.

مزیت اصحاب صراط مستقیم بر سایرین، و همچنین مزیت صراط آنان بر سبیل سایرین، تنها به علم است، نه عمل، و آنان به مقام پروردگارشان علمی دارند که

(۳۰۸) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

دیگران ندارند:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»

«خدا کسانی از شما را که ایمان دارند، و کسانی که علم داده شده‌اند، به درجاتی بلند می‌کند!» (۱۱ / مجادله)

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»

«کلمه طیب خودش به سوی خدا بالا می‌رود و عمل صالح آن را بالا می‌برد.» (۱۰ / فاطر)

آنچه خودش به سوی خدا بالا می‌رود، کلمه طیب و علم است، و اما عمل صالح،

یک راه مستقیم، و بقیه راهها به سوی خدا (۳۰۹)

اثرش کمک در بالا رفتن علم است! (۱)

جهاد در راه خدا به خدا منتهی می‌شود!

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»

«و کسانی که در اقامه دین ما مجاهده می کنند ما به سوی راه‌های خود هدایتشان می کنیم و خدا همواره با نیکوکاران است.»
(۶۹ / عنکبوت)

در اینجا خدای تعالی برای خود سبیل‌ها و راه‌هایی نشان می‌دهد، و راه‌ها هرچه

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۴۶.

(۳۱۰) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

باشد بالاخره به درگاه او منتهی می‌شود، برای اینکه راه را برای این راه می‌گویند که به سوی صاحب راه منتهی می‌شود و آن صاحب راه منظور اصلی از راه است.

پس راه‌های خدا عبارت است از طریقه‌هایی که آدمی را به او نزدیک و به سوی او هدایت می‌کند، و وقتی خود جهاد در راه خدا هدایت باشد، قهرا هدایت به سوی سبیل، هدایت روی هدایت خواهد بود.

معنای «جَاهِدُوا فِينَا» این است که جهادشان همواره در راه ما است، و این تعبیر کنایه از این است که: جهادشان در اموری است که متعلق به خدای تعالی است، چه جهاد در راه عقیده باشد، و چه در راه عمل، و چون جهادشان در راه خدا است هیچ عاملی ایشان را از ایمان به خدا و اطاعت اوامر و نواهی او باز نمی‌دارد. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۲۲۸.

جهاد در راه خدا به خدا منتهی می‌شود! (۳۱۱)

دو راه بازگشت به خدا: طریق سعادت، طریق شقاوت

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ،»

«شما که مردگان بودید و خدا جانتان بداد و بار دیگرتان می‌میراند و باز جانتان می‌دهد و باز سوی او برمی‌گردید چگونه منکر او می‌شوید؟» (۲۸ / بقره)

انسان که مخلوقی است تربیت یافته در گهواره تکوین، در سیر وجودیش تطور دارد، از نظر فطرت و ابداع مرتبط به امر خدا و ملکوت او است از جهت عود و برگشتش

(۳۱۲) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

به سوی خدا، منشعب به دو طریق است:

۱ - طریق سعادت

۲ - طریق شقاوت

قرآن شریف، طریق سعادت را نزدیک‌ترین طریق، یعنی خط مستقیم دانسته، که به رفیع‌اعلی منتهی می‌شود، و این طریق لایزال انسان را به سوی بلندی و رفعت بالا می‌برد تا وی را به پروردگارش برساند، بخلاف طریق شقاوت، که آنرا راهی دور و منتهی به اسفل سافلین - پست‌ترین پستی‌ها، معرفی می‌کند، تا آنکه به رب‌العالمین منتهی شود، و خدا در ماورای صاحبان این طریق ناظر و محیط بر آنان است. (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۱۷۴.

دو راه بازگشت به خدا: طریق سعادت (۳۱۳)

تلاش انسان برای ملاقات پروردگار خود

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ!»

«هان ای انسان! تو در راه پروردگارت تلاش می‌کنی و بالاخره او را دیدار خواهی کرد!» (۶ / انشقاق)

کلمه «کَدْح» به معنای تلاش کردن و خسته شدن است. در این کلمه معنی سیر است. کلمه «فَمُلَاقِيهِ» نشان می‌دهد هدف نهایی این سیر و سعی و تلاش، خدای سبحان است،

(۳۱۴) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

البته بدان جهت که دارای ربوبیت است، یعنی انسان بدان جهت که عبدی است مربوط و مملوک و مدبر، و در حال تلاش به سوی خدای سبحان است دائما در حال سعی و تلاش و رفتن بسوی خدای تعالی است، بدان جهت که رب و مالک و مدبر امر اوست، چون عبد برای خودش مالک چیزی نیست، نه اراده و نه عمل، پس او باید اراده نکند مگر آنچه که پروردگارش اراده کرده باشد، و انجام ندهد مگر آنچه را که او دستور داده باشد، پس بنده در اراده و عملش مسؤول خواهد بود.

از این جا معلوم شد:

اولاً: جمله «أَنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ»، خود حجتی است بر معاد، برای اینکه ربوبیت خدای تعالی تمام نمی‌شود مگر با عبودیت بندگان، و عبودیت هم تصور ندارد مگر با بودن مسؤولیت، و مسؤولیت هم تمام نمی‌شود مگر با برگشتن به سوی خدا و حساب

تلاش انسان برای ملاقات پروردگار خود (۳۱۵)

اعمال، این نیز تمام نمی‌شود مگر با بودن جزا.

ثانیا: معلوم شد منظور از ملاقات پروردگار منتهی شدن به سوی او است، یعنی به جایی که در آن هیچ حکمی نیست جز حکم او، و هیچ مانعی نیست که بتواند از انفاذ حکمش جلوگیری کند.

و ثالثا: اینکه مخاطب در این آیه انسان است اما نه از هر جهت، بلکه از همین جهت که انسان است، پس مراد از این کلمه جنس انسان است، برای اینکه ربوبیت خدای تعالی عام است و شامل همه چیز و همه انسانها می‌شود. (۱)

۱- میزان ج: ۲۰، ص: ۴۰۱.

(۳۱۶) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

سیر انسان تا توحید، و قرب درگاه الهی!

«الْآرِ كَتَبَ أَحْكَمْتَ ءَايَتُهُ ثُمَّ فَضَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ،»

«أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ،»

«وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُغْفِرْ لَكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ،» «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،»

«این کتابی است که آیاتش همه یک غرض را می‌رساند، غرضی که وقتی شکافته شود به صورت آیات مفصل درمی‌آید، کتابی است از ناحیه خدای حکیم و آگاه،»

«و آن غرض واحد این است که جز الله را نپرستید که من از ناحیه او برای بشارت

سیر انسان تا توحید، و قرب درگاه الهی! (۳۱۷)

و انذار شما آمده‌ام،»

«و اینکه از پروردگارتان طلب مغفرت نموده سپس به سویش باز گردید تا شما را برای مدتی معین از بهره‌ای نیکو برخوردار سازد و به هر صاحب کرمی آنچه از فضل و کرمش مستحق است بدهد. تو این پیام را به مردم برسان اگر از پذیرفتنش اعراض کردند، بگو که من بر شما می‌ترسم از عذاب روزی بس بزرگ!» «روزی که بازگشتان به سوی خدا است و او بر هر چیزی توانا است!» (۱ تا ۴ / هود)

اگر قرآن کریم سخن از معارف الهی دارد و اگر درباره فضایل اخلاقی سخن می‌گوید و اگر احکامی درباره کلیات عبادات و معاملات و سیاسات و ولایتها تشریح می‌کند و اگر از (۳۱۸) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

اوصاف خلایقی از قبیل: عرش، کرسی، لوح، قلم، آسمان، زمین، فرشتگان، جن، شیطانها، گیاهان، حیوانات و انسان سخن به میان می‌آورد، و اگر درباره آغاز خلقت و انجام آن حرف می‌زند و بازگشت همه را نخست به سوی فنا و سپس به سوی خدای سبحان می‌داند و خبر از روز قیامت و قبل از قیامت، یعنی از عالم قبر و برزخ می‌دهد و از روزی خبر می‌دهد که همه برای رب العالمین و به امر او پیامی خیزند، و همه در عرصه‌ای جمع گشته سؤال و بازخواست و حساب و سنجش و گواهی گواهان را می‌بینند، و در آخر بین همه آنان داوری شده گروهی به بهشت و جمعی به دوزخ می‌روند، بهشت و دوزخی که دارای درجات و درکاتی هستند و نیز اگر بین هرانسانی و بین عمل او و نیز بین عمل او و سعادت و شقاوت او و نعمت و نعمت او و درجه و درکه او، و متعلقات عمل او از قبیل وعده و وعید و انذار و تبشیر از راه موعظه و مجادله حسنه و حکمت رابطه برقرارداشته و درباره آن رابطه‌ها سخن می‌گوید، همه اینها بر آن یک

سیر انسان تا توحید، و قرب درگاه الهی! (۳۱۹)

حقیقت تکیه دارد و آن حقیقت چون روح در تمامی آن معارف جریان یافته و آن یک حقیقت، اصل و همه اینها شاخه و برگ آنند، آن حقیقت، زیربنا و همه اینها که دین خدا را تشکیل می‌دهند بر آن پایه بنا نهاده شده‌اند. و آن یک حقیقت عبارت است از توحید حق تعالی! البته توحیدی که اسلام و قرآن معرفی کرده است.

جمله: «الَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»، دعوت بشر است به توحید در عبادت، در جمله: «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»، امر به طلب آمرزش از همین خدای تعالی است، که به خاطر او عبادت غیر او را ترک گفتند، و سپس دستور می‌دهد به اینکه توبه کنند، یعنی با اعمال صالح به سوی او برگردند، و از همه این دستورات یک چیز به دست می‌آید، و آن این است که: انسانها در زندگی خود راه طبیعی را پیش بگیرند که اگر چنین کنند به قرب

(۳۲۰) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

درگاه الهی منتهی می‌شوند.

و راه طبیعی برای زندگی بشر اینست که الهه و خدایان ساختگی را رها نموده از خدای تعالی که معبود واقعی است طلب مغفرت کنند، و جان و دل خود را برای حضور در پیشگاه او پاک ساخته، سپس با اعمال صالح به سوی او بازگشت کنند.

«يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»

اجل مسمی آن زمان و لحظه‌ای است که زندگی به آن منتهی شده و در آن نقطه، پایان می‌یابد و به هیچ وجه از آن تخطی نمی‌کند. متاع حسن تا أجل مسمی چیزی جز زندگی خوب دنیوی نمی‌تواند باشد.

بهره‌مندی از حیات حسنه و طیبه تا اجل مسمی عبارت است از اینکه افراد انسانی از

سیر انسان تا توحید، و قرب درگاه الهی! (۳۲۱)

حیات، طوری بهره‌گیری کنند که فطرت انسانیت آن را بپسندد، و حیات مورد پسند فطرت اینست که همه افراد بطور معتدل و در

پرتو علم نافع و عمل صالح از زندگی برخوردار شوند، این در مقایسه زندگی پاک و طیب با فرد فرد جامعه است، و اما در مقایسه با مجتمع، عبارت است از بهره‌مندی عمومی از نعمت‌های زندگی طیب زمینی، به این معنا که دست آورد هر فردی مختص به خود او باشد البته دست آورد در مجتمعی که اجزایش متلائم و نزدیک به هم باشند فاصله طبقاتی و تضاد و تناقضی در بینشان نباشد. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۰، ص: ۱۹۹.

(۳۲۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

بازگشت به خدا، آخرین منزل در سیر آدمی

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؟»

«شما که مردگان بودید و خدا جانتان بداد،

و بار دیگرتان می‌میراند،

و باز جانتان می‌دهد،

و باز سوی او بر می‌گردید،

چگونه منکر او می‌شوید؟» (۲۸ / بقره)

این آیات به منازلی که انسان در مسیر وجود خود طی می‌کند، اشاره دارد: یعنی

بازگشت به خدا، آخرین منزل در سیر آدمی (۳۲۳)

زندگی دنیا، و سپس مرگ، و بعد از آن زندگی برزخ، و سپس مرگ، و بعد زندگی آخرت، و سپس بازگشت به خدا، و

اینکه این منزل آخرین منزل در سیر آدمی است!

در خلال این بیان پاره‌ای از خصائص و مواهب تکوین و تشریح را، که خداوند تعالی آدمیان را بدان اختصاص داده، برمی‌شمارد، و

می‌فرماید: انسان مرده‌ای بی‌جان بود، خدا او را زنده کرد، و همچنان او را می‌میراند، و زنده می‌کند، تا در آخر به سوی خود

باز گرداند. (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۱۷۱.

(۳۲۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

(۳۲۵)

فصل هفتم: امید دیدار خدا و نتایج آن

پیش‌بینی ملاقات خدا، و اثرات آن

«... الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

«از صبر و نماز کمک بجوئید و آن بسی سنگین است مگر برای خشوع‌پیشگان که گمان دارند به پیشگاه پروردگار خویش

می‌روند و به او باز می‌گردند.» (۴۶ / بقره)

(۳۲۶)

در تعلیم قرآن شریف، اعتقاد به آخرت، موردی است که هر کس باید بدان یقین حاصل کند، همچنانکه فرموده: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ

يُوقِنُونَ» (۴ / بقره) ولی برای پیدایش خشوع در دل انسان، حتی داشتن گمان وقوع قیامت و لقاء پروردگار کافی است. اگر انسان متوجه شود به اینکه ربی و پروردگاری دارد که ممکن است روزی با او دیدار کند و به سویش برگردد، در ترک مخالفت و رعایت احتیاط صبر نمی‌کند تا علم برایش حاصل شود، بلکه همان ظن و گمان او را وادار به احتیاط می‌کند. آیه مورد بحث با آیه زیر قریب‌المضون است:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا،»

«هر که امید دیدار پروردگار را دارد، باید عمل صالح کند!» (۱۱۰ / کهف) (۱)

پیش‌بینی ملاقات خدا، و اثرات آن (۳۲۷)

شرط امید به دیدار خدا

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ،»

«کسی که امید دیدار خدا دارد بداند که اجل خدا رسیدنی است و او شنوا و داناست.» (۵ / عنکبوت)

در این آیه بیان می‌کند که هر کس به خدا ایمان آورد به این امید که به سوی او باز گردد، و به دیدار او نائل شود، باید بداند که روز دیدار او خواهد رسید و نیز باید

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۲۲۸.

(۳۲۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

بداند که خدا گفته‌هایش را می‌شنود، و به احوال و اعمالش دانا است، پس باید حواس خود را جمع کند، و احتیاط را از دست ندهد، و حقیقتا ایمان آورد، ایمانی که هیچ فتنه و بلایی او را از آن برنگرداند، و هیچ آزاری از ناحیه دشمنان خدا آن را سست نکند، و باید که در راه خدا حقیقتا جهاد کند، و باز باید بداند که آن کسی که از جهاد وی بهره‌مند می‌شود خود اوست، و خدا هیچ احتیاجی به او ندارد، نه به ایمانش، و نه به جهادش، نه به خود او و نه به احدی از عالمیان!

و باز باید بداند که اگر ایمان بیاورد و عمل صالح کند به زودی خدا گناهانش را می‌آمرزد و به اعمال خویش پاداش می‌دهد، و این دو علم اخیر علم اول را تأکید نموده، و مستوجب ملازمه او با وجوب ایمان و صبر در برابر فتنه‌ها در راه خدا می‌شوند.

پس جمله «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ،» ابتدای برگشتن از لحن کلام سابق به بیان حال

شرط امید به دیدار خدا (۳۲۹)

کسی است که می‌گوید: ایمان آوردم، و می‌فهماند چنین کسی حتی اگر مختصری هم راست بگوید ایمان می‌آورد چون که امید دارد روزی به سوی خدا باز گردد، و آن روز قیامت است، زیرا اگر قیامت در کار نبود دین و ایمان به کلی لغو و بیهوده می‌شد. (۱)

اعتقاد به معاد و امید به ملاقات پروردگار

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا،»

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۱۵۰.

(۳۳۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«بگو من فقط بشری هستم همانند شما، که به من وحی می‌شود، حق این است که خدای شما یگانه است پس هر که امید دارد که

به پیشگاه پروردگار خویش رود باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند! (۱۱۰ / عنکبوت) جمله «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»، مشتمل بر اجمال دعوت دینی است که همان عمل صالح برای رضای خدای واحد بی شریک است، و آنگاه این معنا را متفرع کرده بر رجاء لقاء پروردگار متعال و بازگشت به سوی او چون اگر حساب و جزائی در کار نباشد هیچ داعی و ملزومی نیست که افراد را به پیروی از دین و به دست آوردن اعتقاد و عمل صحیح و اदार سازد.

و اگر رجاء لقاء خدای را متفرع بر جمله «أَتَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهًا وَاحِدًا»، کرد بدین جهت بود اعتقاد به معاد و امید به ملاقات پروردگار (۳۳۱)

که بازگشت بندگان به سوی خدای سبحان از تمامیت معنای الوهیت است، زیرا خدای تعالی هر کمال مطلوب و هر وصف جمیلی را دارد که یکی از آنها فعل حق و حکم به عدل است و این دو اقتضاء می کند که دوباره بندگان را به سوی خود بازگرداند و میان آنان حکم کند. (۱)

ملاقات خدا با ایمان کامل، و ایمان ناقص

«... وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ»

۱- میزان ج: ۱۳، ص: ۵۵۶.

(۳۳۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«... و خدا هرگز ایمان شما را بی اثر نمی گذارد، که خدا نسبت به مردم بسیار رئوف و مهربان است.» (۱۴۳ / بقره)

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«... هر کس از خدا بترسد و جوارح خود یعنی چشم و گوش و شکم و زبان و فرجش را حفظ نموده، و هر عضوی از اعضای خود را در آن جائی مصرف کند و بکار ببندد که خدا برایش معین کرده است، و واجب هر عضوی را انجام دهد، با ایمان کامل خدا را ملاقات می کند و از اهل بهشت است.

و اگر کسی در واجبی از این واجبات خیانت کند و از آنچه خدا دستور داده تعدی نماید، خدا را با ایمان ناقص ملاقات می کند.» (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۵۰۰.

ملاقات خدا با ایمان کامل، و ایمان ناقص (۳۳۳)

(۳۳۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

(۳۳۵)

فصل هشتم: مفهوم دیدار خدا و لقاء الله

مفهوم لقاء و لقاء الله

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

«کسی که امید دیدار خدا دارد بداند که اجل خدا رسیدنی است و او شنوا و داناست.» (۵ / عنکبوت)

(۳۳۶)

لقاء هر چیز علم یافتن به وجود او است، و روز قیامت مردم به حقانیت خدا علم پیدا می‌کنند، و لقاء علمی برایشان حاصل می‌شود. مراد از «لقاء الله» قرار گرفتن بنده است در موقفی که دیگر بین او و بین پروردگارش حجابی نباشد، همچنان که روز قیامت نیز این چنین است، چون روز قیامت روز ظهور حقایق است.

«أَجَلَ اللَّهِ» عبارت است از آن غایتی که خدا برای لقاء خود معین فرموده است، و آن آمدنی است، و هیچ شکلی در آن نیست. «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا...»

«کسانی که معاد و ملاقات خدا را منکرند گویند...» (۲۱ / فرقان)

مفهوم لقاء و لقاء الله (۳۳۷)

در این آیه نیز کلمه لقاء به همان معنا به کار رفته است، به معنای رفتن به سوی چیزی که بین تو و او حائلی نباشد و مراد از لقاء در آیه مورد بحث «لقاء الله» یعنی برگشتن به سوی خدا در روز قیامت است، و اگر آن را لقاء نامیده، بدین جهت است که آن روز مردم به سوی خدا بروز می‌کنند به طوری که حایلی از جهل و یا غفلت در بین نماند، چون در روز قیامت عظمت الهی همه حجابها را پاره می‌کند، همچنان که فرمود:

«وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ»،

«آن روز دیگر علم پیدا می‌کنند که خدا حقی است مبین.» (۲۵ / نور). (۱)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۱۵۰ و ج: ۱۵ ص: ۲۷۳.

(۳۳۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

مفهوم مشاهده و تجلی و رفع حجابها در روز قیامت

مفهوم مشاهده و تجلی و رفع حجابها در روز قیامت

در بعضی از روایات آمده که: خدای سبحان برای اهل محشر تجلی می‌کند، به جلوه‌ای که آنان را از غیر به خود مشغول می‌سازد مادامی که آن تجلی هست به هیچ چیز دیگر توجه ندارند.

مراد از این تجلی برطرف شدن همه حجابهایی است که بین آنان و آفریدگارش وجود داشت، نه اینکه مراد دیدن به چشم باشد، چون دیدن به چشم تنها از راه مقارنه جهات و ابعاد صورت می‌گیرد، و خدای تعالی در جهت قرار ندارد و چنین چیزی

مفهوم مشاهده و تجلی و رفع حجابها (۳۳۹)

در حق خدای تعالی محال است. (۱)

علم رؤیت و دیدار خدا

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِيَا أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»،

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۱۵۶.

(۳۴۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«و چون موسی به وعده‌گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خودت را به من بنما که ترا بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید ولی به این کوه بنگر اگر بجای خویش برقرار ماند شاید مرا توانی دید و همین که پروردگارش بر آن

کوه جلوه کرد آن را متلاشی نمود و موسی بیهوش بیفتاد و چون به خود آمد گفت: منزهی تو، سوی تو باز می‌گردم و من اولین مؤمن هستم.» (۱۴۳ / اعراف)

خدای تعالی در کلام خود رؤیتی را اثبات کرده که غیر از رؤیت بصری و حسی است، بلکه یک نوع درک و شعوری است که با آن حقیقت و ذات هر چیزی درک می‌شود، بدون اینکه چشم و یا فکر در آن به کار رود، شعوری اثبات کرده که آدمی با آن شعور

علم رؤیت و دیدار خدا (۳۴۱)

به وجود پروردگار خود پی برده و معتقد می‌شود، غیر آن اعتقادی که از راه فکر و استخدام دلیل به وجود پروردگار خود پیدا می‌کند، بلکه پروردگار خود را به وجدان و بدون هیچ ستر و پرده‌ای درک می‌کند، و اگر نکند به خاطر این است که به خود مشغول شده و دستخوش گناهانی شده است که ارتکاب نموده، و این درک نکردن هم غفلت از یک امر موجود و مشهود است نه اینکه علم به کلی از بین رفته باشد.

در هیچ جای از قرآن هم آیه‌ای که دلالت کند بر زوال علم دیده نمی‌شود بلکه همه جا از این جهل به غفلت تعبیر شده که معنایش اشتغال به علمی دیگر و در نتیجه از یاد بردن او است نه اینکه علم به وجود او به کلی از بین رفته باشد، و این آن چیزی است که کلام خدای سبحان آن را بیان نموده و عقل هم با براهین روشن خود، آن را تأیید می‌کند و همچنین با روایات وارده از ناحیه مقدسه ائمه اهل بیت علیهم السلام اجماعین منطبق است.

(۳۴۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

البته بطوری که از کلام مجید خدای تعالی استفاده می‌شود، این علم که از آن به رؤیت و لقاء تعبیر شده تنها برای صالحین از بندگانش آنهم در روز قیامت دست می‌دهد، همچنانکه فرمود:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»، (۲۳ / قیامت)

آری، قیامت ظرف و مکان چنین تشریفی است، نه دنیا که آدمی در آن مشغول و پابند به پروراندن تن خویش و یکسره در پی تحصیل حوائج طبیعی خویشتن است.

دنیا محل سلوک و پیمودن راه لقاء خدا و به دست آوردن علم ضروری به آیات او است، و تا به عالم دیگر منتقل نشود به ملاقات پروردگارش نائل نمی‌شود، همچنانکه فرموده:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»، (۶/انشقاق)

و در این معنا آیات بسیار دیگری است که دلالت دارند بر اینکه مرجع و بازگشت

علم رؤیت و دیدار خدا (۳۴۳)

و منتهای همه به سوی اوست و همه در تلاش رسیدن به اویند.

این است آن علم ضروری مخصوصی که خدای تعالی آن را درباره خود اثبات نموده و از آن به رؤیت و لقاء تعبیر فرموده است. و قهرا وقتی مسأله رؤیت خدا به آن معنا که گفته شد در چند جای قرآن برای روز قیامت اثبات شد نفی ابدی آن در جمله: «لَنْ تَرَانِي!» راجع به دنیا خواهد بود، و معنایش این می‌شود: مادامی که انسان در قید حیات دنیوی و به حکم اجبار سرگرم اداره جسم و تن خویش و بر آوردن حوائج ضروری آن است هرگز به چنین تشریفی مشرف نمی‌شود، تا آنکه بطور کلی و به تمام معنای کلمه از بدنش و از توابع بدنش منقطع گردد، یعنی بمیرد، و توای موسی هرگز توانائی دیدن من و علم ضروری مرا در دنیا نداری، مگر اینکه بمیری و به ملاقات من آئی، آن وقت است که آن علم ضروری را که درخواست می‌کنی نسبت به من خواهی یافت.

(۳۴۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

برگشت نفسی رؤیت به نفی طاقت و قدرت بر آن است، جمله: «وَلَكِنْ أَنْظُرْ» است که در آن نشان دادن خود را به موسی تشبیه کرده به نشان دادن خودش را به کوه، و فرموده: ظهور و تجلی من برای کوه عینا مانند ظهوری است که من برای تو کنم، اگر کوه با آن عظمت و محکمیش توانست به حال خود باقی بماند تو نیز می‌توانی تجلی پروردگارت را تحمل کنی!

جمله: «وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَفْرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي»، استدلال بر محال بودن تجلی نیست، به شهادت اینکه برای کوه تجلی کرد، بلکه غرض از آن نشان دادن و فهماندن این معنا است که موسی قدرت و استطاعت تجلی را ندارد و اگر تجلی خدا واقع شود او در جای خود قرار نمی‌گیرد، و خواسته است به او بفهماند اگر تجلی کنم

علم رؤیت و دیدار خدا (۳۴۵)

وجودت به کلی از بین می‌رود، همانطوری که دیدی کوه از بین رفت، چون خدای تعالی وقتی که برای کوه تجلی نمود کوه را مدکوک و متحول به صورت ذراتی از خاک گردانید، و هویت کوه بودنش را نیز به کلی از بین برد.

در آن صحنه، قهر الهی برای موسی و در مقابل درخواستش مجسم گردیده و او خود را به مشاهده آن مشرف دیده، که چنان اندکاک عجیبی به او دست داده و نتوانسته حتی یک چشم بر هم زدن در جای خود و به روی پاهایش قرار بگیرد، استغفاری هم که بعد از به حال آمدن کرده شاهد این معنا است.

چون فهمید درخواستی که کرده بود بی‌موقع بوده و خداوند او را به اشتباهش واقف ساخته، و به عنایت الهی خود، او را عملاً تعلیم داد و به او فهماند که تقاضای غیرممکنی کرده است. (۱)

(۳۴۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

حضور بدون حاجب انسان در برابر خدا

«وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا...»

«در روز قیامت همه برای خدا و در پیشگاه او ظاهر می‌شوند...» (۲۱ / ابراهیم)

معنای جمله: «وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا»، این است که: برای خدا طوری ظاهر می‌شوند که میان او و آنان، هیچ حاجب و مانعی وجود نداشته باشد.

و این تفاوت که میان دنیا و آخرت است، که در دنیا از خدا محجوب هستند و در

۱- المیزان ج: ۸، ص: ۳۱۰.

حضور بدون حاجب انسان در برابر خدا (۳۴۷)

آخرت ظاهر، نسبت به خود بندگان است که در دنیا گمان می‌کردند بین آنها و خدا مانعی وجود داشته و آنها غایب از خدا، و خدا غایب از آنها است، و چون قیامت می‌شود می‌فهمند که در اشتباه بوده‌اند و در دنیا هم برای خدا ظاهر بودند، و اما نسبت به خدای تعالی این تفاوت در کار نیست، و برای او هیچ مخلوقی در پرده نیست، نه در دنیا و نه در آخرت، همچنانکه خودش فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ.» (۵ / آل عمران) (۱)

۱- المیزان ج: ۱۲، ص: ۵۹.

(۳۴۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

مفهوم رؤیت و لقاء در روایات اسلامی

در کتاب معانی الاخبار به سند خود از هشام روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که ناگاه معاویه بن وهب و

عبدالملک بن اعین بر آن جناب در آمدند، معاویه بن وهب رو به آن حضرت نمود و عرض کرد: شما درباره روایتی که می‌گوید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پروردگار خود را دیده چه می‌گویید؟ و اگر این روایت بنظر شما صحیح است رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پروردگار خود را به چه صورتی دیده؟ و همچنین روایت که می‌گوید مؤمنین در بهشت پروردگار خود را می‌بینند؟ اگر این نیز صحیح است به چه صورتی خواهند دید؟

مفهوم رؤیت و لقاء در روایات اسلامی (۳۴۹)

حضرت تبسمی نمود و فرمود: ای معاویه! چقدر زشت است که مردی هفتاد یا هشتاد سال از عمرش بگذرد، و در این مدت در ملک خدا زندگی نموده و از نعمت‌های خداوندی بهره‌مند باشد و خدا را آنطور که باید نشناسد؟ آنگاه فرمود: ای معاویه! محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله پروردگار خود را ندید، و خداوند بزرگتر از آن است که به مشاهده چشم‌ها در آید، باید دانست که رؤیت دو گونه است، یکی رؤیت به چشم و یکی رؤیت به قلب، هر کس مقصودش از رؤیت خدا رؤیت به قلب باشد او مصیب است و به خطا نرفته و هر کس مقصودش از آن رؤیت به چشم باشد او دروغ گفته و به خدای تعالی و آیات او کفر ورزیده، برای اینکه خود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس خدا را به خلق خدا تشبیه کند کافر شده است.

پدرم نیز از پدرش از حسین بن علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: شخصی از

(۳۵۰) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: ای برادر رسول خدا آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟ حضرت فرمود: من هرگز عبادت نمی‌کنم پروردگاری را که ندیده‌ام و لیکن چشم‌ها او را به مشاهده اعیان نمی‌بینند، بلکه دل‌ها او را به حقیقت ایمان می‌بینند. ای معاویه! چطور ممکن است مؤمن پروردگار خود را به مشاهده بصری ببیند؟ و حال آنکه هر چیزی که در چشم بگنجد و به رؤیت در آید آن چیز بدون شک مخلوق است و مخلوق را هم ناچار خالق می‌باید، پس هر کس چنین ادعایی بکند خدا را مخلوق و حادث دانسته، و هر کس او را به مخلوقات او تشبیه کند برای او شریکی اتخاذ نموده است.

وای بر چنین مردمی، مگر نشنیده‌اند کلام خدای را که فرموده: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَرَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۱۰۳ / انعام) و آن کلام دیگرش را که خطاب به

مفهوم رؤیت و لقاء در روایات اسلامی (۳۵۱)

موسی نموده و فرموده: «لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (۱۴۳ / اعراف) تازه آن تجلی هم که به کوه کرد و کوه را به آن صورت در آورد به این نحو بود که از نور بی‌پایان خود مقداری را که - در مثل - از سوراخ سوزن عبور کند ظاهر ساخت، و سرزمین طور را آنطور متلاشی و کوه‌ها را منهدم ساخت و موسی از ترس افتاد و مرد، بلکه مرد و افتاد. «فَلَمَّا أَفَاقَ»، یعنی وقتی خداوند جان او را دوباره به کالبدش برگردانید: «قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ»، توبه کردم از اینکه به زبان بیاورم گفتار کسانی را که خیال می‌کنند تو به چشم در می‌آیی، من به معرفتی که به تو داشتم و می‌دانستم که تو به چشم‌ها در نمی‌آی باز گشت نموده، «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»، و من اولین کس هستم که ایمان آورده‌ام به اینکه تو می‌بینی و دیده نمی‌شوی و اینکه تو در منظر اعلی و مسلط

(۳۵۲) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

بر همه عالمی!

مؤلف: اولاً- رؤیت بصری چه به همین نحوی که تاکنون بوده باقی بماند و چه در اثر پیشرفت زندگی مثلاً در آخرت تحولاتی به خود بگیرد مادامی که مادی بوده باشد، و تنها به اجسام و اشکال و الوان تعلق بگیرد و خلاصه مادامی که رؤیت عبارت بوده باشد از بکار افتادن عضلات و عدسی‌های چشم و گرفتن و پس دادن نور، محال است که به خدای تعالی تعلق گرفته و در نتیجه انسان

خدا را ببیند، و در این معنا هیچ فرقی بین دنیا و آخرت نیست، برهان عقلی و آیات و روایات هم بر این معنا دلالت دارند. بله، در این میان علمی است ضروری و مخصوص که به خدای تعالی تعلق می‌گیرد و آن را نیز رؤیت می‌نامند، و مقصود آیات و روایاتی که رؤیت خدا را اثبات می‌کند به شهادت قرائن بسیار و صریحی که در آنها است همین علم است که جز در موطن آخرت مفهوم رؤیت و لقاء در روایات اسلامی (۳۵۳)

برای کسی دست نمی‌دهد، و این غیر آن علم ضروری است که از راه استدلال حاصل می‌شود. تجلی خدای تعالی فی حد نفسه امر ممکنی است و تنها از هم پاشیدن و از بین رفتن طرف تجلی مانع از این است که خداوند خود را تجلی دهد، و اگر این مانع نبود خداوند خود را برای هر کسی که شایستگی دارد تجلی می‌داد، همچنانکه در روایات بسیار زیادی از طرق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام دارد که خداوند سبحان برای اهل بهشت تجلی می‌کند، و اهل بهشت در هر روز جمعه به زیارت خدای تعالی موفق می‌شوند، و همچنانکه آیه: «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (۲۳ / قیامت) آن را تأیید می‌کند. از روایات بخوبی استفاده می‌شود که مقصود از رؤیت همانطور که رؤیت به چشم نیست اعتقاد و ایمان قلبی هم که از راه استدلال کسب می‌شود نیست، و اگر لفظ رؤیت در مورد خدای تعالی زیاد استعمال نمی‌شود جهت همین است که از این لفظ معنای رؤیت جسمانی

(۳۵۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

به ذهن عامه مردم تبادر می‌کند، و خلاصه اینکه ترس از گمراه شدن مردم مانع شیوع استعمال این لفظ در مورد خدای تعالی است، و گرنه در مورد خدا نیز حقیقت رؤیت که عبارت از مشاهده علمی چیزی غیر از راه استدلال است ثابت و صادق است، بلکه تعدادی از روایات هم که رؤیت خدا را انکار می‌کنند به این لسان انکار شده که خدای سبحان از طریق فکر، معلوم و معروف واقع نمی‌شود. (۱)

۱- میزان ج: ۸۶، ص: ۳۲۹.

مفهوم رؤیت و لقاء در روایات اسلامی (۳۵۵)

(۳۵۶)

فصل نهم: محرومین از دیدار خدا

مفهوم محجوب بودن از خدا در روز قیامت

«كَأَنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ»

«نه، اینان آن روز از قرب پروردگارشان دورند.» (۱۵ / مطففین)

معنای محجوب بودن این نیست که از معرفت خدا محجوبند، چون در روز قیامت

(۳۵۷)

همه حجابها برطرف می‌شود، یعنی همه اسبابهای ظاهری که در دنیا واسطه میان خدا و خلق بودند از کار می‌افتند و در نتیجه تمام خلائق معرفتی تام و کامل به خدای تعالی پیدا می‌کنند، همچنان که فرمود: «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۱۶ / غافر) و نیز فرمود: «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ.» (۲۵ / نور)

مراد از محجوب بودن از پروردگارشان در روز قیامت محروم بودنشان از کرامت قرب و منزلت او است. (۱)

کیفر انکار لقاء الله و جزای روز حساب

۱- المیزان ج: ۲۰، ص: ۳۸۶.

(۳۵۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

«محققا کسانی که امید دیدار ما را ندارند، و به زندگی دنیا راضی گشته و دل خود را با آن آرامش بخشیده‌اند و کسانی که اصلاً از آیات ما غافلند، اینان دعوت ما را نمی‌پذیرند، و به خاطر همین عملکردشان، در آتش ماوی دارند.» (۷ و ۸ / یونس)

انکار لقاء الله و فراموشی روز حساب موجب این است که انسان به زندگی دنیا راضی شود و به جای آخرت بدان اطمینان و دلگرمی یافته، علم و معرفتش و خواست و اراده‌اش منحصر در همین چهارچوب تنگ دنیا شود.

کیفر انکار لقاء الله و جزای روز حساب (۳۵۹)

اعتقاد به معاد یکی از اصول و پایه‌هایی است که استواری دین بر آن بنا نهاده شده است، چون با سقوط این پایه، امر و نهی و وعده و وعید و بلکه اصل نبوت و وحی ساقط می‌شود، و معلوم است که با سقوط اینها دین الهی بکلی باطل می‌شود.

«أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

این جمله، جزای آنان را بیان می‌کند و می‌فرماید که جزای اعمالی که کردند آتش جاودانه است. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۰، ص: ۱۶.

(۳۶۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

کفر ناشی از انکار لقاء الله

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فَيَأْتِنَسِبُهُمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ»

«آیا در نفس خود نمی‌اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است جز به حق نیافریده و جز برای مدتی معین خلق نکرده؟ ولی بسیاری از مردم به مسأله معاد و دیدار پروردگار خود کافرند.» (۸ / روم)

«وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» مراد از لقاء الله همان بازگشت به سوی او در معاد است، و اگر آن را دیدار خوانده، برای این است که کفر آنان را شگفت‌آورتر

کفر ناشی از انکار لقاء الله (۳۶۱)

سازد، و بفهماند که چطور ممکن است از ناحیه خدا آغاز گردند، ولی سرانجامشان به سوی او نباشد، و به همین جهت مطلب را با کلمه «إِنَّ» تأکید کرد تا اشاره کرده باشد به اینکه کفر به معاد فی نفسه چیزی است که قابل قبول نیست.

«اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

«خدا است که خلق را برای نخستین بار آفرید و سپس برای بار دوم نیز برمی‌گرداند و شما هم به سبب برمی‌گردید.» (۱۱ / روم)

مراد از خلق، همه مخلوقات است، و به همین جهت ضمیر جمع را به آنان برگردانید، و فرمود «تُرْجَعُونَ» - برگردانده می‌شوید. آغاز و انجام به دست خدای سبحان است، و

(۳۶۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

همه به سوی او بازمی‌گردند. (۱)

خسارت ناشی از انکار لقاء الله

«... قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرُونَ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزِرُونَ»

«... به تحقیق زیانکار شدند کسانی که ملاقات خدا را تکذیب نمودند و همچنان بر لجاج خود ادامه دادند تا آنکه بناگاه وقت لقایشان فرا رسید، گفتند: وا حسرتا بر

۱- میزان ج: ۱۶، ص: ۲۳۷.

خسارت ناشی از انکار لقاء الله (۳۶۳)

آن کوتاهی که در دنیا کردیم و طرفی برای امروزمان نستیم این حسرت و ندامت را در حالی می‌خورند که بار سنگین گناهانشان را به دوش می‌کشند و بدان که چه بار بدی است به دوششان.» (۳۱ / انعام)

جمله «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ...» از حشر و بعث و قیامت که در جملات قبلی بود به لقاء الله تعبیر کرده و بلافاصله ساعت را ذکر فرموده، تا برساند که منظور از آن همان ساعت لقاء الله است.

در این آیه می‌فرماید: مشرکین با عوض کردنشان راحت آخرت و مسرت لقاء الله را با انکار بعث و عذاب الیمی که از لوازم آن است خود را خاسر و زیانکار کردند.

در آیه دیگر می‌فرماید:

«وَيَوْمَ يُحْشِرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ

(۳۶۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»

«و روزی که محشورشان کند گوئی جز ساعتی از روز نخواییده بودند، یکدیگر را به خوبی می‌شناسند، آن روز کسانی که دیدار خدا را تکذیب کرده بودند محققا زیانکار شده راه به جایی نمی‌برند.» (۴۵ / یونس)

می‌فرماید: نباید به مظاهر این زندگی مادی دنیایی مغرور بشوند و مدت آن را بسیار بیندارند، و روز فرا رسیدن مرگ را روزی بسیار دور خیال کنند، برای اینکه به زودی نزد خداوند متعال محشور می‌شوند و آن وقت به عیان مشاهده می‌کنند که زندگی دنیا جز متاعی اندک نبود، و ماندنشان در دنیا نیز جز ساعتی کوتاه نبوده، از همان روزهای متعارف در بین خودشان.

خسارت ناشی از انکار لقاء الله (۳۶۵)

پس، در آن روز خسران و بدبختیشان که در اثر تکذیب لقاء الله گریبانشان را گرفته بود برایشان هویدا و محسوس می‌شود، چون در آن روز تاویل دین می‌آید، و حقیقت امر مکشوف می‌گردد و نور توحید آنطور که هست ظهور می‌کند و همه به وضوح می‌فهمند و می‌بینند که ملک تنها از خدای واحد قهار جل‌شانه است. (۱)

محرومیت ناشی از تردید درباره ملاقات پروردگار

«إِلَّا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ إِلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»

«ولی تو بدان که منشا همه این بهانه‌جوییها این است که در مسأله معاد در شک‌اند

۱- میزان ج: ۷، ص: ۷۷ و ج: ۱۰، ص: ۹۸.

(۳۶۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

و بدان که خدا به هر چیزی احاطه دارد.» (۵۴ / فصلت)

آنچه از سیاق استفاده می‌شود این است که در آیه شریفه هشدار می‌دهد به اینکه مشرکین از اجتماع بر وحدانیت خدای تعالی از این

طریق که او شهید بر هر چیز است استفاده نمی‌کنند، با اینکه این طریق روشن‌ترین برهان بر مسأله توحید است، اگر کسی تعقل کند، و این بدان جهت است که دل‌هایشان درباره مسأله معاد و لقاء خدا دچار بیماری شک و ریب است، و بدین جهت است که نمی‌توانند بفهمند خدای تعالی شهید بر هر چیز است، و او و صفات و افعالش محبوب از هیچ یکی از مخلوقات خود نیست. آنگاه هشدار می‌دهد به اینکه «خدا به هر چیزی احاطه دارد.» تا به وسیله آن این شک و ریب از دل‌هایشان برطرف و ریشه‌کن شود، و آن هشدار عبارت است از اینکه: خدای تعالی به هر چیزی احاطه دارد، البته نه احاطه‌ای که ما به چیزی داریم، بلکه محرومیت ناشی از تردید درباره ملاقات پروردگار (۳۶۷)

احاطه‌ای که لایق به ساحت قدس و کبریایی او باشد، پس هیچ مکان و مکینی از خدا خالی نیست و هیچ چیز از نظر او پنهان نیست، و داخل در هیچ چیزی هم نیست. (۱)

نتیجه فراموشی روز ملاقات خدا

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسِيهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»
 «و کافران همان‌ها هستند که دین خویش را سرگرمی و بازیچه گرفته، و زندگی دنیا

۱- میزان ج: ۱۷، ص: ۶۱۵.

(۳۶۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

فریشان داد، امروز ایشان را به فراموشی می‌سپاریم، همچنانکه در دنیا دیدار امروزشان را فراموش کرده آیات ما را انکار می‌نمودند.» (۵۱ / اعراف)

«فَالْيَوْمَ نَنسِيهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا!»

معنای نسیان در این آیه فراموشی نیست، چون خداوند چیزی را فراموش نکرده و از حال کسی غافل نمی‌شود، بلکه معنایش این است که همانطوری که اینها در دنیا ما را فراموش کردند ما نیز امروز به لوازم زندگیشان نمی‌پردازیم. (۱)

۱- میزان ج: ۸، ص: ۱۶۶.

نتیجه فراموشی روز ملاقات خدا (۳۶۹)

اعراض خدا از کفار در قیامت

«وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسِيكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوِيكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ»

«و گفته شد امروز ما شما را فراموش می‌کنیم همان طور که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید و منزلگاهتان آتش است و از یاوران احدی را ندارید!»

(۳۴ / جائیه)

نسیان در این آیه کنایه است از اعراض و بی‌توجهی، و نسیان خدا در قیامت از کفار به این است که خدا از ایشان اعراض می‌کند، و آنان را در شدائد و احوال قیامت

(۳۷۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

وامی‌گذارد. و نسیان کفار نسبت به روز قیامت به این است که در دنیا از یاد قیامت و آماده شدن برای آن روز اعراض می‌کردند. (۱)

۱- میزان ج: ۱۸، ص: ۲۷۵.

اعراض خدا از کفار در قیامت (۳۷۱)

فصل دهم: در روز ملاقات خدا

آغاز روز ملاقات، با سلام و تحیت خدا و ملائکه

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا، تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا»

«اوست کسی که بر شما درود می‌فرستد و نیز ملائکه او، تا شمارا از ظلمت‌ها به سوی نور درآورد و خدا به مؤمنان مهربان است،»
(۳۷۲)

«تحیتشان در روزی که او را دیدار کنند سلام است، برای ایشان اجری محترمانه فراهم کرده است.» (۴۳ و ۴۴ / احزاب)
روزی که پروردگارشان را ملاقات می‌کنند از ناحیه او و از ناحیه ملائکه او، به ایشان تحیت و سلام گفته می‌شود، به این معنا که ایشان در روز لقاء خدا در امنیت و سلامتی هستند، و هیچ مکروهی و عذابی به ایشان نمی‌رسد. «وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا» و اجری بسیار بزرگ و آبرومند برای ایشان آماده کرده است. (۱)

و عرش خدا برای مردم هویدا می‌شود!

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۴۹۴.

و عرش خدا برای مردم هویدا می‌شود! (۳۷۳)

«رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ،»

«يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ،»

«خدایی که دارای درجاتی بلند و صاحب عرش است روح را که از فرمان خودش است بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل و القا می‌کند تا مردم را از روز دیدار بترساند،»

«روزی که همه مردم از پرده برون می‌افتند و از ایشان هیچ سری بر خدا پوشیده نمی‌ماند در آن روز گفته می‌شود: امروز ملک از آن کیست؟ از آن خدای واحد

(۳۷۴) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

قهار!» (۱۵ / غافر)

خدای تعالی دارای عرشی است که زمام تمامی امور مخلوقات در آنجا جمع می‌شود و اوامر راجع به خلق از آنجا نازل می‌شود، البته آن مقام هم، بر حسب مراتبی که در خلق خدا هست، دارای مراتبی و درجاتی است متعالی، و شاید آن مراتب عبارت باشد از آسمان‌ها که در کلام مجیدش به عنوان مسکن ملائکه معرفی شده که امر خدا از عرش به سوی ایشان نازل می‌شود و همین آسمانها هستند که بین مردم و عرش خدا حائل شده‌اند.

آن‌گاه می‌فرماید: روزی - که همان روز تلاقی و دیدار باشد - فرا خواهد رسید که در آن روز دیگر حجایی بین خدا و مردم نمی‌ماند، روزی است که از جلو چشم و بصیرت مردم کشف غطا می‌شود و پرده‌ها کنار زده می‌شود و در همان روز است که به دست خدا

و عرش خدا برای مردم هویدا می‌شود! (۳۷۵)

آسمانها در هم پیچیده می‌گردد و عرش خدا برای مردم هویدا می‌شود. آن روز برای همه روشن می‌شود که تنها حاکم بر هر چیز او بوده و ملکی جز ملک او نیست، در چنین روزی او در بین مردم حکم می‌کند.

پس مراد از درجات بنا بر این بیان، درجاتی است که از آنجا به سوی عرش خدا بالا می‌روند و آن وقت جمله «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ» کنایه استعاری است از بلندی عرش ملک خدا، از افق خلق و غایب بودن آن از خلق قبل از قیامت، آنهم غایب بودن به درجاتی بس رفیع و مسافتی بس دور!

«لَيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ»، منظور از یوم التلاق روز قیامت است.

بدین جهت آن را به این نام نامیده که در آن روز خلاق یکدیگر را ملاقات می‌کنند، و یا خالق و مخلوق بهم بر می‌خورند، و یا اهل آسمان و زمین با هم تلاقی می‌کنند، و یا ظالم (۳۷۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

و مظلوم به یکدیگر می‌رسند، و یا در آن روز هر کسی به عمل خود می‌رسد - البته برای هر یک از این وجوه قائلی هست - و ممکن است قول دوم را یعنی تلاقی خالق و مخلوق را به مضمونی که مکرر در قرآن آمده تأیید کرد و آن مضمون عبارت از همین است که روز قیامت مردم پروردگار خود را می‌بینند.

یکی از آیات که این مضمون را خاطر نشان می‌سازد آیه: «بِإِقْتِصَابٍ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ»، (۸ / روم) است. یکی دیگر آیه: «أَنَّهُمْ مُّلاقُوا رَبِّهِمْ»، (۴۶ / بقره) است و یکی دیگر آیه: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»، (۶ / انشقاق) است.

معنای لقاء این است که: در آن روز تمامی سببهایی که در دنیا مردم را به خود مشغول می‌کرد از کار می‌افتند و در آن روز این حقیقت فاش و روشن می‌شود که تنها حق مبین خداست و در آن روز حقیقت هر کسی نیز برای خدا بروز می‌کند: «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ

و عرش خدا برای مردم هویدا می‌شود! (۳۷۷)

لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ...!» (۱۶ / غافر)

این آیه شریفه کلمه یوم التلاق را تفسیر می‌کند می‌فرماید: یوم التلاق روزی است که باطن مردم ظاهر می‌شود.

و معنای بروز مردم برای خدا این نیست که خدا در دنیا از باطن مردم خبر نداشت و در آن روز خبردار می‌شود، بلکه معنایش این است که: مردمی که در دنیا به خاطر اشتغال به سبب‌های موهوم از معرفت پروردگارشان محجوب بودند و متوجه نبودند که ملک خدا بر آنها احاطه دارد و تنها حاکم بر آنان خداست، و یگانه در ربوبیت و الوهیت است، روز قیامت به خاطر از کار افتادن آن سبب‌های موهوم این معانی برایشان بروز می‌کند.

پس جمله: «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ»، اشاره است به از بین رفتن هر سببی که در دنیا حاجب

(۳۷۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

و مانع از درک حقایق بود.

و جمله: «لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ»، تفسیر همان بروز برای خداست و معنای آن را توضیح می‌دهد و می‌فهماند که دلها و اعمالشان همه زیر نظر خدا بوده، ظاهر و باطنشان برای خدا ظاهر بوده و آنچه به یاد دارند و آنچه فراموش کرده‌اند، همه برای خدا مکشوف و هویدا است!

«لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ!» خدای سبحان حقیقت روز قیامت را بیان می‌کند که روز ظهور ملک و سلطنت خدا بر خلق است، ملک و سلطنت علی الاطلاق!

و اگر در این جمله خدا را به صفت واحد قهار توصیف کرد، برای این است که انحصار ملک در خدا را تعلیل کند که چرا گفتیم

ملک تنها و تنها برای خداست می‌فرماید: بدین جهت که ملک خدا به سبب سلب استقلال از هر چیز، قاهر و مسلط بر آن چیز است، و

و عرش خدا برای مردم هویدا می‌شود! (۳۷۹)

چون خدا واحد است، پس ملک هم تنها برای اوست!

در نهج البلاغه می‌فرماید: خدای سبحان بعد از فنای دنیا مانند روز ازل تنها می‌ماند، دیگر هیچ چیز با او نخواهد بود، همانطور که قبل از آغاز خلقت تنها بود، بعد از فنای آن نیز تنها می‌شود، در حالی که دیگر نه وقتی می‌ماند و نه زمانی و نه حینی و نه مکانی. در آن هنگام است که اجلها و مدتها و سالها و ساعتها همه معدوم می‌شوند، چیزی وجود ندارد به غیر از خدای واحد قهار که بازگشت همه امور به سوی اوست. بدون قدرت خود آنها خلقتشان آغاز گشت، و بدون امتناعشان از هستی نابود می‌شوند و اگر قدرت بر امتناع از نیستی می‌داشتند بقایشان دوام می‌یافت.

در تفسیر قمی به سند خود از ثویر بن ابی فاخته از علی بن الحسین علیه‌السلام روایت کرده که شخصی از آن جناب از فاصله بین دو نفخه پرسید که چقدر است؟ فرمود:

(۳۸۰) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

هرقدر که خدا بخواهد. آنگاه امام علیه‌السلام کیفیت نفخ و مردن اهل زمین و آسمان را بیان کرده، تا آنجا که می‌فرماید: پس خلق همچنان در این حال می‌مانند تا خدا بخواهد، آنگاه به آسمان امر می‌کند تا مضطرب گردد و به کوهها دستور می‌دهد تا به راه افتند، همچنان که خودش فرموده: «يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا» (۹ و ۱۰ / طور) یعنی کوهها پهناور شوند و زمین غیر این زمین شود، یعنی زمینی گردد که دیگر بر پشت آن گناهی نشود زمین فرش گردد که دیگر نه کوهی بماند و نه گیاهی، عینا مانند آن روزی که زمین را برای اولین بار می‌گسترده، و نیز عرش خدا هم مانند روز نخست بر آب قرار گیرد، به سبب عظمت و قدرت خدایی.

آنگاه امام علیه‌السلام فرمود: در این هنگام است که جبار - جل جلاله - با صوتی بسیار بلند که از ناحیه او برمی‌خیزد، ندا می‌کند، ندایی که همه اقطار آسمانها و

و عرش خدا برای مردم هویدا می‌شود! (۳۸۱)

زمین آن را می‌شنوند:

«لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ - امروز ملک از آن کیست؟»

و کسی جوابش نمی‌گوید.

در این هنگام جبار - عزوجل - پاسخ خود را چنین می‌گوید:

«لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ - ملک از آن خدای یکتای قهار است!»

دقت در روایات اخیر انسان را به این نکته راهنمایی می‌کند که آنچه از خلق فانی می‌شود، عبارت است از استقلال وجودشان و روابط و نسبتهایی که در بین آنها است، همچنان که آیات قرآنی نیز این معنا را افاده می‌کند و نیز به این نکته رهنمون می‌شود که ارواح نمی‌میرند، و بین دو نفخه هم وقت و زمانی وجود ندارد، (چون وقتی آسمان

(۳۸۲) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

متلاشی شد، دیگر خورشیدی و حرکتی نمی‌ماند، تا از حرکت آن شب و روز و صبح و شامی درست شود) - پس از این نکات غفلت موزر.

و در روایات این باب اشارات لطیفی به کار رفته که تنها اهل تدبیر متوجه آنها می‌شوند، و در ضمن نکاتی هست که ظاهرش با

بعض روایات دیگر مخالفت دارد. (۱)

جایگاه متقین نزد خدای ملوک مقتدر

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ»

۱- میزان ج: ۱۷، ص: ۴۸۲ و ۴۸۸.

جایگاه متقین نزد خدای ملوک مقتدر (۳۸۳)

«فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»

«به درستی مردم باتقوا در بهشت‌ها و در وسعتند» (۵۴ و ۵۵ / قمر)

«در جایگاهی که همه قرب و نعمت و سرور و بقا است، قرب مالکی مقتدر.»

در این آیه شریفه متقین را به ثواب و حضور نزد پروردگارشان خدای ملوک مقتدر وعده می‌دهد، و آنگاه اینطور تقریرش می‌کند که: این وعده و این مجلس، مجلس صدقی است که دروغ در آن نیست.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ» یعنی پرهیزکاران در بهشت‌هایی عظیم‌الشان و وصف‌ناپذیر و نه‌ری این چنین قرار دارند.

«فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» مراد از کلمه صدق راستی عمل و ایمان متقین، و

(۳۸۴) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

یا به عبارتی دیگر راستگویی متقین در عمل و در ادعای ایمان است، بنابراین میان مجلس آنان و صدق عمل و ایمانشان رابطه‌ای هست، ممکن هم هست مراد از صدق این باشد که مقام متقین و هرچه در آن مقام دارند صدقی است خالص و نیامیخته با کذب، حضوری است نیامیخته با غیبت، قربی است که بعدی با آن نیست، نعمتی است که نعمت با آن نیست، و سروری است که غمی با آن نمی‌باشد، و بقایی است که فنایی با آن نیست. (۱)

دارندگان مقام صدق نزد پروردگار

۱- میزان ج: ۱۹، ص: ۱۴۶.

دارندگان مقام صدق نزد پروردگار (۳۸۵)

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ...»

«و آنها را که ایمان صادق آورده‌اند بشارت ده، که نزد پروردگارشان مقامی صادق دارند...!» (۲ / یونس)

منظور از قدم صدق مقام و منزلت صادق و واقعی است همچنان که آیه شریفه «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» (۵۵ / قمر) به آن اشاره نموده و می‌فهماند که مؤمنین مجلسی صدق نزد مالک مقتدر آسمانها و زمین دارند، چون ایمان آنجا که باعث قرب و منزلت نزد خدای تعالی می‌شود، قهرا صدق در ایمان باعث صدق در آن مقام و منزلت نیز هست، پس مؤمنین همانطور که ایمانشان صادق است،

(۳۸۶) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

منزلتشان نیز صادق است. (۱)

آثار مراتب قرب به خدای سبحان

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ»

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»

«مؤمنین تنها کسانی‌اند که وقتی یاد خداوند به میان می‌آید دلهایشان از ترس

۱- المیزان ج: ۱۰، ص: ۸.

آثار مراتب قرب به خدای سبحان (۳۸۷)

می‌تپد و وقتی آیات او برایشان تلاوت می‌شود ایمانشان زیادتر می‌گردد و بر پروردگار خود توکل می‌کنند،»

«همان کسانی‌اند که نماز بپاداشته و از آنچه که روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند،»

«آنان آری، هم‌ایشانند مؤمنین حقیقی، برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان و مغفرتی و رزقی کریم.» (۲ تا ۴ / انفال)

تأثر قلب عبارت است از وجل و ترس و تکان خوردن دل در هنگام ذکر خدا، و این ایمان همچنان رو به انبساط نهاده و شروع به

ریشه دواندن در دل می‌کند، و در اثر سیر در آیات داله بر خدای تعالی و همچنین آیاتی که انسان را بسوی معارف حقه رهبری

می‌کند در دل شاخ و برگ می‌زند، بطوری که هر قدر مؤمن بیشتر در آن آیات سیر و

(۳۸۸) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

تأمل کند ایمانش قوی‌تر و زیادتر می‌گردد، تا آنجا که به مرحله یقین برسد.

وقتی ایمان انسان زیاد گشت و به حدی از کمال رسید که مقام پروردگارش را و موقعیت خود را شناخت، و به واقع مطلب پی برد،

و فهمید که تمامی امور به دست خدای سبحان است، و او یگانه ربی است که تمام موجودات بسوی او بازگشت می‌کنند در این

موقع بر خود حق و واجب می‌داند که بر او توکل کرده و تابع اراده او شود، و او را در تمامی مهمات زندگی خود و کیل خود

گرفته به آنچه که او در مسیر زندگیش مقدر می‌کند رضا داده و بر طبق شرایع و احکامش عمل کند، اوامر و نواهی را بکار

بندد.

و وقتی ایمان به حد کاملش در دل مستقر گردید قهرا انسان بسوی عبودیت معطوف گشته و پروردگار خود را به خلوص و خضوع

عبادت می‌کند، و این عبادت همان نماز است، علاوه، بسوی اجتماع نیز معطوف گشته حوائج اجتماع خود را

آثار مراتب قرب به خدای سبحان (۳۸۹)

بر آورده می‌کند، و نواقص و کمبودها را جبران می‌نماید، و از آنچه خدا ارزانش داشته از مال و علم و غیر آن انفاق می‌نماید.

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»

کلمه مغفرت به معنای گذشت الهی از گناهان است، و رزق کریم نعمت‌های بهشتی است که نیکان از آن ارتزاق می‌کنند، و

این تعبیر در چند جای قرآن واقع شده است.

و از همین جا معلوم می‌شود که منظور از درجات در جمله: «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» مراتب قرب و منزلت و درجات کرامت

معنوی است، و همینطور هم هست، برای اینکه مغفرت و جنت از آثار مراتب قرب به خدای سبحان و فروع آن است.

البته درجاتی که خدای تعالی در این آیه برای مؤمنین نامبرده اثبات می‌کند تمامی آن برای فرد فرد مؤمنین نیست، بلکه مجموع آن

برای مجموع مؤمنین است، برای اینکه

(۳۹۰) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

درجات مذکور از آثار و لوازم ایمان است، و چون ایمان دارای مراتب مختلفی است، لذا درجات هم که خداوند به ازای آن

می‌دهد مختلف می‌باشد، بعضی از مؤمنین کسانی هستند که یکی از آن درجات را دارا می‌شوند، بعضی دیگر دو درجه و بعض

چند درجه به حسب اختلافی که در مراتب ایمان ایشان است.

منظور از آن درجات، قرب به مقام پروردگار است، گو اینکه این درجات ملازم با درجات بهشت هم هست. (۱)

۱- المیزان ج: ۹، ص: ۱۰.

آثار مراتب قرب به خدای سبحان (۳۹۱)

آنچه نزد خداست پایدارتر است!

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ»،

«آنچه که داده شده‌اید وسیله زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است آیا باز هم تعقل نمی‌کنید.» (۶۰ / قصص)

کلمه متاع به معنای هر چیزی است که از آن بهره‌برداری شود، و کلمه زینت به معنای هر چیزی است که به چیزی منضم شود و آن را جمال و حسنی ببخشد، و کلمه حیات‌الدنیا به معنای زندگی زودگذر و پایان‌پذیری است که از زندگی آخرت به ما (۳۹۲) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

نزدیک‌تر است، و در مقابل آن زندگی آخرت است، که جاودانی و ابدی است، و مراد از «ما عِنْدَ اللَّهِ» نیز همان زندگی با سعادت آخرت است که در جوار خداست و به همین جهت خیر و باقی‌تر شمرده شده است. (۱)

دارالسلام نزد خدا

«لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»،

«ایشان در پیشگاه پروردگارشان سرای سلامت دارند و همو به پاداش کارهایی که می‌کرده‌اند دوستدار ایشان است.» (۱۲۷ / انعام)

۱- المیزان ج: ۱۶، ص: ۸۹.

دارالسلام نزد خدا (۳۹۳)

اولیای خدا در همین دنیا هم وعده بهشت و دارالسلام را که خداوند به آنان داده احساس می‌کنند، یعنی دنیا هم برای آنان دارالسلام است، برای اینکه اینگونه افراد کسی را جز خداوند مالک نمی‌دانند، و در نتیجه مالک چیزی نیستند تا بترسند روزی از دستشان برود و یا از فقدان و از دست دادنش اندوهگین شوند، همچنانکه خدای تعالی در حقشان فرموده: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، (۶۲ / یونس) و در فکر هیچ چیزی جز پروردگار خود نیستند، و زندگی‌شان همه در خلوت با او می‌گذرد، به همین جهت ایشان در همین دنیا هم که هستند در دارالسلام‌اند، و خداوند ولی ایشان است و آنان را در مسیر زندگی به نور هدایت سیر می‌دهد، همان نوری که از دل‌هایشان تابیده چشم عبرت‌بینشان را روشن ساخته است. (۱)

(۳۹۴) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

دارالکرامت مؤمنین در اعلی‌علین

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»،

«هان ای مردم! از ناحیه پروردگارتان موعظتی و شفای قلبی و

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۴۷۶.

دارالکرامت مؤمنین در اعلی‌علین (۳۹۵)

هدایتی برای عموم بشر و رحمتی برای خصوص مؤمنین بیامد.» (۵۷ / یونس)

ما اگر این چهار صفتی را که خدای سبحان در این آیه برای قرآن بر شمرده یعنی: موعظه، شفای آنچه در سینه‌ها است، هدایت، و رحمت، در نظر گرفته، و آنها را با یکدیگر مقایسه نموده، آنگاه مجموع آنها را با قرآن در نظر بگیریم، خواهیم دید که آیه شریفه بیان جامعی است برای همه آثار طیب و نیکوی قرآن که در نفوس مؤمنین ترسیم می‌شود. و آن اثر را از همان اولین لحظه‌ای که به گوش مؤمنین می‌رسد تا آخرین مرحله‌ای که در جان آنان استقرار دارد در قلوبشان حک می‌کند.

قرآن در اولین برخوردش با مؤمنین آنان را چنین درمی‌یابد که در دریای غفلت فرو
(۳۹۶) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

رفته، و موج حیرت از هر سو به آنان احاطه یافته و در نتیجه باطن آنان را به ظلمت‌های شک و ریب تاریک ساخته و دل‌هایشان را به انواع رذائل و صفات و حالات خبیثه بیمار ساخته لذا با موعظ حسنه اندرزشان می‌دهد و از خواب غفلت بیدارشان می‌کند و از هر نیت فاسد و عمل زشت نهیشان نموده، به سوی خیر و سعادت وادارشان می‌سازد.

در مرحله دوم شروع می‌کند به پاکسازی باطن آنان از هر صفت خبیث و زشت و بطور دائم آفاتی را از عقل آنان و بیماری‌هایی را از دل آنان یکی پس از دیگری زائل می‌سازد، تا جائی که بکلی رذائل باطنی انسان‌های مؤمن را زایل سازد. در مرحله سوم آنان را به سوی معارف حقه و اخلاق کریمه و اعمال صالحه دلالت و راهنمایی می‌کند، آنهم دلالتی با لطف و مهربانی، به این معنا که در دلالتش رعایت درجات را می‌کند، و به اصطلاح دست آدمی را گرفته پایه پا می‌برد و او را منزل به منزل دارالکرامت مؤمنین در اعلیٰ علیین (۳۹۷)

نزدیک می‌کند، تا در آخر به سرمنزل مقربین رسانیده به فوز مخصوص به مخلصین رستگار سازد.

و در مرحله چهارم جامه رحمت بر آنان پوشانیده در دار کرامت منزلشان می‌دهد و بر اریکه سعادت مستقرشان می‌سازد تا جائی که به انبیاء علیهم‌السلام و صدیقین و شهداء و صالحین «وَحَسَنَ أَوْلَیِّكَ رَفِیْقًا» (۶۹ / نساء) ملحقشان نموده، در زمره بندگان مقرب خود در اعلیٰ علیین جای می‌دهد.

قرآن سبب متصلی است بین خدا و خلقش، پس خود او است که برای مؤمنین شفاء و رحمت و هدایت است - دقت بفمائید. (۱)

۱- میزان ج: ۱۰، ص: ۱۱۶.

(۳۹۸) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

آنها که داخل در رحمت خدا شده‌اند!

«وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَیَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا- إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَیُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

«و برخی از بادیه‌نشینان به خدا و روز جزا ایمان دارند، و آنچه را انفاق می‌کنند مایه تقرب به خدا و دعای پیغمبر می‌دانند، بدانید که همان برای ایشان مایه قرب است، خدا بزودی در رحمت خود داخلشان می‌کند، که خدا آمرزنده و رحیم است!» (۹۹ / توبه)
آنها که داخل در رحمت خدا شده‌اند! (۳۹۹)

پاره‌ای از بادیه‌نشینان کسانی هستند که ایمان به خدا دارند و او را به یگانگی می‌ستایند، و به وی شرک نمی‌ورزند، به روز جزا ایمان داشته حساب و جزاء را تصدیق دارند، و انفاق در راه خدا و توابع آن را - که همان درود و دعای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به خیر و برکت است - همه را وسیله‌های تقرب به پروردگار می‌دانند.

آگاه باشید که این انفاق و دعای خیر رسول الله مایه تقرب ایشان است، و خداوند وعده داده است که ایشان را داخل رحمت خود

کند، برای اینکه خداوند آمرزنده گناهان و مهربان با بندگان و اطاعت کاران است. (۱)

۱- میزان ج: ۹، ص: ۵۰۲.

(۴۰۰) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

نعمت‌های ذخیره شده نزد خدا برای مؤمنین

«فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»

«پس آنچه در دست دارید از مادیات زندگی متاع دنیا است، و آنچه نزد خداست برای مردم با ایمان که بر پروردگار خود توکل می‌کنند بهتر و پاینده‌تر است.»

(۳۶ / شوری)

رزق عمومی عبارت است از مادیات که خداوند آن را هم به مؤمن و هم به کافر داده، و رزق خصوصی عبارت است از آنچه نزد خدا ذخیره شده برای آخرت مؤمنین به تنهایی.

نعمت‌های مادی، روزی قطع می‌شود و ثبات و دوامی ندارد. «وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ

در روز ملاقات خدا (۴۰۱)

أَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» مراد از «ما عند الله» ثواب‌هایی است که خدا برای مؤمنین ذخیره کرده تا در آخرت به عنوان پاداش به ایشان بدهد.

و بهتر بودن آنچه نزد خداست بدین جهت است که خالص است و آمیخته با ناگواریهایی نیست و باقی‌تر بودن آن برای این است که مانند نعمت‌های دنیا با پایان پذیرفتن دنیا پایان نمی‌پذیرد. (۱)

ترس از خدا و روز ملاقات او

۱- میزان ج: ۱۸، ص: ۹۱.

(۴۰۲) ابدیت، شفاعت، لقاء الله

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ!»

«و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!»

(۲۲۳ / بقره)

مراد از جمله: «وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ...» تشویق به تقوا و شکافتن معنای آن است و می‌فرماید: از لقاء الله و سوء حساب بترسید، همچنانکه در آیه سوره حشر هم که می‌فرمود: از «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ...» (۱)

۱- میزان ج: ۲، ص: ۳۲۰.

ترس از خدا و روز ملاقات او (۴۰۳)

وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى!

«وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى»

«و این که انتهای سیرشان به سوی پروردگار تو است!» (۴۲ / نجم)

این آیه از آنجایی که منتهای هر چیزی را به طور مطلق خدا دانسته، و این اطلاق شامل تمامی تدبیرها نیز می‌شود ناگزیر باید گفت

که آیه شریفه شامل دو انتها در هر چیز می‌شود. یکی انتها از حیث آغاز خلقت که وقتی درباره خلقت هر چیز به عقب برگردیم به خدای تعالی منتهی می‌شود و دیگری از حیث معاد که وقتی از طرف آینده (۴۰۴) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

پیش برویم خواهیم دید که تمامی موجودات دوباره به سوی او محشور می‌شوند.

این آیه و آیات بعدش تا دوازده آیه، مواردی از منتهی شدن خلقت و تدبیر به خدای سبحان را برمی‌شمارد:

«و اینکه اوست که اسباب خندیدن و گریستن را فراهم کرده،

و اینکه اوست که می‌میراند و زنده می‌کند،

و اینکه اوست که جفت نر و ماده را آفریده

از نطفه‌ای که در رحم ریخته می‌شود.

و اینکه بر خداست که نشئه آخرت را پدید آورد،

و اینکه خود اوست که با اموال منقول و غیر منقول،

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبِعَاتُ! (۴۰۵)

بندگان خود را بی‌نیاز می‌کند،

و اینکه او رب ستاره‌شعری است که بعضی آن را رب خود می‌پندارند،

و اینکه او نسل پیشین عاد را هلاک کرد،

و ثمود را که حتی یک نفر از ایشان باقی نگذاشت،

و قوم نوح را که قبل از آنان و ستمکارتر و یاغی‌تر از آنان بودند،

و شهرهای قوم لوط را که زیر و رو کرد،

و از عذاب آنچه متوجه آنان ساخت، از هر سو احاطه‌شان کرد! پس دیگر در کدام یک از نعمت‌های پروردگارت می‌توانی

تردید کنی؟!»

(۴۳ تا ۵۵ / نجم) (۱)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۷۷.

(۴۰۶) ابدیت، شفاعت، لقاءالله

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبِعَاتُ! (۴۰۷)

(۱)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

